بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع رساله کنونی ما تعیین تاریخ عنوان دارالعلم برای شیراز است یعنی معین کنیم چه زمانی شیراز دارالعلم نامیده شده است و ضمناً جهاتی که شیراز را مستعد ومتناسب این عنوان نموده است مورد گفتگو واقع میشود ولی لازم میدانم پیش از شروع درمقصود، گفتاری چند برخوانندگان محترم عرضه بدارم

۱- هنگام تالیف این رساله - هنگامیکه سیل حوادث شوم و غیر مترقبه محیط زندگانی مرا فرا گرفته بود وحیوة مرا تهدید با نهدام میکرد روزنامه گلستان که از روزنامه‌های کهنسال شیراز است سئوالی را که موضوع بحث آینده‌ماو سبب تألیف این رساله گردیده مطرح قرار داد

از آنجائیکه آفریننده مهربان وسازنده جهان عشق‌وشوقی فراوان برای خواندن‌و نوشتن درفطرت من نهاده وهیچ حادثهٔ تاکنون نتوانسته است کانون آتشین این عشق را درمن خاموش کند پرسش مزبور جلب توجهم را نمود و بمطالعه کتب کتابخانه شخصی خود که بسی ناچیزاست پرداختم شاید پاسخی باین پرسش پیدا کنم

پیدا است که باید هرموضوع را درکتب مربوط بآن جستجو نمود و کتابی که مربوط باین سئوال باشد بیش ازچند جلد نداشتم آن‌هم بهسبک تاریخ نویسی قدیم که فاقد تحقیقات علمی وتاریخی است ولی معذلك بافکرعلیل وخسته خود که نتیجه مبارزه حیوتی من بود درمظان پیدایش جواب این سئوال به تفحص وتفتیش‌شروع نمودم وپس ازچندی که تصور کردم گمشده را یافته ام مقالاتی تهیه نموده و طی آن پاسخ پرسش روزنامه گلستان را دادم ومرتباً درآن روزنامه درج میگردید

من هیچگاه تصور نمیکردم که روزی این مقالات بصورت رساله ای در میآید و مهیای طبع میشود وباین قصدهم شروع بکار ننمودم اما یکی ازدوستانم چندی پس از انتشار آن مقالات اورا بصورت مجموعه ای درآورده بود ومهیای طبع‌وانتشارش‌ساخته بود وبرایگان به بنده داد ومن‌هم بدون آنکه درفکر تجدید نظردرآن و یا طبع آن

باشم درمیان یك کارتن نگاهداریش نمودم

چندی از این گذشت تابدعوت دوست ارجمند و دانشمندم جناب آقای علی سامی رئیس بنگاه علمی تخت جمشید که مردی است محقق و عاشق علم و تحقیق و صاحب تألیفاتی پرارج وهم دارای شور و التهابی در نشرفرهنك عمومی بنده را بکانون دانش که خود ایشان مؤسس آن بودند دعوت نمود ندودرهمان جلسه‌اولی که بنده حضور یافتم پیشنهاد نوشتن رساله‌هائی باختلاف ذوق وسلیقه هر کس بافراد این کانون گردید ومن که مشغول تحقیق در تصوف سعدی و اشتغال بنوشتن مقالات و انتشار آن در روزنامه گلستان که هنوز ادامه دارد بودم جریان آمادگی رساله حاضره را بعرض آقایان رسانیدم و گفتم فعلا چنین رساله‌ای را حاضردارم شاید بی مناسبت با منظور این کانون نباشد و بعداً آن‌را تقدیم نظرمطالعه افراد فضیلت مند و دانش پژوه این کانون نمودم و آن‌را پس ازبررسی برای طبع ونشرپذیرفتند

اکنون که بهمت وپشتکاروجدیت آقای سامی و تصویب و تشویق اعضاء محترم کانون این‌رساله تسلیم مطبعه میگردد باید منظور خود را از سطور بالا عرض کنم.

ممکن است درتحقیق وتتبعی که درموضوع این‌رساله نموده‌ام راه غلط و اشتباه پیموده باشم ولی بنده هرگز ازنقد وانتقاد علمی نمی‌هراسم ومعتقدم هر کس بایستی درعلوم و تحقیقات خود افکارش را درمنظرومرآی اهل فضل و دانش قرار دهد تا آنچه را که مستند بدلیل بنظرشان میرسد بگویند و بنویسند مخصوصاً در موضوعاتی که کمتر مورد تحقیق واقع‌شده یااساساً درمعرض بحث واقع نشده (مانند موضوع رساله کنونی) شاید این‌خود وسیله‌ای گردد که پس ازچندی‌موضوعی که با تردید وشك ومتکی بنظر فردی‌تلقی‌میگردیددرنتیجه نقد وانتقاد اصل‌مسلمی گردد و بر دائره تحقیقات و اصول مسلمه علمی ویا تاریخی بیفزاید واین‌خود مانند قیاس استقرائی است که بنظر علماء فن منطق موجب توسعه دائره فرهنك ودانش میگردد

این بود منظور حقیقی بنده از این گفتار پس رساله کنونی تقدیم نظر محققین میگردد دیگر بسته بنظر آنان است

شیراز و تاریخ بنیاد آن

گمان میکنم بی تناسب نباشد که بعنوان پیش گفتار این رساله پیرامون شیراز مطالبی عرضه دارم، بلکه در سبک تألیف ضروری بنظر میرسد ولی چون خواستم مبادرت بنوشتن این سطور نمایم، برخورد به کتاب تحول خط تألیف آقای سامی ومقاله ایشان تحت عنوان تاریخچه شیراز در مجموعه شیراز امروز نمودم؛ دیدم با تتبع و تحقیقی که ایشان نموده‌اند و همه مستند بمحسوسات و مشاهدات ایشان حین انجام وظیفه خطیر خود در کاوش هائی که در تخت جمشید بعمل آمده میباشد دیگر زحمت تحقیق را از شانه من برداشته اند ومسلماً این نوع مدارکی که ایشان بدان استناد جسته اند دسترسی بنده بآن غیر میسورمیبود پس بهتر این بنظرم رسید که خلاصه تحقیقات ایشان را درمعرض نظر مطالعه کنندگان قراردهم تاهم آنچه معمول تألیف است انجام داده وهم حق تحقیقات و تتبعات ایشان را ادا کرده باشم و پیش از بیان تحقیق ایشان توضیح و تذکر میدهم:

عموم مورخین اسلامی؛ بنیاد شیراز را در زمان خلافت عبدالملك بن مروان(۱) ذکر نموده‌اند که بدست محمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج ابن یوسف والی عراق یا بدست محمد بن قاسم ابن ابی عقیل پسر عموی حجاج و محمد پسران یوسف ثقفی در سال ۷۴ هجری درجلگه مصفا و زیبای شیراز کنونی ساخته شده.

بعضی تصور نموده اند که تا آن زمان شیراز وجود نداشته ویکی ازاین دونفر آن را بوجود آورده‌اند ولی این تصور اگر کسی کرده باشد اشتباه است زیرا علاوه‌براینکه از این نام خاص که پارسی است این اشتباه هویدا است، وتصور نمیشود مردی عرب

---

۱ ـ عبدالملك‌ابن‌مروان دومین خلیفه از آل حکم است واز نیمه سال ۶۵ هجری بعداز مروان‌ابن حکم برسریرخلافت نشست وتا نیمه سال ۸۶ شاغل این مقام بود عمرش ۸۶ ومدت خلافتش بیست و یکسال و یکماه ونیم بوده است ،

که بعنوان فرماندهی یا حکمرانی بر کشوری مأموریت یافته شهری را بنا نماید واسمی که اجنبی نسبت بلسان و ملیت اوست جعل نماید ، درهمان تواریخ اسلامی ذکرشده است که شیرازدر زمان فرزند طهمورث که نام اوهم شیراز بوده ساخته شده وبعداً که رو بخرابی نهاده محمد بن یوسف ثقفی یا محمد بن قاسم اورا تجدید بنا و عمران نموده است یعنی شیرازبن طهمورث این شهر را بنام خود ساخته ؛ حال شیرازبن طهمورث کیست بنده نمیدانم ، و شاید هم درتواریخی که بنای آن برتحقیقات علمی گذاشته شده است تاکنون محرزنباشد ولی ازاین بیان چیزی که مسلم میشود این است که شیراز بسیار قدیمی است و در قرون پیش از پیدایش اسلام سبقت تاریخی داشته ومحمد بن یوسف ویا محمدبن قاسم اورابصورت شهردر آورده اند وآیاپیش از آن قصبه ای بوده یاآنکه پیش هم شهری بوده که رو بخرابی گذاشته مورداختلاف است (۱) و نیز در بعضی ازتواریخ اسلامی درضمن لشکر کشیها ی اعراب پیش ازسال ۷٤ هجری اسم شیرازبرده شده است (۲)

بنا براین بنیان وبنیاد شیراز قبل از پیدایش اسلام بچندین قرن بوده وبطوری که در کتاب تحول خط تألیف آقای سامی و مقاله ایشان درمجموعه شیراز امروز آمده

---

۱ ــ حمدالله مستوفی قزوینی درکتاب نزهةالقلوب راجع بشیرازچنین نگاشته است (شیرازاقلیم سوم است وشهراسلامی است وقبةالاسلام وتوضح آنکه بزمان اسلام محمدابن یوسف ثقفی برادرحجاج ساخت وتجدید عمارتش نمود و بروایتی عم زاده اش محمدابن قاسم ابن ابی عقیل تجدید عمارتش کرد سنه اربع وسبعین هجری طالع سنبله

۲ ــ درفارسنامه ابن البلخی درشرح گشادن مسلمانان پارس رامینویسد (سال هژدهم ازهجرت وباتفاق بشیرازرفتند (یعنی عثمان ابن ابی العاص وابوموسی اشعری) ودیگراعمال ودرآن وقت شیرازناحیتی بودوهمه حصارها استوارص ۹۳ چاپ طهران سال ۱۳۱۳ خورشیدی) ــ ونیزدرهمین کتاب تحت عنوان شیرازواعمال آن (در روزگارفرس شیراز ناحیتی بود وحصاری چند برزمین وبابتدای اسلام همچنان بود تاروزگارعبدالملك بن مروان ص ۱۰۸) (نویسنده اگر توفیق یابددرخاتمه این رساله کتبی راکه درذکرشیراز قبل ازاسلام است اسم برده ومطالب آن را بیان مینماید)

وعلاوه برذکر این موضوع در پاره ای از تواریخ اسلامی در جلد ٥ دائرةالمعارف محمد فرید وجدی تحت عنوان شیرازنوشته شده است (هی مدینه ببلادالفرس مشهوره بناها محمدابن القاسم ابن عم حجاج وسمیت بشیراز تشبیهاً لها بجوف الاسدکانت معسکراً للمسلمین لما هموا بفتح اصطخر) یعنی شیرازشهرمشهوری است درکشور فرس محمدابن القاسم پسرعموی حجاج اورا بنانمود ونام او شیرازگذاشته شده است چون شبیه بمیان شیراست ولشکرگاه مسلمین میبوده است آنگاه که تصمیم برفتح اصطخر نمودند ومحمد فرید وجدی این جمله را از معجم البلدان یاقوت حموی گرفته است .

است ، درخشتهائی که ضمن اکتشافات تخت جمشید بدست اساتید زبان میخی افتاده و خوانده و ترجمه شده‌است شیراز در زمان هخامنشی وشاهنشاهان این سلسله وجودداشته زیرادریکی‌د وجااسم شیرازبرده میشود ومابقدرحاجت ازمقاله ای که ایشان درمجموعه شیرازامروزنگاشته‌اند عیناً نقل میکنیم « این نبشته ها گلی وبخط میخی‌عیلامی‌است و عبارت از سند خرج دستمزد کارگرانی‌است از طرف شاهنشاه هخامنشی که درشیراز مشغول کارهای ساختمانی بوده و ازخزانه دولت اجرت دریافت داشته‌اند واینك مابرای اطلاع کامل خوانندگان گرامی ترجمه یك لوح آن راکه مربوط بموضوع ما است در اینجـا نقل میکنیم » سپس چنین مینویسد «ارتاتخمهابه وهوش خزانه دار پارسه گذارش میدهد ۳۷ کارشاد یك شکل و ربع شکل نقره معادل نصف مزدکارگرانیکه باکورادا که عنوان سرکاری صد نفررا درشیراز (شی رازی ایش ،) دارد مسئول کار ایشان‌است بابت ماه سامیا (ماه یازدهم) درسال نوزدهم (سلطنت خشایارشا) داده میشود پس از آن صورت کارگرها ومزدآنان به تناسب مردو زن و کوچك و بزرگ و تعداد آنان‌نگاشته شده و درخاتمه‌آن مینگارد « درماه سامیا (ماه یازدهم) ازسال۱۹(سلطنت خشایارشا) این دستورممهورداده شده و از مگابیروس درپارسه رسید دریافت گردید»

باز درهمین مقاله پس ازچند سطر مینگارد « هیئت حفاری قصر ابونصر که از طرف موزه متروپلیتن درسالهای ۱۳۱۲ و۱۳۱۳ درویرانه های نامبرده (مشرق شیراز) کاوشهائی کرده پارهٔ مسکوکات وظروف و اشیـاء مربوطه بدوره های سلوکی واشکانی‌و ساسانی بدست‌آوردندکه همه حاکی ازاهمیت این شهردرآن اوان‌بوده‌است.

نتیجه کاوشهای قصر ابونصر درد و سال و چند ماه مدلل ساخت که ساختمان نامبرده متعلق بدوره ساسانیان و یا اواخر اشکانیان بوده است ضمن اشیاء چند مهره پیدا شد که روی آن نام اردشیر خوره و نام شهری شبیه بشیراز خوانده شده است .)

این بود عین آنچه‌که ما بمیزان حاجت خود ازمجموعه مزبور نقل‌نمودیم واین نتیجه را بدست می‌آوریم که شیراز درعصر هخامنشیان‌که بیش از ۱۲ قرن قبل‌ازاسلام بزرگترین حکومتها را درجهان داشتند موجود بوده و بنام (شی رازی ایش) خوانده

میشده چنانکه پارس بنام پارسه.

بنا براین بنیاد شیراز مربوط بزمانی است که تاریخ آن هنوز برما کشف نشده است وشاید خیلی پیش ازاین زمانی است که ما وجود شیراز را در آن زمان ثابت نمودیم وشاید شیراز بن طهمورثی بوده که این شهر را بنام خود ساختمان کرده و سلسله‌ای که در تواریخ اسلامی بنام پیشدادیان موسوم گردیده در این سرزمین سلطنت میکردند و طهمورث هم یکی از آنان بوده هرگز تاریخ منکر وجود آنچه که ندیده است نمیشود بلکه جزء احتمالات تاریخی ضبط می‌شود تا روزی که مقدر شود باز آثاری بدست آید وحقایق تاریخی را روشن سازد.

اما رؤیائی که نسبت بمحمدبن یوسف داده میشود (۱) و نوشته شده است که این خواب موجب اقدام وی بساختن شیراز و ریختن اساس وقاعده آن گردیدبرفرض صحت آن باز باید منظوراز آنراهمان تجدید عمارت و اصلاح این شهر دانست.

۱ـ گویند محمدابن‌یوسف حکمران ووالی‌اصطخرشبی درخواب‌دید که قدسیان عالم بالاازآسمان بزمین میآیندودرهمین محلی که اکنون معروف بشیرازاست به‌تسبیح‌وتهلیل می‌پرداختند و درخواب باو میگفتندکه این عرصه زمینی است که چندان هزارصاحب‌کرامت ازدامن اوبرخواهد خواست ودائره‌ایست که قدمگاه چندین هزار صوفی است‌دراینجا شیرازنامه ابن‌ابی‌الخیرزرکوب شیرازی عنان‌قلم رادروصف شیرازرهاکرده ومیگوید گوشه‌ایست که‌توشه مسافران عالم‌غیب ازآنجا مرتب‌خواهند کرد زمینی است که خمیرمایه‌فقراست‌کان ولایت‌است منبع حکمت است دودمان‌طهارت است) وپس‌ازآن مینویسد (محمد ابن یوسف در خواب هم بران مقدارکه اثر تجلی انوارملکی بودخطی پیرامون‌آن‌در کشید. روزدیگر ازاصطخر باین‌نیت متوجه‌شدچون برسیدواحتیاط کرد آثارآن خط و دائره‌بر- قراردید وقطعه زمین رادریافت حال صلصال برعذارنهد دواج‌خمول‌برسر کشیده‌وجمال‌شمال‌پروبال گسترانیده رقعه دید چون آفتاب تاب‌میداد وهمچون فروغ نور صبح‌زبانه میزد و درخش اوبرطاق فلك عکس‌انداز میگشت گوئی زمین طوربود که شعله‌نورازوی میتافت ویا بیضاء وضیاء کرامت بود که‌ازجیب‌کلیم‌زمین دمبدم‌عکس‌میانداخت‌طاوس‌ملائك حوالی‌آن‌خطه پرد.پرمیکشید محمدابن یوسف چون‌مشاهده این‌حال‌نمود استادان‌مهندس را فرمود تا قاعده‌مملکت شیرازرا اساس نهادند.

پرسش و پاسخ در روزنامه و رساله کنونی

هما طور که در پیش توضیح داده شد رساله کنونی ما بصورت پاسخی بوده‌است که بپرسش روزنامهٔ گلستان طی شماره ۳۹۴۴ مورخه ۱۶ بهمن ۱۳۲۸ و نامه شماره ۲۲۱۱ دفتر روزنامه بتاریخ ۲۵ر۱۱ر۲۹ داده شده بود و بعنوان مقالات طی متجاوز از سی شماره در آن روزنامه درج می گردید و انتشار مییافت و بعداً مجموعه را تشکیل داد وچون بشرحی که بیان نمودم مهیای طبع گردید ، متحیر بودم که تمام آنچه را که از اول تا آخر این موضوع ومربوط به‌آن درروزنامه درج شده و درخارج جمع آوری گردیده بدون کم وزیاد تسلیم مطبعه نمایم ؟ یا آنکه آنرا ازصورت مقالات خارج نموده رساله مستقلی قرارش دهم وعلت این حیرت هم این بود که درروزنامه مزبوردریکی دوجا نسبت بنویسنده اظهار مهرومحبت کرده وآنچه راکه بنده درخور آن نیستم بمن نسبت داده اند و چون این بنده هم با توفیقات الهی وراهنمائی‌های خدای بزرگ تااندازه‌ای عارف بخود هستم ، و همیشه باین دو بیت رطب اللسانم :

جهان در زیر این نه طاق خضرا — چو خشخاشی است اندر قعر دریا
تو خود را بین کزین خشخاش چندی — سزد گر بر بروت خود بخندی

ازاین جهت ازهرگونه مدح وثنائیکه که موجب بدبختی واشتباه انسان وسبب انحراف وی ازجاده حقیقت وخود شناسی میشودبدورم ، وهمیشه دربرابر تمجید وتحسین دیگران به پیروی ازتعلیمات مولای خود علی علیه‌السلام جمله‌ای راکه وجود مقدسش میفرمود « اللهم اجعلنی احسن مما یظنون واغفر لی مالایعلمون» تکرار واز خدای مهربان خود استدعا مینمایم وازهرکس هم که باد وبروتی بخود اندازد وتصور کندکه بدانستن پاره اصطلاحات مستحق مدح وثنامیگردد میخندم ومیگویم:

تو که نا خوانده ای علم سماوات — تو که نا برده ای ره در خرابات
تو که سود و زیان خود ندانی — بجانان کی رسی هیهات هیهات

ومعتقدم که آخرین مرتبه فضیلت انسانی آگاهی بجهل ونادانی خویش است که گفته‌اند آنقدر عالمم که نادانم گرچه باین مرتبه هم بمعنی حقیقی خود نرسیده‌ام، پس بر من گوارا و شایسته نیست که عین آن لطف و مهر را که در قالب تحسین و تمجید ریخته شده است ضمیمه رساله نموده تسلیم بمطبعه نمایم.

وازطرف دیگر چون پایه این رساله بران پرسش گذاشته شده وهرگونه تغییرو تحریفی یا اسقاط و حذفی درآنچه در روزنامه نامبرده نگاشته شده و مربوط به این پرسش و پاسخ بوده خلاف امانت میدانم، عاقبت الامرچنین بنظرم رسید که آنچه درآن روزنامه درج شده جمع آوری گردیده و مربوط به این رساله است جزء پیش گفتاراین رساله قراردهم.

و قسمتی ازآنچه خلل بمطلب وارد نمی‌آورد و صرفاً ابراز حسن ظن باینجا نب است حذف نمایم.

اینك متن روزنامه گلستان شماره ۲۰۲۶

بقلم . . . صدرالدین محلاتی

بسمه تعالی ـ شیراز از چه زمانی دارالعلم نامیده شده

در شماره ۳۹٦٤ گلستان مورخه بهمن ۲۸ ازعلماء و دانشمندان این سؤال شده بود هریك ازدانشمندان پاسخی‌داده وموکول بمطالعه و بدست آوردن دلائل نموده . . . صدرالدین محلاتی که حقاً جامعه فضل و دانش فارس نسبت بشخصیت‌علمی ایشان‌احترام بسزائی‌قائلند وبوجودایشان مباهات مینمایند پس ازمطالعات بسیارنخستین پاسخرابپرسش گلستان تهیه وباعرض تشکرازمعظم له که تحمل زحمت نموده وباداشتن گرفتاریها قسمت عمده وقت گرانبهای خودرا صرف تهیه یاد داشت محققانه نموده اند ازاین شماره یادداشت های معظم له را برای استفاده خوانندگان محترم منتشر نموده امید است پاسخ سایر دانشمندان معظم هم برسد و یکی بعد دیگری آنها را منتشر نمائیم،

حضور جناب اقای گلستان مدیر محترم و ارجمند روزنامه کهن سال ووزین گلستان

درتاریخ ۲۵ر۱۱ر۲۹ طی شماوه ۲۲۱۱ مرقومه آنجناب را زیارت کردم که مفاداً حاکی بود از عموم دانشمندان و متتبعین درخواست فرموده بودید تعیین نمایند از چهٔ زمانی شیراز را دارالعلم گفته اند تا از این رهگذر خدمتی بتاریخ و سابقه فرهنگی شیراز شود. بنده را هم اشتباهاً و یا بسابقه لطف ومرحمت خود در ردیف آنان قرارداده بودید بدواً از الطاف گرانمایه وحسن نظر جنابعالی تشکرمیکنم وهم ازخدای متعال خواهانم که نیك بینی وعین الرضای جنابعالی مرا ازعالم بجهل خودم باز ندارد ودرپناه خودش نگاهم دارد، سپس با اعتراف بفقدان بضاعت علمی و گرفتاری بجمع آوری یادداشتهای دیگری که تصور میکنم بنظر محترم رسیده باشد و هم با افسردگی خاطر و پژمردگی روحی با متثال امرکهٔ ناشی ازحسن ابتکار واحساسات دوستی به این آب و خاك است کمر بستم وبطوری که شاید یادداشته باشید چند ماه قبل نتیجه تحقیقات خود را بعرض محترم شفاهاً رسانیدم ولی چون وثوق علمی نداشتم تعجیل درآن اظهار آنرا خطا دانستم ومطالعاتم راازسر گرفتم وتوفیق هم رفیقم گردید که تاریخ ولاة وحکمرانان فارس راهم توأم با شرح مختصری ازحوادث زمان آنان از سال شانزدهم هجری تا سالی که گم شده خود را دربین حوادث آنسال یافته‌ام وذیلا بعرض میرسانم تدوین نمایم

و همین هم موجب خوشوقتی وشکرگذاری است که خداوند متعال وآن حکیم علی الاطلاق توفیقیم داد درچنین محیط پرآشوب زندگانیم چنین یادداشتهائی را ازبین صفحات و اوراق تواریخ جمع آوری کنم **و هذه من برکت البرامکه** بایستی قدردانی کنم که این بنده را از پرسش محققانه خود بفکرچنین کاری انداختید وبمصداق سنه نبوی **من سن سنه حسنه فله مثل من عمل بها** اگر روزی موفق بطبع و نشر این کتاب شوم و خدمت ناقابلم درپیشگاه جامعه علم وادب قبول افتد وفائده برآن مترتب گرددچون اساس این بنا را شما افکنده‌اید بهره معنویش بشما برمیگردد

اینك نتیجه تحقیقات خود را بعد از بیان مقدمه بعرض میرسانم وانتظار خود را اظهار میدارم که اگر درحین حل این موضوع درنظر محققین ودانشمندان راه خطا پیموده

باشم بتحقیقت ارشاد و براه صواب هدایتم فرمایند و مسلم بدانند بنده را مرهون محبت خود فرموده‌اند.

پایان پیش گفتار ما

☆☆☆

بار دیگر لازم میدانم اززحمات دوست ارجمند ودانشمندم آقای علی‌سامی که در راه طبع و نشراین رساله تحمل میفرمایند وهم از الطاف اعضاء محترم کانون دانش تشکر و سپاسگذاری نموده وازآنان اجازه بخواهم که این رساله را ازطرف کانون دانش فارس تقدیم نظر دانشمندان ومحققین بنمایم.

صدرالدین محلاتی

بنزد انکه جانش درتجلی است   همه عالم کتاب حق تعالی است

مقدمه :

۱ـ دروضع القاب وعناوین و استعمال ان

وضع القاب و عناوین ثانوی را برای انسان یا چیزهای دیگر میتوان بدو گونه تصور نمود ومابااین لحاظ آنرا بدوقسمت تقسیم میکنیم :

وضعی   وصفی

اول وضعی ـ وضعی آنستکه از طرف شخصی که دارای مقامی باشد کلمه ای که دلالت برمدح وذم کندنام دوم وعلم خاص برای شخص دیگر ویا چیز دیگرقرارداده‌شود ومیتوان شخصی راکه نام دوم برای دیگری قرار داده بجای واضع وشخصی راکه برای اونام دوم قرارداده شده بجای موضوع له تصور نمود مانند محبوب المله ، عضد الدوله ناصرالملك ، اشرف‌البلاد که سه جمله اول برای انسان و جمله دوم برای شهری ازشهرها بعنوان نام دوم قرارداده شده است واین کلمات لقب یا عنوان وضعی نامیده میشود و معمولا آن را لقب میگویند .

و میتوان گفت برتری مقام لقب دهنده شرط وضع این القاب است واینگونه القاب، مگر بوضع دیگری قابل تغییروتبدیل نیست و بایستی لقب بعد از اسم خاص آورده شود مثلا گفته شود محمود ناصرالملك

وعلماء فن لقب را مخصوص بانسان میدانند یعنی میگویند لقب نام دوم برای انسان است که دلالت برمدح و یا ذم اوکند بنا براین مانندکلمه اشرف البلاد لقب خوانده نمیشود

دوم وصفی ـ عناوین و القاب وصفی آنستکه شخصی اوصاف وخصائل فردی در انسان یا چیزهای دیگری رابدون آنکه نظروضعی داشته باشد بقصد احترام یا اهانت درقالب الفاظ متناسبه وپخته‌برای‌آن فرد بیان مینماید واین گونه القاب وعناوین تنها

تابع سلیقه نویسنده ویا گوینده است وهمیشه درفن نویسندگی قبل از اسم خاص آورده میشود وغالباً بیکی ودوتاهم اکتفانشده وممکن است بتعداد زیادی ازالفاظ مترادفه وغیر مترادفه آورده شود مانند کلمات «جناب مستطاب اجل» ومانند «عالم نحریر» و« علامه زمان » وامثال اینگونه عبارات واینگونه عبارات را ما عناوین والقاب انشائی مینامیم چنانکه قسم اول را القاب وعناوین وضعی. ودراصطلاح آنچه مانند قسم اول است لقب وآنچه ازقسم دوم است عنوان نامیده میشود.

وذکراینگونه عناوین در انشاء فارسی زیاد است وآنرا میتوان براعة و استهلال کتاب شخصیت موصوف دانست یعنی ازذکر اینگونه عناوین میتوان فهمید که شخص موصوف ازکدام یك ازاصناف مردم است وبعبارت دیگر هرصنفی یکنوع ازاین عناوین را می پذیرد .

پس میتوان ازآنچه ذکر کردیم چنین نتیجه گرفت که نامهای دومی که برای شهرستانها وضع میشود ازقبیل عنوان است وطبق اصطلاح اهل فن وضع کلمه دارالعلم برای شیراز (عنوان شیراز) است ونمیتوان آنرا بنام لقت خواند وهمچنین نامهای دوم برای شهرستانهای دیگر

۲ کیفیت وضع ویا استعمال عناوین

آنچه مسلم است وازمطالعه کتب مربوطه و متون تواریخ و کیفیت وضع لغات بدست میآید این است که بایستی تاریخ استعمال ویاوضع عناوین شهرستانها را در بین قوانین و نامه های منشیان دربارشاهان ونویسندگان جستجو نمود وباید این توضیح راداد که منظور ماازنویسندگان که وضع واستعمال این گونه عناوین درخورصلاحیت آنان است تنهافرامین شاهان است که بخامه منشیان ادیب ودانشمندانان وادبائی که طرز انشاء آنان سرمشق ادب ومورد متابعت وپذیرش است رقم میبافت زیراخبره این فن اینانند که فن انشاء رااسلوب صحیح ومخصوصی داده‌اند وکاخ نویسندگی بدست آنان پی ریزی شده است.

وبطوریکه کتب مربوطه حکایت میکند ونزد اساتید محقق است نویسندگان حکام وفرماندهان وشاهان وشاهنشاهان درروزگار پیشین همیشه ازبین کسانی بر گزیده میشدند که درانواع علوم ادبی ودراین فن بالخصوص مهارت بسزائی داشته‌اند وخوب که بنگویم

وجود منشیان دانشمندوادیب وتوانا مهمترین وزیباترین تزیینات در بار ها بوده است و میتوان گفت که آن اندازه اهمیت ازطرف زمامداران برای منشیان خود قائل بوده اند که آنان را ازارکان مهمه فرمانروائی ونفوذ خودمیدانسته اند واین از آن جهت بوده است که تأثیرخامه درنزد فرمانروایان کمتر ازتاثیر شمشیر نبوده بلکه برندگی شمشیررا هم ازنوك خامه منشیان دانشمند ونویسندگان بلیغ وتوانا میدانستداند زیرا پیداست که گاه ممکن است نوك خامه‌ای هزاران تیغ رابحرکت آورد وسیر تاریخی رابسوی دیگر برگرداند.

ونیز از آن جهت که منشیان دانشمندانی باذوق وسلیقه بوده‌اند نوشته هاوانشاء آت آنان دردربارشاهان درعصر قدیم ازبزرگترین شاهکارهای ادبی زبان پارسی بوده وغالباً مظهریت علم وادب وحسن انتخاب وقریحه وابتکار داشته است واثر خامه این دسته از نویسندگان معجونی ازفهم وادب ودرایت بوده و همیشه کوشش مینمودند که ما نند مشاطه گان عروس کلام ومقصود را بادرتشبیهات واستعارات وعناوین والقاب زینت دهند ومعنی ومراد را درلفافه‌های زیبائی وبلاغت وتأثیر به پیچندواین خود بالاترین هنرنمائی های نویسندگان دانشمندومنشیان پیش بوده‌است.

این بود مقدمه ما اینك اصل گفتارما

فصل اول

۱ـ عنوان دارالعلم برای شیراز هیچ شکی نیست که عنوان دارالعلم برای شیراز ازقسم دوم عناوینی است که ما درمقدمه بیان نمودیم یعنی عنوان دارالعلم عنوان وصفی شیراز است نه وضعی

وبعبارت دیگر تواریخ حکایت از آن نمیکند که کسی ماننداقبی که بشخصی میدهد چنین عنوانی هم بشیراز داده باشد واگر چنین بوده مانند عنوان اشرف البلاد که پادشاه صفوی بمحل وشهر اشرف فعلی داد(۱) درتواریخ مسطورمیگردید پس بایستی مرجع محض و تحقیق خودرا

۱ـ درسال ۱۰۲۰ شاه‌عباس اول‌درنزدیکی مازندران شهری بساخت وآن‌را موسوم باشرف البلاد نمود و در حقیقت لقب اشرف البلاد را بآن داد(اگرتعبیر لقب را مختص بافراد انسان ندانیم) وبطوریکه صاحب مرآت البلدان

بقیه در پاورقی صفحه بعد

منحصر بفرامین و نوشته‌های نویسندگان قدیم که عادة بمناسبت خاصی بطرزیکه در قسمت دوم مقدمه خویش ببان نمودیم این گونه عناوین راابتکارواختراع مینمود ند قرار داد و درمیان آثارقریحه وذوق وسلیقه آنان آنرا جستجو نمود.

بطوریکه تواریخ مربوطه بسرزمین فارس و متون وآثار نویسندگان وپیشینیان میرساند تا اواخر قرن دهم هرجا نامی از شیرازبرده شده و نگارنده‌اش مقید بوده که نام این شهررا با عنوان خاص ذکر نماید جز کلمه دارالملك برای اونمیآورده‌اند

۲-چرا شیراز را دارالملك میگفته اند

نظری بتاریخ ایران وتا اواخرقرن دهم وپیش‌ازتشکیل سلطنت سلسله صفویه د رایران این موضوع را مسلم میسازدکه ایالت فارس مانند بیشترایالات دیگر ایران مقرسلاطین نیمه مستقل بوده‌که اکثرنام‌آنان باکلمه شاه توام بوده است وگاه شاهان فارس دعوی استقلال می نمودند وسرازاطاعت شاهنشاه که مرکزیت حکومت متحده‌ایرانرا داشته بیرون‌میآورند و برای خود تشکیل سلطنت استقلالی میدادند وبعضی‌اوقات هم شاهنشاه ایران شیرازرا مقرسلطنت خود قرارمیدادند ولی‌چون درایام سلطنت شاهان قبل ازدوره تاریخ سلسله سلاطین زند شیرازپایتخت رسمی‌شاهنشاهان ومرکز شاهنشاهی (دردوره‌سلطنت‌سلاطین اسلامی) معرفی‌نشده بودازاین‌جهت بعنوان دارالملك خوانده میشده است ولی‌هیچوقت بنام دارالسلطنه خوانده نشده است وبالعکس تبریز - قزوین - اصفهان که هریك چند تن ازسلاطین بزرگ و شاهنشاهان را در خود پذیرفته واز این جهت بنام دارالسلطنه خوانده شده‌اند .

بقیه ازپاورقی صفحه قبل

در ذیل‌کلمه اشرف درمجلد اول کتاب خود لقبی‌نقل‌ازمسیوشاردن فرانسوی که زمان‌شاه عباس‌اول‌بایران‌آمده‌مینماید علت این امراین‌بوده است که چون‌مادرشاه‌عباس ازاهل مازندران بوده شاه عباس تصمیم بعمران وآبادی ما زندران میگیرد وشهراشرف وفرح آباد را نزدیکی مازند ران بنا میکندوچندین هزارخانه وارازارامنه گرجستان راکوچ داده ودراین دوشهروسایرشهرهای مازندران منزل‌میدهد ولی‌بواسطه ناسازگاری هوابسیاری‌ازآنان‌تلف‌می‌شوندبطوری که‌درزمان شاه‌عباس دوم زیاده ازچهارصد خانوارازارامنه دراشرف وسایربلاد مازندران نبوده اند (ص۴۱ جلد اول مرآت البلادان نقل بمضمون)

و بعبارت دیگر شهرهائی که مرکز سلطنت شاهنشاهی بوده اند و پایتخت کشور معرفی میشده اند بنام دارالسلطنه و آن شهرهائی که مرکز شاهان نیمه مستقل بوده اند بنام دارالملك خوانده میشدند و شیراز از آنجهت که غالباً مرکز شاهان بوده است دارالملك نامیده شده است و ما برای آنکه نزدیك بموضوع بحث در این رساله باشیم یکی از فرامین صادره که شیراز را بعنوان دارالملك ذکر نموده و از آخرین فرامین صادره باین عنوان برای شیراز است در اینجا نقل مینمائیم.

این فرمان از ناحیه **سلطان یعقوب بها درسورو**[1] برادر سلطان خلیل شاه

---

[1] سلسله آق قونیلو (یعنی صاحب گوسفند سفید) و قراقونیلو (یعنی صاحب گوسفندسیاه) دوسلسله از تراکمه روم بودند که هر کدام برای مدتی درقسمتی یا تمام ایران بعد از بهم ریختن اساس سلطنت تیموری حکومت کردند (واینهارا از آن جهت آق قونیلو وقر قونیلو میگفتند که عکس حیوانات مزبور یعنی گوسفند سیاه و گوسفند سفید را بر پرچم خود نقش مینمودند ـ تاریخ سرجان ملکم ص ۲۳۱ جلد اول باب ۱۳) سلطان یعقوب مزبور سومین نفر از سلسله آن قونیلو بوده است و این سلسله را نه نفر تشکیل میداده اند باین نحو ۱ ـ «ابوالنصر حسن بیگ» معروف به اوزون حسن پسر «علی بیگ» و او پسر «قراعثمان» معروف به «قرا ایلك» است که پس از یکسلسله حوادثی که شرح آن خارج ازحدود این رساله است، بخدمت امیر تیمور گورکان درآمد «حسن بیگ» از سال ۸۷۳ که سلسله «قراقونیلو» بآخرین افراد آن «حسنعلی» فرزند «جهانشاه» منقرض گردید ردرهمدان بدست «اغورلومحمد» پسر «حسن بیگ» مزبور کشته شد تا سال ۸۸۲ سلطنت کرد، در حکومت این پادشاه که تمام ایرانرا درتصرف داشت و خود را ایرانی میدانست پیش آمد مهمی روی داد که درتاریخ جهان بسیار مؤثر بوده است، باین توضیح که چون وی درایام جوانی دختر آخرین امپراطور عیسوی طرابوزان معروف به «دسپینا خاتون» را گرفته بود طبعاً متمایل بآنان بود وازطرفی درهمان اوان یعنی در سال ۸۵۷ مطابق با سال ۱۲۵۳ سلطان عثمانی معروف به «محمدفاتح» فاتح قسطنطنیه موجب وحشت واضطراب سلاطین

سومین نفر از سلسله آق قونیلو که از سال ۸۷۳ تا سال ۹۲۰ در ایران سلطنت نموده‌اند بعنوان معافیت موقوفات مدرسه منصوریه شیراز که درعصر سلطان یعقوب مزبور تحت ترلیت و نظارت استاد المحققین امیر سید صدر الملة والدین محمد دشتکی شیرازی بوده است صدور یافته است

اروپا خاصه ایتالیا گردیده بود و فتح قسطنطنیه سخت اروپا را بلرزه درآورده بود دربار «ونیس» از ارتباط اوزون حسن که روز بروز قدرتش توسعه مییافت حسن استفاده نموده بوسیله سفرائی که بنزد «اوزون حسن» فرستاده بود اوراتحریك علیه دربار عثمانی نمود ودرهمین احوال اوزون حسن جهانشاه قراقونیلو و ابوسعید تیموری را بکشت و بغداد را بتصرف درآورد وعراق و آذربایجان نیز مسلمش گشت ودرسال ۸۷۲ برتمام ایران آن روز که عراق عرب وقسمتی ازقفقاز ضمیمه‌اش بود سلطنت مطلقه داشت ولی روزبروز اختلاف وی با سلاطین عثمانی شدید ترمیشد و بالنتیجه بین عثمانی وایران جنگ سختی روی داد وابتدا فتح وپیروزی نصیب «اوزون حسن بیگ» گردید وترکان عثمانی راشکست داد واین درسال ۸۷۸ بود ولی درسال ۸۷۹ شکست سختی ازعثمانیها خورد و «زینل» پسرش درجنگ کشته گردیدومقداری ازاراضی عراق عرب که جزء ایران بود بدست آل عثمان بیفتاد، ولی وی که تصمیم گرفته بوددراین سن کدمراحل پیری راطی میکرددرگوشهٔ بیاساید ازدوجهت بازبسوی میدان جنگ بشتافت، یکی آنکه پسرش «اغورلومحمد» بر پدر یاغی شد وبعداً پناهنده بسلطان محمد فاتح که دشمن پدرش بود گردید و اوزون حسن برای بازگشت پسرش مرگ خود را اشاعه داد و «اغورلومحمد» بطمع سلطنت و تصرف تاج و تخت به تبریز که پایتخت سلطنت پدرش بود وارد ودستگیرو کشته گردید ودیگرتیرگی روابط وی با مصریان بود و بالنتیجه جنگ با مصریان شروع گردید وفتح نصیب ایران شد وپس ازآن «اوزون حسن» آسوده ننشست و بجانب گرجستان حرکت نمود وتفلیس را بتصرف درآورد ودرسال ۸۸۲ با نیکنامی این پادشاه شجاع ومتدین فوت گردید. «اوزون حسن» را تاریخ مرد خیر وپشتیبان اهل علم و دانش معرفی کرده وعده زیادی

ازآنان راگرد خود جمع آوری نموده از هیچگونه بذل مال خودداری نمیکرد و او معروفترین پادشاهان آل آق قوئیلو بوده است ۲ـ «سلطان خلیل» فرزند اوزون حسن سلطنت وی بیش‌ازشش ماه نبود ودرسال ۸۸۲ بدست برادرش «سلطان یعقوب» که‌بروی یاغی شده بود نزدیك خوی بقتل رسید ۳ـ «سلطان یعقوب بیگ» فرزند کهتر اوزون حسن بیگ است که ازسال ۸۸٤ تاسال ۷۹٦ یعنی بمدت سیزده سال‌برایران حکمفرمائی وسلطنت مینمود ، وی همان سلطان یعقوب بهادرسرر واست که درمتن ازآن‌یاد شده وصاحب فرمان مورداستناد است وازوقایع سلطنت او کشته شدن «شیخ حیدر» پدرشاه «اسمعیل صفوی» است ؛ سلطان‌یعقوب بروایتی درسال ۸۹٦ بدست زن خویش کشته‌شد ودرموقع خواب اورا خفه نمود ٤ـ «سلطان بایسنقر» فرزند سلطان یعقوب بیگ است که از سال ۸۹۷ تامدت یك سال وشش ماه سلطنت کرد و۸۹۸ بدست پسرعمش «رستم مقصود بیگ» ازسلطنت دور گردید ٥ـ «رستم بیگ» مزبور، وی با بدیع الزمان‌تیموری بجنگید واورا شکست داد وهم‌بطرف شیروان لشکرکشی نمود واز سرهای کشتگان مناره ها بساخت ولی «بایسنقر» نامبرده‌بالا لشکری ازاهالی‌شیروان تشکیل داد وبجنگ وی آمد مدت سلطنت رستم‌بیگ‌فقط‌یکسال‌بود ۸۹۸وفات‌کرد ٦ـ «احمدپاشا» فرزندمحمد اغورلوفرزند سلطان یعقوب؛سلطنت وی بمدت شش ماه ۷ـ «میرزا محمد» فرزندیوسف بیگ فرزند حسن بیگ (اوزون حسن مزبور) تاسال ۹۰٤سلطنت کرد ۸ـ «الوند میرزا» فرزند یوسف بیگ تا ۹۰۷ درقسمتی ازایران‌حکمفرمائی داشت ودرحکومت وی‌طلیعه سلطنت صفویان ظاهر گشت وازدست «شاه اسمعیل صفوی» شکست خورد ۹ـ «سلطان مراد» فرزند سلطان یعقوب که در فارس وعراق و خوزستان‌سلطنت مینمود وبعدازفوت پدر دعوی سلطنت ایران را داشت ولی ازجلولشکریان شاه اسماعیل صفوی که درسال ۹۲۰ بقصد فارس بجنبش آمده بود فرار کرد و سلطنت «آق قوئیلوها» بدست شاه اسماعیل صفوی درعهد سلطان مراد خاتمه پذیرفت . درتاریخ سلاطین «آق قوئیلو» را «بایندری ترکمن» مینامند و بایندر از اجداد این سلسله بوده است.

۳- سواد فرمان سلطان یعقوب بهادر

(نقل از فارسنامه ناصری)

امیر ابو المظفر یعقوب بهادر سورو

الحکم لله

« حکام ووزراء ونوابان و کتاب ومستوفیان وعمال ومباشران و متصدیان امور و »
« اشغال سلطانی واموال دیوانی مملکت فارس عموماً و بلده وحومه دارالملك شیراز »
« و«شبانکاره و کربال و فسا[۱] خصوصاً بدانند که چون بتجلیل واعظام واجلال واکرام »

---

[۱]شبانکاره یکی ازنواحی باوسعت وبزرگی بوده است که بعد ازتصرف فارس بدست اعراب جزء نواحی چهارگانه فارس قرار گرفته است وطول آن ۸۰ وعرضش درحدود ۴۰ فرسخ وحدودش از طرف مشرق وشمال بنواحی بلوچستان وبلوك جیرفت وسیرجان و شهربابك کرمان وبلوك بوانات و ازطرف جنوب بلارستان و از طرف مغرب بسروستان وفساوجهرم محدود بوده است واصطهبانات، نیریز، داراب، رونیز، رودان احمدی و بشاگرد جزء این ناحیه بوده ومرکزاین ناحیه شهر«ایگ» که عربها آن را «ایج» میگفتند و در چهار پنج فرسخی اصطهبانات فعلی قرارداشته بوده است وجنگها ی اسمعیل شبانکاره درحمله اعراب بفارس درتاریخ نگاشته شده است ولی این اصطلاح بعداً از بین رفته و اکنون شبانکاره را بناحیه کوچکی درحدود خاك دشتی و دشتستان میگویند و گویا علت این اصطلاح جدید این بوده که عده ئی ازمردم شبانکاره قدیم وسران آنان را بواسطه اختلافاتی که بادولتهای وقت داشته وایجاد زحمت مینمودند باین ناحیه فعلی کوچانیده اند و مرکز آنان رافعلا بنام شبانکاره مینامند؛ این یك ناحیه ازفارس بعدازاسلام بوده است- ناحیه دوم فارس بوده (بنابراین هم بکل نواحی پنجگانه فارس میگفتند وهم بقطعه مخصوص آن) طول آن ۱۲۵ فرسخ وعرضش ۴۰ فرسخ و کرسی نشین ومرکز آن قبل از « امیرعضد الدوله» شهر استخر وبعداززمان وی شهرشیرازبوده تازمان «امیر ابوکالنجار دیلمی» فرزند امیرابوشجاع سلطان الدوله درسال ۳۳۶ هجری بکلی استخررا خراب نموده وبجای آن زراعت کرد و مردمش رابسوی شیراز کوچ داد- سوم ناحیه کوه گیلویه که طول آن ۶۵ و عرضش ۴۰ فرسخ چهارم ناحیه لارستان طول آن ۹۰ وعرضش ۵۰ فرسخ بوده است وپایتخت کل این نواحی

« سادات عظام و نقباء کرام که نور[1] (بضم نون) حدقه لولاك و نور[2] (بفتح نون) حدیقه وما »
« ارسلناك اند، سیما جماعتی که علو نسب ایشان بشرف حسب مزین داشته باشند ودراعلاء »
« اعلام علم ودانشوری وارتقاء مدارج حکمت و فضل گستری را یت[3] درایت افراشته »
« باشند ومعهذا درتأسیس قوانین خیرات وترصیص قواعد مبرات وانشاء مبانی ابواب الخیر »
« وانفاق ارباب استحقاق مساعی جمیله بتقدیم رسانیده موفق گردند برذمت همت »
« خسروان دیندار وربقه نهمت[4] پادشاهان عدالت آثار از لوازم و متحتمات است و »
« مرتضی ممالك اسلام مقتدی علماء اعلام افتخار السادات و العلماء و النقباء فی الایام »
« اعتضاد الائمة المتبحرین فی الافاق ؛ قدوة الحکماء المتألهین بالاستحقاق ؛ علامة »

اول استخر وبعداً شیراز بوده است . ولی قبل ازاسلام فارس به پنج ناحیه تقسیم میگردید که هر ناحیه را« کوره» میگفتند و کوره های پنجگانه فارس عبارت بوده است ۱ـ کوره اردشیر پایتخت آن شهرجور نزدیك فیروزآباد کنونی وهنوز سد بهمن از آثار آن دوره باقی است ۲ـ کوره استخر که پایتخت آن شهر استخر ومحل آن مرودشت کنونی است ۳ـ کوره داراب گرد پایتخت آن شهر داراب بوده که آثار آن هنوز نزدیك شهرداراب فعلی باقی است ۳ـ کوره شاپور پایتخت آن شهرشاپور بوده که خرابه های آن باقی است ٥ـ کوره قباد که پایتخت آن شهر« ارکان » که اعراب آن را«ارجان» میگویند میباشد وخرابه های نزدیك بهبهان فعلی باقی است ، این کوره ها که کورت هم بدان گفته میشود وبعربی آنرا خوره میگفتند فارس راتشکیل میدادند و این موضوع را ضمناً بیان مینمایم که ابن البلخی درفارسنامه هر ناحیه را هم کوره و هم خوره استعمال کرده یعنی چنین میگوید : کوره اردشیر خوره و« کربال» وفسا که آنرا درقدیم « پسا » میگفتند باصطلاح قبل ازاسلام کربال جزء کوره استخر و پسا جزء کوره دارابجرد بوده و باصطلاح بعد از اسلام هردوجزء ناحیه فارس قرار گرفتند

(۱) نور بضم بمعنی روشنائی (۲) نور بفتح بمعنی شکوفه (۳) رأیت یعنی بیدق و پرچم (گرچه دراصطلاح بیدق و پرچم باهم تفاوت داشته است) (٤) نهمت یعنی شهوت ومیل ولی دراصطلاح همت عالی است .

« علماء الزمان ، استاد ارباب الحکم والمعارف فی الاوان ، الموفق من عندالله الصمد »
« سید صدر الملة والافاده والسیادة والافاضة والدین محمد ایده الله تعالی ظلال سیادته »
« و شیدت قوانین افاضة و سنا دته (۱) در زمان دولت روز افزون و عهد خلافت »
« همایون مدرسه رفیعه (۲) وبقعه منیعه موشح بالقاب ومشحون باسم سامی مادردارالملك »
« شیرازانشاء نموده ورقبات مذکوره فی الذیل را جهت مثوبات دولت ابدپیوند بمقتضی »
« وقفیه شرعیه بر آن بقعه وقف نموده که بموجبی که در وقفنامه مشروعه مشروحه »
« مسطوراست بمصرف وجوب ومصاب استحقاق رساند وجمع رقبات مذکورددرپیچین ئیل »
« ازقرارتصدیق دیوانیان شیرازبدین موجب است» (سپس بعدازجمله رائج تبریزی که بخط درشت نوشته شده مینویسد دویست وچهل ودوهزار وهفتصد وهشتاد وسه دینارونیم بعدازآن صورت املاك ورقبات ودرآمدآن راتحت عنوان دارالملك شیراز (بخط درشت) محوطهٔ محمدی باردار که علیحده برسید غیاث الدین منصور مسلم است) نگاشته و سطوری بعداً در خاتمه این فرمان نوشته شده که چون مورد حاجت مانبود ازنقل آن صرفنظر نمودیم ودر خاتمه این فرمان مینویسد « بدارالسلطنه تبریزتحریراً فی سابع ذی القعدة الحرام سنه ثلث و تسعین وثمانماه ۸۹۳ »

این فرمان در فارسنامه ناصری که مؤلف دانشمند و هنرمند آن مرحوم حاج میرزا حسن ازفرزند زادگان ودرمرتبه نهم بانی این مدرسه وصاحب فرمان بوده است درص ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ گفتاراول آن کتاب که در حالات وتاریخ سلاطین ایران وحکام و زمامداران فارس بوده نقل شده وپیش ازنقل فرمان چنین مینگارد « چون فرمان مزبور بر کاغذ خان بالغی بخط منشی خوشنویس نوشته آخردامنه آنرا بخاتم شاهی مزین داشته است و

---

(۱) سناده یعنی سندیت و استحکام مبانی (۲) مدرسه رفیعه که منظور این فرمان است مدرسه منصوریه میباشد که ازبناهای امیرصدرالدین محمد دشتکی شیرازی است و در محله دشتك قدیم که اکنون معروف بلب آب و سردزك است در سال ۸۸۳ ساخته شده و بنام امیر غیاث الدین منصور فرزند دانشمند ومحقق خودآنرا نام گذارده است

پشت فرمان به امهار عیسی بن شکرالله وعلی بن شکرالله وچندین نفر دیگر از وزراء و مستوفیان رسیده وتا کنون که چهارصد وده سال « یعنی سال ۱۳۱۳ سال طبع فارسنامه یااندکی جلوتر ازسال تألیف فارسنامه» (۱) تمام است از آن گذشته با بادی باقی مانده است (۲)

بعد ازاین فرمان دیگر فرمانی باین عنوان بنظر نرسیده است ولی درمتون تواریخ شیرازرا بهمین عنوان ذکر نموده‌اند (۳) سپس دریکی ازسالهای نصف دوم قرن یازدهم هجری یعنی درسال ۱۰٦٦ فرمان دیگری بعنوان همین مدرسه منصوریه از طرف شاه عباس دوم شاهنشاه ایران (٤) از سلسله صفوی بنام مرحوم میرزا احمد نظام الدین که از

---

[۱] نظر باینکه تاریخ فرمان ۸۹۳ بوده وچهارصد وده سال که از آن گذشته باشدمیشود ۱۳۰۳ پس معلوم میشود سال تألیف فارسنامه یاقسمتی که از آن نقل شده سال ۱۳۰۳ بوده است.

[۲] این فرمان را با همه کوششی که بنده نموده‌ام موفق بدیدن آن نشده‌ام وباعتماد کامل که بمؤلف است مسلم چنین فرمانی درخانواده جلیل آنمرحوم و متولیان موقوفه مدرسه منصوریه باقی است.

[۳] مانند: الف حبیب السیر تألیف «خواندمیر» فرزندمیرخواند مؤلف روضة‌الصفانیز بتشویق میرعلیشیرنوابی تاریخ معروف خودرا برشته تحریر درآورد وشرح مفصلی درو قایع ایام شاه اسمعیل نگاشته تاریخ تألیفش ۹۲۹ وتاریخ وفاتش ۹٤۱ هجری است وی تحت عنوان دارالملك شیراز درخاتمه کتاب خود ضمن شرح عجائب وغرائب ربع مسکون در وصف شیرازبیان زیبائی دارد.

ب ـ عالم آرای عباسی: تألیف اسکندربیگ منشی شاه عباس بزرگ است وی تاریخ حیوة صفویه را تا شاه صفی جانشین شاه عباس بنام عالم آرای عباسی نگاشته تاریخ این تألیف ۱۰۲۵ هجری است ـ دراین دو تاریخ که مشهور ترین تواریخ عصر آق قونیلو و وقسمتی ازصفویه است هرجا اسم شیراز را خواسته‌اند باعنوان ذکر کنند «دارالملك» گفته‌اند (بکتابهای مزبورمراجعه شود)

[٤] شاه عباس دوم هشتمین پادشاه سلسله صفویه است (درصورتیکه سلطنت موقتی سلطان

فرزندان واقف ومتولی این مدرسه بوده است [۱] وشخصاً نیزدارای شخصیت علمی بوده

بقیه پاورقی صفحه قبل

خدابنده رادو مرتبه درحساب بیاوریم) باین ترتیب :

الف : شاه عباس دوم پسرشاه صفی است ودرسال ۱۰۷۸ وفات کرد

ب : شاه صفی پسر زاده شاه عباس بزرگ است پدرش صفی میرزا با مر پدرش شاه عباس بزرگ بقتل رسید و بموجب وصیت شاه عباس سام میرزا که بعدازسلطنت خودرا شاه صفی نامیده بسلطنت رسید وفات وی در ۱۰۵۲ است .

ج ـ شاه عباس اول پسرسلطان محمد خدا بنده است وی در سال ۹۹۶ بر تخت نشست ودرسال ۱۰۳۸ درفرح آبادمازندران وفات نمودواوازبزرگترین پادشاهان ایران است

و ـ سلطان محمد خدا بنده پسر شاه طهماسب است که بنفع پسرش شاه عباس ازسلطنت کناره کرد.

ه ـ شاه اسمعیل برادرسلطان محمد خدابنده پسرشاه طهماسب است که بواسطه استعفاءبرادرش خدابنده دردومرتبه اولی بسلطنت رسید پس ازیکسال سلطنت در ۹۸٤ فوت کرد

و ـ سلطان محمد خدابنده که بعد از پدرش شاه طهماسب موقتاً سلطنت نمود و استعفا ازسلطنت داد .

ز ـ شاه طهماسب پسرشاه اسمعیل اول که در ۹۳۰ بجای پدرنشست و درسال ۹۸٤ وفات نمود

ح ـ شاه اسمعیل بزرگ مؤسس سلسله صفویه است که در ۹۰۷ بتخت سلطنت نشست ودرسن ۳۸ سالگی پس از ۲٤ سال سلطنت وفات کرد.

بنابراین از سرسلسله صفویه ۱ـ شاه اسمعیل بزرگ ۲ـ شاه طهماسب ۳ـ سلطانمحمد خدا بنده ٤ـ شاه اسمعیل دوم ٥ـ سلطانمحمد خدا بنده ٦ـ شاه عباس اول ۷ـ شاه صفی ۸ـ شاه عباس دوم

[۱] میرزانظام‌الدین احمد فرزند میرزا محمد معصوم فرزند میرزانظام‌الدین احمدعلامه

بقیه درپاورقی صفحه‌بعد

صادرمیگردد ، دراین فرمان اولین مرتبه‌ایست که ماشیراز را بعنوان دارالعلم مشاهده میکنیم و با دلائلی که بعداً درذکر قسمتی ازاین فرمان بیان میکنیم تصور میشود بلکه نگارنده قطع دارد که منشاء این عنوان یعنی دارالعلم همین فرمان است . اینك فرمان شاه عباس ثانی:

٤ـ فرمان شاه‌عباس دوم‌صفوی بعنوان دارالعلم شیراز

فرمان همایون شرف نفاذ یافت ـ آنکه چون امتیازطایفه کرام علماء و عدم استوای این طبقه والا را باسایرمزایا مصداق **هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون(۱)** مصدق وتعلق نظام شرع مبین درانتظام امورخلائق رابه‌رأی راتق این قوم‌قویم منظور **ومنهم امیون لایعلمون الکتاب الامانی وان هم الایظنون(۲)** شاهد صادق وباوجوب‌تفقه علوم شرع اطهروتعلم معالم ناموس اکبر نسبت بمضمون کریمه عنبر شمیمه **فلولا نفر من کل فرقه طائفه منهم لیتفقهوا فی الدین و اینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون(۳)** نسبت بسایر بندگان خالق مطابق گشته و بناءاً علیه جهت انتشار علوم دین مبین وازدیاد طلبه و متعلمین که بر طبق خبرحقیقت اثر **نحن العلماء وشیعتنا المتعلمون** اصحاب سحاب‌فضل‌طیبین وطاهرین علیهم‌السلام‌صلوات الملك المبین ابد همواره همت بلند خسروانه منعطف بسرانجام لوازم‌آن امنیت علیا و نیت ارجمند پادشاهانه منصرف بانتظام احوال‌این‌فرقه والاست که به تعیین اعیان ونصب نصیب یافتگان راتبه علم بحسب ونسب ازمنتسبان دارالعلم **انامدینت العلم وعلی‌بابها** هرگونه اصطناع وعوارف بنابرمفاد **(العلماء ورثه‌الانبیاء** برحسب گمان‌نگارنده این‌جمله

فرزند عمادالدین مسعود فرزند صدرالدین محمد فرزند غیاث‌الدین‌منصوروفرزندصدرالدین محمد متولی‌وواقف مدرسه منصوریه‌است وهمه‌از افاضل وعلماء شیراز واز سلسله جلیله دشتکی شیرازی می بوده‌اند (نقل از گفتاردوم فارسنامه ناصری از ص۸۰تا۸٤) وتاریخ ولادت ووفات اکثرآنان درفارسنامه که مؤلف آن‌ازفرزندان این سلسله بوده‌است‌مضطرب ومغشوش ضبط شده

[۱] آیه۱۲سوره ۳۹الزمر[۲] آیه۷۳ سوره ۲ البقره [۳] آیه۱۲۳ سوره۹التوبه

علاوه گردید درمدرك باز گذاشته شده است) اولی باشد وسیلهٔ توسعه معایش وملابس و ترویج مساکن ومدارس آن گروه فراهم آمده باعث رفاهت حال وانشراح مآل وتیسیر امانی وآمال ونشر فضل وافضال وتکمیل اهل علم وکمال شده در ایصال نفقات واجرای صدقات وموقوفات که ازارباب خیرات ومبرات علی حسب شروطهم مدخور گشته حسن کفایت و درایتشان جالب امرجزیل وثواب جمیل جهت ذات بیهمال خجسته خصال ملوکانه گردد

شاهد این حال درآینه جبین مخالصت تزیین سیادت ونقابت منقبت افاضت مرتبت نجابت واصالت منزلت حقایق ومعارف آگاه عالیجاه علامی فهامی نتیجه اعاظم السادات والعلماء نقاوهٔ افاخم الاشراف والحکماء قطبا للسیادة والنجابة والافادة والمجدوالعلی میرزانظام الدین احمد باحسن وجهی جلوه نما است که شیمه فضل راضمیمه نسب متعالی وحسب عالی ساخته وغبارا کسیر عیاراخلاص دراین درگاهٔ گردون مناص را زینت جبههٔ اعتقاد شناختند لهذالمعه ازاشراقات طور پرنورمکارم وافضال طل و ندا وهٔ از امواج بحر بیکران شاهنشاهی نصیبه آمال خجسته مآل سیادت ونقابت پناه مومی الیه فرموده تولیت شرعی مدرسه رفیعه منصوریه واقعه در**دارالعلم شیراز** را که ازمحدثات و آثار خیر آباء واجداد جنت مهاد مشارالیه است وسابقاً امیرمعزالدین محمد ولد میرزانظام الدین احمددشتکی عم حقایق اکاه مومی الیه بود معروض شد که متوفی شده و نوبت تولیت بعالیجاه مشارالیه منتهی شده ازتاریخ فوت مرحوم مزبور بسیادت ونجابت پناه مومی الیه مفوض ومرجوع فرموده ارزانی داشتیم که ازروی سعی واهتمام بامرمزبورولوازم آن قیام واقدام نموده دقیقه ازدقایق نظم ونسق سرکارمزبورو تعمیرعمارات وتکثیر زراعات وآبادانی محافل وقفی وسایرمایکون من هذاالقبیل نامرعی نگذارد و حاصل و مداخل سرکار مزبوررا موافق شرط واقف بمصارف وجوب مصروف گرداند (چند سطر دیگر نگاشته شده بعدازاین چندسطراین فرمان خاتمه پذیرفته ودرخاتمه تاریخ فرمان باین نحومینگارد تحریراً فی شهرشعبان المعظم سنهٔ ست وستین بعدالالف من الهجرة-۱۰۶۶

این فرمان نقل ازفارسنامه ناصری شده که درص ۱۴۹ وص ۱۵۰ گفتارد وم ضبط شده است.

نتیجه این فصل

پس از نقل این دو فرمان چنین نتیجه‌میگیریم که مسلماً تا سال ۸۹۳ شیراز نزد نویسندگان درباری که‌مبدءِجعل اینگونه‌عناوین بوده‌اند وبمتابعت آنان نویسندگان تواریخ بعنوان دارالملك معنون میشده است و در سال ۱۰۶٦ دارالعلم‌رابرای شیراز عنوان قرارداده‌اند چون بر حسب دو فرمانی که نقل نمودیم این‌دوامر محقق گردید درسنوات بین این دوسال که قریب دو قرن یعنی درست ۱۷۳ سال‌است نسبت باینموضوع درحال شك‌وتردید باقی هیمانیم یعنی‌معلوم نیست که دراین‌دوقرن‌هم شیرازرا بعنوان‌دارالملك تلقی میشده است یا بعنوان دارالعلم

وچون‌نگارنده عقیده‌دارد که فرمان دوم‌منشأ احداث‌عنوان دارالعلم برای شیراز است و قبل از سال ۱۰۶٦ شیرازدارالملك خوانده میشده است ناگزیر به‌بیان‌ادله خود مبادرت‌میورزدو آنراضمن‌فصل دوم‌توضیح‌میدهد

فصل دوم

تحقیق دراوضاع وخصوصیات کشوربین قرن نهم ویازدهم

چون محقق گردید تاسال ۸۹۳ که تاریخ صدور فرمان از طرف سلطان یعقوب اق قونیلو است شیراز بعنوان دارالملك خوانده میشده وبموجب فرمان شاه عباس دوم پادشاه صفوی درسال ۱۰۶۶ شیرازدارالعلم خوانده شده است برای اثبات اینکه شیراز درفاصله این دوزمان دارالملك خوانده میشده وفرمان دوم (یعنی فرمان شاه عباس دوم) منشأ عنوان دارالعلم برای شیرازشده لازم است ازجهات مختلفه اوضاع ایرانرا تاآنجا کدمربوط بهدف اصلی است ومقصود ما را روشن میسازد بررسی نموده ومورد تحقیق قراردهیم

۱- وضعیت سیاسی کشور بطوریکه تاریخ حکایت می کند

اولین دلیل ما برای اثبات این مدعی روشن کردن زمان تاریخی بین این دوفرمان واستعمال عنوان دارالملك برای شیراز در اینمدت اززمان میباشد وما قبل ازاینکه داخل دربحث وتوضیح این دلیل شویم ناگزیر ببیان مقدمه میباشیم

همانطوری که گفتیم یکصدوهفتاد سال فاصله بین دوفرمان مذکور میباشد. در اینمدت دونفرازپادشاهان اق قونیلو وهفت نفراز سلاطین صفویه برایران حکومت کردند باینشرح سلطان یعقوب درسال ۸۹۶ رحلت نمودو بجای اوپسرش بایسنقر براریکه سلطنت ایران تکیه دارد وی هنوزجا گرم نکرده بودوبیش از یك سال و هشتماه از سلطنتش نگذشته بود که رستم بیك فرزند مقصود بیك پسرعم بایسنقر براو مستولی گشتو از کرسی سلطنتش بیانداخت دراینجا کوکب اقبال فرزندان شیخ حیدر ازقلعه استخرفارس طلوع کرد وخاندان صفوی روی کارمیآیند

رستم برابرمقاومت وتدابیرجنگی بایسنقر ناگزیرمیشود که فرزندان شیخ حیدر راکه سه تن وموسوم باسامی سلطانعلی وسلطان اسمعیل وسلطان ابراهیم بودند از قلعه استخرفارس بوسیله امیرمنصورحکمران فارس نجات دهدو از موقعیت آنان وارادت صوفیان پاکنهاد وفداکاری آنان استفاده وغلبه بربایسنقر نماید

۲پیدایش سلطنت سلاطین صفویه

چه بود وچه شد بیان آنرا تواریخ عهده دارند ولی مقدمات سلطنت شاه اسمعیل بزرك سرسلسله شاهنشاهان صفوی اراده حق تهیه گردید(۱) ودرسال ۹۰۵ درسن سیزده یاچهارده سالگی

۱ـ برای آنکه بدانیم مقدمات سلطنت شاه اسمعیل صفوی که سیر تاریخ ایران بدست اووا خلافش تغییر کرد چگونه فراهم گردید بایستی اندکی بعقب بر گردید.

سلسله سلاطین صفویه چون منتهی بشیخ صفی‌الدین اردبیلی میگردد باین نام موسوم شده شیخ صفی‌الدین نسبش رامورخین وشجره های انسابی با مام موسی الکاظم میرسانند وی درسال ۶۵۹ ازپدری بنام امین‌الدین جبرئیل ومادری نام «دولتی» بدنیا آمد و هنوزمراحل جوانی راببیمود که شوروعشقی در سرش پدیدار گشت و در پی مردی ازمردان خداسر گردانیها یافت وحتی بشیراز آمدوشیخ سعدی را ملاقات نمود و بالاخره دست ارادت بدامان شیخ زاهد گیلانی زد ودختر او (بی بی فاطمه) را بحباله نکاح خود درآورد وپس ازوفات شیخ زاهد گیلانی جای گزین او گردید و هزاران مرید شیخ زاهد که حتی درآسیای صغیروشام پراکنده بودند بسوی او بگروید ند و احترام و عظمتی بسزا یافت واین مقام یداً بیداً بفرزندانش منتقل گردید پس از فوت شیخ صفی‌الدین درسال ۷۳۵ شیخ صدرالدین وپس ازفوت وی درسال ۷۹٤ خواجه علی وپس از فوت وی در ۸۳۰ شیخ ابراهیم معروف بشیخ شاه وپس از وی شیخ جنید مرکز تصوف رشته شیخ زاهد گیلانی بود ند و هزاران فدائی و اتباع ازجان گذشته داشتند و همه جا با احترام زندگانی میکردند شیخ جنید دردیار بکر طرف توجه «اوزون حسن اق‌قو نیلو» گردید و خواهرخود خدیجه را بعقد اودرآورد باین‌وسیله مریدان شیخ را جلب نمود و ده هزار صوفیان سلحشور حاضر بخدمتش شدند شیخ جنید بامریدانش بسوی جنك با شروانشاه شتافت ودرجنك کشته شد وپسرش شیخ حیدر نزد اوزون حسن مقام ارجمندی یافت و دخترخود عالم شاه‌بیگم را بازدواج درآورد شیخ حیدرمریدان خود را دستور داد که بجای کلاه ترکی کلاه سرخ رنك یعنی تاج دوازده ترکی برسر بگذارند و آن را رمز دوازده امام قرارداد شیخ حیدر نیز در سال ۸۹۳ در جنك شروانشاه با سلطان یعقوب

شاه اسمعیل بامساعدت قبائل اختاجلو-شاملو-تکلو-روملو- وا رساق- ذوالقدر- افشار قاجار-صوفیان- قراباغ برتخت سلطنت ایران جلوس نمود. پس از بیست و پنجسال مجاهده برای تشکیل یك کشور مستقل وایران بزرگی درسال ۹۳۰ بدرود حیوة گفت و شاه طهماسب بجای او نشست و بیمناسبت نیست دراینجاها شیه رفته این دوبیتی که ماده تاریخ فوت شاه اسمعیل رامتکفل است بیان نمائیم.

شاه انجم سپاه اسمعیل- آنکه چون مهر در نقاب شده- ازجهان رفت وظل شدش تاریخ-سایه تاریخ آفتاب شده-باری شاه طهماسب چهل و دوسال وشش ماه سلطنت نمودو درسال ۹۸٤ بسرای دیگر شتافت وسلطان محمد خدابنده بجای او نشست ولی وی بواسطهٔ نابینائی ازسلطنت استعفا داد وبحکومت فارس قناعت نمود و سلطنت ایران بدست شاه اسمعیل دوم افتاد- سلطنت این پادشاه خونخوار بیش از یکسال طول نکشید و درسال ۹۸۵ وفات کرد- و نظر باینکه تمام شاهزادگان صفوی حتی کودکان شیر خوار آنها را کشته بود وبواسطه کوری سلطان محمد خدابنده ازاوصرف نظر کردهوتنها او ازخانواده صفوی باقی بود مجدداً بسلطنت ایران برداشته شد. ازآنجا که خدای بزرك میخواست ایرانرا بدست شاهنشاهی بزرك بسپارد عباس میرزا را برای چنین روزی از فرزندان سلطان محمد خدابنده باقی گذاشت ودرسال ۹۹٦ پس ازدومین استعفاء سلطان محمد خدابنده براریکه سلطنت ایران نشست وتاریخ اورا شاه‌عباس کبیر معرفی نمود وپس از چهل ودوسال سلطنت پرافتخاردرسال ۱۰۳۸ تخت وتاج ایران رابه‌پسرزاده‌اش سام‌میرزا

پسراوزن حسن کشته شد ولی اززمان شیخ حیدرصوفیان این سلسله بنام «قزلباش» یعنی سرخ سر تشکیل گردید واین همان دسته‌ای بودند که پایه های سلطنت ظاهری و نفوذ صوری صفویه رامحکم واستوار نمودند

شیخ حیدرسه پسرداشت که یکی ازآنان شاه اسماعیل بود که زمان کشته شدن پدرش بیش ازیکسال نداشت وپدرش بسال ۸۸۳ کشته شد

این بود سرچشمه نفوذ معنوی مردان این سلسله که موجب استفاده دیگران وبعداً موجب استفاده خود شان بود

که بعداً شاه صفی خوانده میشد تفویض نمود وخود راه دیارنیستی راپیش گرفت
شاه صفی نیزدرسال ۱۰۵۲ بزندگانی خودخانمه داد وشاه عباس دوم که قهرمان داستان کنونی وموضوع بحث ماميباشد بجای اونشست.

بنابراین پس ازیعقوب آق قونیلو پسرش بایسنقروپس ازاو رستم پسرش از این سلسله سلطنت کرده وسپس سلسله صفوبه عهده‌دارسلطنت ایران گردیده شاه اسمعیل شاه سهماسب. سلطان محمد خدابنده. شاه اسمعیل دوم. سلطان محمدخدابنده. شاه‌عباس اول. شاه‌صفی - یکی پس ازدیگری درایران سلطنت نمودند و فاصل بین سلطان یعقوب بهادروشاه عباس دوم واقع گردیدند. اکنون که فهرست سلاطین ایران دراینمدت تمام گردید اینك لازم است نظری بتاریخ ادبی ایران دردوران سلطنت این نه‌نفر کنیم وآثار آنانرا ازنظر بگذرانیم ونظربا ینکه موضوع سخن ما آثارتاریخی نثرنویسان است ازذکر مفاخرفلسفی وادبی صرفنظر کرده وبرای اینکه کلام ما بطول نیانجامد فقط آثار تاریخی رامد نظرقرارمیدهیم تابتوانیم ثابت کنیم که دراینمدت فاصله بین سلطنت سلطان یعقوب وشاه‌عباس دوم نویسندگان شیرازرا دارالملك میخواندند و باینعنوان او را معنون میساختند تامنشائیت ومبدئیت فرمان شاه عباس برای عنوان دارالعلم برای شیرازرا ثابت کرده باشیم.

۳- نویسندگان و مورخین در دو قرن یا مقدمه‌ودلیل‌ما

نویسندگان ومورخین این دوقرن یعنی دراین یکصد وهفتاد سال وبطورکلی ازنثرنویسان ادبی اینمدت عده راکه میتوان طرزنگارش آنانرا معیارسخن پارسی قرارداد واستناد بآن نمود با قطع نظر ازنویسندگان عامی وفلسفی عده زیادی بودندکه چون نقل شرح حالات آنان ازحوصله این مختصر خارج است ما بذکرچند تن از آنان اکتفا نموده وبطوراجمال آثار آنانرا از لحاظ مقصود مورد نظر قرارمیدهیم:

۱- **حسین واعظ کاشفی** ملقب بکمال الدین مؤلف کتاب **اخلاق محسنی** وتفسیر قرآن موسوم بمواهب عالیه (اینکتاب برای امیرعلیشیر برشته‌تحریردرآمده است) تاریخ تحریراین کتاب بین سالهای ۸۹۰ و ۹۰۰ بوده‌است

۲ـ امیر دولتشاه سمرقندی پسر علاء‌الدوله بختیشاه غازی صاحب تذکره معروف وی این شاهکار نفیس ودلربای خود را درسال قبل از ۹۰۰ بوجود آورده زیرا تاریخ وفاتش بین ۸۷۶ و ۹۰۰ گفته شده است

۳ـ محمد بن خاوند شاه ـ معروف بمیر خواند ملقب به برهان الدین مؤلف تاریخ معروف بروضة الصفا که شش جلد آنرا خودش تألیف نموده و جلد هفتم آنرا مستند بدیگری دانسته‌اند ودرهرحال بشرح زندگانی سلطان بایقرا خاتمه مییابد.

٤ـ خواند میر معروف ـ نواده میرخواند مذکور ملقب بغیاث‌الدین مؤلف تاریخ حبیب‌السیر که درسال ۹۲۹ تألیف یافته ونیز کتب چندی مانند خلاصة الاخبار ودستورالوزراء ومآثرالملوك ازاینمورخ بزرگ ضمیمه آثارادبی فارسی شده استوآخرین اثرعلیی اودرسال ۹۳۷ پدیدآمده اشت

۵ـ حسن رملو ـ مؤلف احسن‌التواریخ که درسال ۹۸۵ تألیف خودرا تمام کرده‌است

٦ـ اسکندربیگ ترکمان معروف بمنشی باشی شاه عباس بزرگ، وی تاریخ صفویه را تازمان شاه عباس بنام عالم‌آرای عباسی برشته تحریر درآورده ودرسال ۱۰۲۵ تألیف خود را بانجام رسانیده بعداً دوستان وعلاقمندان باین اثرتاریخی که معاصر با او بوده اند ادامه نگارش آنرا ازاو خواستار شده‌اند اوهم باکمال یأس ونومیدی اززندگانی خود نظر باینکه سنش درحدود هفتاد رسیده بود تاریخ دیگری بنام ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی شروع‌وازتاریخ جلوس شاه صفی نوه شاه عباس بزرگ مشغول نگارش میشودولی پس ازمختصری چراغ عمرش خاموش میگردد.

۷ـ محمدیوسف نویسنده تاریخ خلد برین ـ خصوصیات زندگانی این مورخ چندان آشکار نیست ولی قدرمسلم است که درسال ۱۰٦٦ دراوج ارتقاء شغل خودکه نویسندگی دربار بوده‌است میبوده‌وآقای سهیلی خونساری ذیل تاریخ عالم‌آرای‌عباسی راکه‌اسکندر بیگ ناتمام گذاشت وگذشت بالحاق حدیقه ششم از روضه هشتم کتاب خلد برین تألیف محمدیوسف مذکور راتمام کرده‌وتاریخ شاه صفی را که درسال ۱۰۵۲ خاتمه‌اش بوده است خاتمه میدهد.

بطوریکه درمقدمه کتاب ذیل تاریخ عالم آرای عباسی منطبعه درچاپخانه اسلامیه طهران بیان شده تاریخ خلدبرین تا سال ۱۱۰۵ وقایع سلطنت شاه سلیمان صفی را شرح میدهد و بانتهاء سلطنت این پادشاه کتاب خود را ختم مینماید .

٤ نظری بطرز نگارش مورخین یا اولین دلیل ما

علاوه بر این اشخاص نویسندگان دیگر هم مانند **قاضی احمد غفاری مؤلف جهان آرا** و **یحیی ابن عبداللطیف قزوینی** مؤلف کتاب لب التواریخ **نظام شاه** مؤلف تاریخ ایلچی و **سید نور الله شوشتری** مؤلف کتاب مجالس المؤمنین معروف هم در مدتی پیش و پس این عصر میزیستند اینجا مقدمه اول دلیل ما بپایان میرسد اینك باصل دلیل میپردازیم.

نظر اجمالی بآثار ایندسته از نویسندگان بااعتراف باینکه کتب عده از آنان در دسترس نگارنده نیست واستفاده از آنها جز مطالعه درنقل مطالب آنان برای بنده میسور نمیباشد این حقیقت را بالاجمال ثابت وآشکار میسازد که نویسندگان ومورخین عصر مورد بحث که شیوه کلام آنان ادبیات آنعصر را مجسم میسازد وعبارتشان همه مشحون از تصنع ادبیست درذکر ایالات وولایات وشهرهای ایران که اهمیت تاریخی داشته د و راه را می‌پیمأیند دستهٔ ازآنان معتقد بوده‌اند که برای هر شهری یاهر ایالتی بمناسبت موقعیت آنها عنوانی بیاورند مانند اردبیل را که جون مرکز پیران واقطاب وشیوخ ورهروان طریقت بوده‌است (دارالارشاد) وقزوین و تبریز و هرات و اصفهان را که هرکدام روزی مرکز شاهنشاهی ایران بوده‌است (دارالسلطنه) ومازندران وقفقاز را که مرز ایران بشمار می‌رفتند ومنطقه مرزی جزءِ این دوایالات بوده (دارالمرز) و بخارا را که مرکز کتابخانه بزرك ایران آنروز بوده‌است (دارالکتب) میگفتند (نگارنده درنظر دارد با توفیقات ربانی درخاتمه اینموضوع مورد بحث شهرهای صاحب عنوان وعناوین آنها را ذکر کند)

ودسته دیگر خودرا مقید باین قید نکرده بعض شهرها را باعنوان و برخی را بدون عنوان ذکرمیکرده‌اند صاحب روضة الصفا ازدسته اخیر بوده وبطوری که اجمالا دراین تاریخ نظر افکندم هرات وتبریز را دارالسلطنه ویزد را دارالعبادة خوانده ولی چون بذکر شیراز وفارس میرسد هیچگونه عنوانی برای آن ذکر نمیکند ولی نوادهٔ او خواندمیر

درتاریخ حبیب السیر ودستورالوزاره شیرازرا بعنوان دارالملك خوانده است

با توجد باین که کتاب اخیرالذکر فقط یکجا شیرازرا دارالملك خوانده است وآن‌هم درموضوع داستان خواجه قطب‌الدین سلیمان شاه‌است باین‌عبارت بیان نموده (درآن ایام که شاه شجاع‌دارالملك شیرازرا ازبرادرخودمنتزع نمودص۲٤۹ مطبوع در چاپخانه اقبال تصحیح‌شده ومحشی ازطرف آقای سعید نفیسی) و دیگر ازنویسندگان ازدستهٔ اول همه جا شیراز راباعنوان دارالملك ذکر کرده‌اند و چون در بین مورخین‌و نگارندگان سابق‌الذکرمورخی که عهد اوبزمان صدورفرمان دوم یعنی فرمانی که از طرف شاه عباس دوم که بنظرمابدوتغییرعنوان شیراز از دارالملك بدارالعلم است اسکندربیك منشی صاحب‌کتاب عالم آرای عباسی است گمان میکنم تعبیر او بیشتر ملاك ومناط استدلال خواهدبود

٥ عناوین برای‌شهرها است‌نه ایالات

این‌مورخ درچند موضع و بطوری که یاد داشت‌کرده ام در قضیه مولانا میرزا جان شیرازی درصفحه ۱۱٥ ودرموضوع فوت الله‌ـ وردی خان که بسال۱۰۲۳ اتفاق افتاده درص٦۱٦ منطبعه تهران فارس را دارالملك بیان نموده است.

وبایستی این‌نکته رامتذکرگردید که عنوان دارالملك برای فارس (باآنکه موزد دعوی ماعنوان دارالملك برای شیرازاست واینگونه‌عناوین مخصوص شهرها است نه‌ایالات) مجازاً و بعلاقه اطلاق جزء برکل است یعنی چون شیراز مرکزفارس بوده و جزءِ ایالات فارس است مجازاً بفارس تعبیردارالملك شده است و منظورحقیقی همان شیراز است.

کتاب خلد برین‌هم درآن قسمتی که بشرح پیش گفتیم که الحاق بذیل تاریخ عالم آرای عباسی شده فارس رادارالملك خوانده است گرچه درهمان موضع که فارس را دارالملك‌بیان‌نموده شیرازرا دارالعلم تعبیرنموده ولی این بیان‌منافی بااستدلال نگارنده نیست زیراتألیف این کتاب درسال ۱۱۰٥ بوده یعنی‌بعد اززمان شاه‌عباس‌دوم‌این کتاب تألیف شدوچون قبلا بطوری که‌مورددعوی ما است شیرازمعنون بعنوان‌دارالعلم گردیده

اینمؤلف هم تحت تأثیرعنوانی واقع‌شده که درفرمان شاه‌عباس دوم داده شده است و نگارنده هردوعبارت را عیناً نقل میکند تابیکی استشهاد نموده و بدیگری که مشتمل ذکریکی ازبزرگترین مفاخرعلمی وفلسفی شیرازاست نگادش خودرا رونقی‌دهد.

۶ قسمت اول عبارت ذیل تاریخ‌عالم‌ارایاتعبیر بدارالملك

اماعبارت اولی درموضوع دارالملك فارس تحت همین عنوان مینویسد

درآغاز بهارسلطنت چناتچه ایمائی بآن‌شد. آنملك دلپذیررو سایرمحال تابعه درتحت تصرف امام قلیخان بود. چون سانحه قتل وی روی نموده دست اقتداروی ازتصرف آن دیاربتیغ‌قهرمان قهرکوتاه شد(دارالملك فارس) وخطه‌لار بخاصه شریفه اختصاص پذیرفته. وزارت دارالملك بمیرزا معین‌الدین محمدوزیر و وزارت لار بفولاد بیك ناظرامام قلیخان‌مفوض ومرجوع گردید. صفحه ۲۹۵ کتاب ذیل تاریخ عالم آرای عباسی

۷ـقسمت دوم عبارت ذیل تاریخ عالم‌آرا یاتغییر بدارالعلم

اما عبارت دوم درموضوع‌دارالعلم شیراز (ملاصدرای شیرازی درعهد خود عارج ومعارج علوم حقیقی و مجازی و صدرنشین مجالس دانش وبی‌نیازی بود درریعان ایام جوانی وآغازاهتزاز بهارستان زندگانی هوای وصال پریچهرگان جمال دانش و کمال خدمتش رابحال خود نگذاشته بسعی واهتمام تمام‌وجد وجهد واجتهاد مالاکلام جویای حصول اینمرام شد سالهادردارالمؤمنین قم‌برسجاده عبادت ووساده افادت‌متمکن بود تا دراکثرعلوم عقلی و نقلی مدرس مدرسه امتیاز و صاحب تصانیف و تعلیقات ممتاز گردید ودرنشرآثارحکمای متألهین وجرح و تعدیل معضلات عقلی بذل جهت بتقدیم رسانید ودراین فن یگانه روزگارخود شد وچون پرتوانواراشتهارش بردرودیوارساحت روزگارش تافته ودرعهد خجسته وزمان فرخنده نواب گیتی‌ستان فردوس مکان (منظور شاه‌عباس بزرگ است) چون الله وردیخان امیرالامرای فارس دارالعلم‌شیراز باحداث مدرسه عالی (منظورمدرسه خان است که الله‌وردیخان اساس اورا بناد نهاد وامام‌قلیخان

اورا تمام کرد) سرافراز شده بود بعد از عرض ابواب تدریس آنمدرسه را بروی جناب افادت مآب گشوده واز این راه خدمتش بوطن مألوف معاودت نموده مدرس آن مدرسه عالی بود تا بسرا ستان قدس انتقال نمود(۱) ص۲۹۹ تاریخ ذیل عالم آرای عباسی) . این بود اولین دلیل ما که خلاصه آن اینست که تمام مورخین قبل ازسال ۱۰۶۶ شیراز دارالملك نامیده

---

(۱) شرح حال اخوند ملا صدرای شیرازی بزرگترین فلاسفه ایران

ملا صدرای شیرازی اسم شریفش محمد ملقب بصدرالدین فرزند ابراهیم است ومشهور بصدرا وملاصدرا و آخوند ملاصدرا است و خود درآخر کتاب العقل والجهل که درسال ۱۰۴۴ آن رابرشته تحریر درآورده خود را چنین معرفی میکند محمدبن ابراهیم المشتهر بالصدرا الشیرازی و گاه خود را قوامی شیرازی معرفی کرده میگوید : صدرای قوامی شیرازی وصاحب فارسنامه ناصری ذیل شرح حال وی در گفتاو دوم کتاب خودص۱۳۷ وجه اشتهار آنمرحوم را بقوامی چنین بیان میکند « که گویا ازسلاله وزیر بی‌نظیر حاجی قوام الدین حسن شیرازی که خواجه بزرگوارشیرا زحافظ فرموده است: دریای اخضروفلك و کشتی هلال ـ هستند غرق نعمت حاجی قوام ما » تولد وی درنیمه دوم قرن دهم هجری (ظاهراً) بوده ومولدش نیزشیراز بوده است . وی یکی ازبزرگترین و محققترین حکماء و علماء وفلاسفه باحال اسلام ومخصوصاً عالم تشیع است فارسنامه مزبوردرعنوان وی مینویسد « خورشید آسمان معانی که آفتاب بارأی اوچوذره غبر است ومختصرعقل مجرد آمده درحیز وجود . روح مصور آمده درصورتش » صاحب روضات ـ الجنات درص۳۳۱ کتاب خوددرشرح حال وی (درحرف صاد) شرحی مینویسد که ترجمه آن بفارسی چنین است « محمد بن ابراهیم الشیرازی القوامی مشهور بملاصدرا برتر ازهمه حکماء دانشمند وبزرگ وهمه علماءومحققین وراسخین درعلم تازمان خواجه نصیرالدین طوسی بوده وی فلسفه اشراق را منقح و پاك و مورد تحقیق قرارداد و اساس حکمت مشائیین ورواقیین (حکماء مشائین تابعین فلسفه ارسطو وحکماء رواقیین تابع مکتب زینون بوده‌اند) را درهم نوردید وبا دلیل اشتباهات آنان را آشکارساخت . وی شاگرد

سید محقق امیر محمد باقر داماد (معروف به میرداماد) و شیخ جلیل بهاءالدین محمد عاملی (معروف بشیخ بهائی) بطوریکه از مجموع کتبی که شرح حال این مرد بزرگ را نگاشته‌اند برمیآید صاحب ترجمه ما «آخوند ملاصدری» پس از تکمیل مبانی علمی در شیراز رهسپار باصفهان که پایتخت ایران در آن عصر بوده میگردد و درك محضر آن دو استاد بزرگوار (میر داماد وشیخ بهائی) را مینماید وسپس در یکی ازنقاط اطراف قم و شاید در کوههای قهستان مشغول ریاضت و تزکیه وتصفیه خود میشود وبطوریکه مشهوراست درهمان جا شروع بنگاشتن اسفار که بزرگترین ومفیدترین کتب فلسفه است مینماید بعدازآن بشرحی که درمتن نگاشته شده بشیراز میآید و بساط افاده وتدریس رامیگستراند؛ آخوند ملاصدری یکی ازبزرگترین وپرکارترین علماء اسلام است وتالیفات وی شاید بالغ بریکصد تألیف ویا متجاوز برآن بشود که یکی از آن اسفار اربعه است و دیگری شرح اصول کافی اوست که قریب چهل هزار بیت بگفته صاحب روضات الجنات و بتخمین و حدس او میشود اینك شرح قسمتی ازمؤلفات او:

۱- شرح اصول کافی دردوجلد ۲- شواهدالربوبیه ۳- کتاب اسفار (درچهار مجلد) ٤- شرح الهدایه ٥- حاشیه برالهیات شفا ٦- شرح وحاشیه برحکمت الاشراق ۷- واردات القلبیه ۸- حدوث عالم ۹- المسائل القدسیه ۱۰- فی تحقیق التشخص ۱۱- جواب ازمسائل مشکله ۱۲- جواب ازمسائل دیگر ۱۳- تحقیق در بدووجود انسان ١٤- دراتصاف ماهیة بوجود ۱۵- جواب ازپاره مسائل که محقق نصیر الدین طوسی ازیکی ازعلماء معاصر خود سؤال نموده و بلاجواب مانده ۱٦- اسرار الایات ۱۷- تفسیر سورة الجمعه ۱۸- تفسیر سورة الطارق ۱۹- تفسیر سورة الواقعه ۲۰- تفسیر سورة النور ۲۱- تفسیر سورة البقره ۲۲- مفاتیح الغیب ۲۳- کسر اصنام الجاهلیه ٢٤- الحکمة العرشیه ۲۵- مشاعر (این دو کتاب اخیر ازطرف شیخ احمد بن زین الدین الاحسائی پیشوای فرقه شیخیه شرح وازطرف شیخ ابوالحسن اصطهباناتی حاشیه برآن نوشته شده واین هردواز علماء قرن اخیر بوده‌اند) ۲٦- اکسیر العارفین ۲۷- اتحاد العاقل والمعقول ۲۸- رساله درمنطق وبسیاری ازرسائل دیگر که پاره‌ای از آن طبع نرسیده

بقیه پاورقی صفحه قبل

وپاره‌ازآن ازبین رفته (ونگارنده بجز چنداز این رسائل بقیه راهم‌ندیده‌ام) باری آخونداز طرف عده‌ای‌ازعلماء ظاهر بین که مأنوس بکلمات واشارات او نبوده‌اندواصطلاحات وی در نظر آنان باظواهر شرع وفق نمیبودتکفیر گردیده وحتی بگفته روضات الجنات یکی ازعلماء در وصف شرح هائی که بر اصول کافی نوشته شده میگوید یکی‌ازشرح‌هاشرحی‌است که آخوند ملا صدری نگاشته ولی شرح اومبنی بر کفراست واین اولین شرحی‌است که درباره اصول کافی ولی‌مبتنی‌بر کفراست‌میباشد

آخوند ملاصدری دارای فرزندی بوده است بنام ابراهیم ووی یکی از بزرگان اهل‌علم‌ودانش وصاحب اطلاع بربسیاری ازعلوم بوده ودرمسئله حکمت و فلسفه ومسائل کلامی برضد طریقه پدر بوده است و ازاین جهت یکی‌ازهمین علماء ظاهر بین که نظر خوشی‌باآخوند نداشته‌است درباره وی وپسرش میگوید: وی مصداق آیه یخرج الحی‌من المیت است.

اما سبك تفکروفلسفه‌آخوند ملاصدرای شیرازی سبك خاصی است که تاعصروی بدون سابقه بوده است وخود مبتکراین طریق خاص‌بوده ، هم حکیم است وهم عارف و هم‌پابست بشریعت وهم پوینده طریقت وجوینده حقیقت ، فلسفه مشاء رادربرابر صفاء ذهن وروشنی‌فکرخود که بریاضیات ومشقات صیقلی نموده قرار داده و ممزوجی‌ازفلسفه مشاء واشراق پدیدارساخته ،احکام‌آسمانی رابرحکم عقل‌عرضه داشته وباعرفان ارتباطش‌داده وهمه را باهم‌هم‌آهنگ نموده والحق ازعهده هریك بخوبی برآمده و هرچند فلسفه اوبه اشراق‌نزدیکتراست ولی از ادله مشائیین هم غفلت نورزیده است وفلسفه وتئوری‌حرکت جوهری که شایدتطبیق برتئوری نسبیت فیلسوف عصر حاضر انشتین میگردد از مبتکرات وی است (کتابی‌هم‌ازطرف‌دانشمندمعاصر وخطیب محترم‌آقای راشد دراین‌قسمت‌نگاشته شده هرچند نگارنده موفق‌باستفاده ازآن‌نشده‌ام) .

وی هفت سفر پیاده راه مکه را پیموده تا درسال ۱۰۵۰ دربصره درآخرین سفرخود بمکه‌بدرودحیوة گفت مکتب وی که‌مشهورترین‌مکاتیب‌فلسفه‌تاعصراخیراست.پایدار‌است

۸- تناسب عناوین با مقتضیات زمان یادومین دلیل ما

دومین دلیل مارعایت مقتضیات زمان ازطرف نویسندگان وتناسب جهات تاریخی است

هیچ شکی نیست که اینگونه عناوین که بشهرها داده میشده است متکی بمناسباتی بوده است که زمان تاریخی آنراایجاد کرده بود ورعایت آنرانویسندگان اعصار سابقه که کلام ونگارش آنان مدرك علم لغت وبدیع و بیان است شعارخود قرار میداده اند و بهمین جهت منشآت اکثر آنان شاهکارفنون ادبی ایران و از ذخائر گرانبهای ما محسوب میگردد وسرمشق سخن پارسی ومظهر فصاحت و بلاغت شناخته میشود ، اکنون ما درمناسبات عناوین شهر هاسخن نمیرانیم و این قسمت را بذیل این مقالات حواله میدهیم و بذکر وتناسب عنوان تاریخی شیرا ز اکتفا میکنیم .

همانطوریکه ماقبلا بآن اشاره نمودیم شاهنشاهی ایران درروزگارسلطنت شاهان قبل ازصفویه از امارتها وحکومتهای نیم مستقل وسلطنت های کوچك کوچك تشکیل میگردید و بپرداخت مبلغی سالیانه بحکومت مرکزی اکتفامیشد و گاه این سلطنتهای کوچك پیوند خود را هم ازحکومت مرکزی قطع میکردند وخود را مستقل معرفی می نمودند ودرهرحال یکی ازمراکزحکومتهای نیم مستقل و گاه مستقل فارس میبوده است که زمامداران وسلطنت دارانش خود را دراغلب ازادوارتاریخی شاه میخواندند ودرچنین موقعی وچنین عصری بمناسبت چنین حکومتی نویسندگانی که مقید باین بودند که شیراز را بعنوان خاص خود بخوانند آنرا « دارالملك » میگفتند ، پس این عنوان مولود چنین حکومتی بوده ونویسندگان درحقیقت معرف مولود چنین محیطی بودند چنانکه بعض ازتواریخ صراحت باین موضوع دارد .

ابن البلخی صاحب فارسنامه معروف و نویسنده قرن ششم تصریح برعایت این تناسب کرده در سبب تألیف کتاب خود میگوید (**چون مقتضی به رای اعلی سلطان شاهنشاهی لازال من العمربمزید چنان بودکی پارس طرفی بزرگ است ازممالك محروسه حماهاالله و همواره دارالملك و برگاه ملوك پارس بوده است ص۲**

منطبعه چاپخانه مهر طهران) وباز درمحل دیگری یعنی درفصلی که مخصوص بفارس و اضافه آن ببصره میباشدمیگوید:**(روزگارملوك فرس پارس دارالملك واصل ممالك ایشان بوده است ص۹۷ منطبعه چاپخانه مذکور)**

مؤلف تاریخ مجمل التواریخ والقصص که در ربع اول قرن ششم میزیسته درفصلی که مخصوص شرح بلاداسلامی است تحت این عنوان مینگارد : **(درولایت فارس شهریست که انرا شکم شیرمانند کرده‌اند وازهمه شهرها که گرداگرد اوست نعمت انجا اورند وازانجا بجاهای دیگر برند وبناء ان محمد بن ابوالقاسم بن ابی عقیل عم حجاج کرده است و دارالملك پادشاهان پارس است و هوای خوش دارد و نعمت فراخ باشد و درخت بسیار ومیوه راحدی نیست ص۵۲۵ منطبعه تهران چاپخانه خاور)**

پس عنوان دارالملك برای شیراز ویا فارس که مرکزآن همیشه شیراز بوده است بمناسبت مرکزیت آن برای شاهان چه شاهان قبل از اسلام وچه بعد از آن بوده است ولی چون شاهنشاهی صفویه روی کارآمد این طرزحکومت را تغییر دادند وایران بهمت شاهنشاهان بزرگ این سلسله مخصوصاً شاه اسمعیل بزرگ مؤسس آن سلطنت مرکزیت واحدو متبوعی پیدا کرد و وحدت ملی ایران عملا اساس خود را محکم و استوار ساخت وبساط حکومتهای ملوك الطوایفی برچیده شد دیگروضعیت ایران مناسب آن نبود که بیك ایالت ویایك شهر ازشهرهای آن غیراز همان شهریکه مستقر شاهنشاه بوده‌است عنوانی داده شود که ابهام استقلال داشته ومنافی بااین وحدت ملی باشد . پس تناسب زمان اقتضامیکرد که عنوان دارالملك ازشیرازمنتزع گردد وبمناسبت وضعیت حکومت ایران تجدید عنوان شود .

۹ـ تغییروتبدیل عنوان دارالملکی بدارالعلمی بواسطه تغییر مقتضیات عصر

چون دراینموقع ودرآن ایام شیرازمرکزعلم و دانش گردیده بودومدارس عدیده‌وپی درپی درآن ساخته‌شدوطالبین علم ودانش از همه‌جاروباین شهر آوردندوفرمان تولیت مدرسه رفیعه منصوریه هم که بنای آن بدست یکی ازدانشمندان بزرگ ایران وتولیت آن نیزبدست یکی ازفرزندان بانی آن که وارث مقام علم ودانش پدربود قراریافت وزمان هم مجال این تغییرعنوان را بدست وقت شناشان وخداوندگاران

سخن داد شیراز عنوان «دارالملکی» را که با اقتدار آن روز حکومت صفویه منافات داشت تبدیل بعنوان «دارالعلم» که مقتضی وضعیت این سرزمین در آن عصر بود نمود و چنانکه درفرمان دوم یعنی فرمان صادر از طرف شاه عباس دوم حاکی است شیراز دار-العلم نامیده شده ؛ این تغییر عنوان بتناسب تغییر سیاست دارای نظائر تاریخی است که ما میتوانیم آنرا مدرك ودلیل خود قراردهیم

بغداد هنگامیکه مرکز خلافت اسلامی بود آنرا «دارالخلافه» مینامیدند وچون خلافت اسلامی بدست پادشاه مغولی (هلاکو) از بین رفت و بساط آن از بغداد برچیده شد عنوان اوهم تغییر یافت و «دارالسلام» نامیده گردید و گاه اورا «دارالملك» میگفتند شاید تناسب عنوان «دارالسلام» برای این بوده است که بنا بقول منجمین طالع این شهر در موقع ساختمانش چنین حکم میکرد که هیچ خلیفه در اینشهر فوت نخواهد کرد ، در هرحال هرچه بود منظور اینست که تغییر عنوان «دارالخلافه بغداد» بمناسبت تغییر اوضاع سیاسی آن کشور بوده ، چنانکه عالم آرای عباسی مینگارد: «دارالملك عراق وزیاده ازپانصد سال دارالخلافه بوده صفحه ۷۵۲» واز این عبارت میتوان همان استفاده را کرد که در «دارالملك فارس» بیان کردیم یعنی اطلاق عنوان «دارالملك» بعراق مجازی است واز باب اطلاق عنوان جزء بر کل است ومنظور «دارالملك بغداد» است که اینشهر جزء عراق واقع است وباین اعتبار عراق راهم «دارالملك» گفته‌اند. درهرحال شیراز به اقتضاء تغییر سیاست کشور عنوان خود راتغییر دادواز عنوان «دارالملك» بعنوان «دارالعلم» دراین عصری که ازاوسخن راندیم تبدیل یافت .

نظری بسیار کوتاه هم کافی است که مارا بتناسب عنوان «دارالعلم» برای شیراز در آن عصریکه شاه عباس دوم آنرا درفرمان خود معنون نمود باقطع نظر از مناسباتی که درسومین دلیل خود توضیح میدهیم راهنمائی کند .

همانطور که گفتیم شهر شیراز درآن روزگار مرکز علم ودانش شده بود بازار فضل وادبش رونقی بسزا داشت ، مصون ماندن فارس از آتش خشم وغضب چنگیز وفرزندانش شیرازرا مستعد این ساخته بود که پناهگاه دانشمندان قرار گیرد وچون میترسم سخن

بطول انجامد وراه اطناب را بپیماید تنها بذکر ساختمانهائیکه برای مراکزدانش وادب دراین یکصد وهفتاد سال مورد بحث ساخته شده بود آنهم فهرست مانند اکتفا مینمائیم تا این حقیقت راآشکارا کند که چگونه شیرازدرآن قسمت اززمان وتابعد ازآن خودرا شایسته عنوان دارالعلم ساخته بود.

۱۰ـ مدارس ساخته شده در نیمه اول قرن یازدهم

الف ـ مدرسه میرزا علی اکبرـ درسال ۱۰۰۱ مرحوم میرزا محب الله حسنی حسینی دستغیب شیرازمدرسه محبیه رادرجانب جنوبی صحن مقدس محمدبن موسی بساخت وابواب علم رادراینشهر بگشود و بعداً این مدرسه بواسطه تعمیری که میرزا علی اکبر نامی درآن نمود بمدرسه میرزاعلی اکبرمعروف گردید وتا یکی دوسال قبل این مدرسه باقی میبود واکنون باتغییراتی باقی است ولی گویا ازاهل علم خالی است.

ب ـ مدرسه خان ـ درسال ۱۰۲۲ مرحوم امامقلیخان مدرسه خانرا که پدرش بنا نموده بود اتمام کرد وآنجارا مهبط انوارحکمت وادب ساخت وبزرگترین مردان فلسفه را که نمیتوان مانند او دیگر یافت یعنی صدرالدین محمد شیرازی معروف بآخوند ملا صدرا را مدرس این مدرسه قرار داد؛ تدریس این فیلسوف بزرگ درآنعصر خود بهترین و وقوی ترین دلیل بررواج بازارحکمت وفلسفه وآزادی فکر وسعه وانبساط دماغ وروحیه مردم میباشد وهم میرساند که تا چه اندازه مردم این شهردوستدارحق وحقیقت بوده اند این مدرسه دارای یکصدحجره فوقانی وتحتانی وچهارطاق بزرگ ویك مدرس وسیع وچهار باغ درچهارطرف آن برای تفریح وتفرج طالبین علم وساکنین آنمدرسه میبوده ودرهرزوایه ازاین مدرسه بزرگ صدهاازرجال علم ودانش ببسط معلومات خود وافاده اشتغال داشتند و وموقوفات بسیاری که همه درزمان نادرشاه افشارجزء خالصه دیوانی گردید واکنون در دست عده ای ازمالکین دیانت مآب است تأمین زندگانی آنانرامیکردودرهرسال چندین فیلسوف وفقیه وادیب ازاینمدرسه تحویل جامعه داده میشد. (درآخراین فصل باینمدرسه اشاره میشود)

ج ـ مدرسه هاشمیه ـ درسال ۱۰۳۹ مدرسه هاشمیه که هنوز برپاست بدست حاج محمود تاجر شیرازی وبنام فرزندش محمد هاشم ساخته شده است این مدارس درسالهای قبل از

سال مورد بحث ماولی درقرن مورد بحث ماساخته شده بود.

د ـ مدرسه سیدهدایت‌الله دستغیب ـ درچند سال بعدازسالیکه محل بحث‌ماست یعنی درسال ۱۰۷۰ مدرسه حکیم ازطرف مرحوم میرزا هدایت‌الله حسنی حسینی دستغیت شیرازی ساخته شده.

ه ـ مدرسه نظامیه ـ درسال ۱۰۷۵ مدرسه نظامیه که معروف بمدرسه سیدعلاءالدین حسین است ازطرف میرزا نظام الملك ثانی پسرمیرزا حسین جابری انصاری وزیر فارس بنا گردید.

تأسیس اینمدارس که همه مرکزدانش وفضل و پرورش رجال علم وادب ایران بود ندوضعیت شیرازوتناسب آنرا بعنوان **دارالعلم شیراز** ظاهروآشکار میسازد واین دومین دلیل ما است که درحقیقت تأییدمدعی ما را میکند.

۱۱ـ نظری بمفاد فرمان شاه عباس دوم یا سومین دلیل ما

سومین دلیل مامتن فرمان شاه عباس دوم ومفاد آن و کیفیت تنظیم عبارت آن است. این دلیل نگارنده دقیقترین و درعین حال محکمترین دلایل ومؤید دودلیل سابق ماست وبایستی در فهم این دلیل ذوق و قریحه وشم درك معانی و لطافت سخن را بکاربرد و برصناعات ادبی و نویسندگی اطلاع وافی داشت ودقت کامل درمقدمه وذی‌المقدمه مبدء ومنتهی و کیفیت دخول و خروج فرمان نمود؛ علماء فن در کتب ادبی خود درخاتمه علم بدیع بابی را بعنوان حسن‌الابتداء والتخلص والانتهاء گشوده اند و شرایطی را که نویسنده یا گوینده نثر یا نظم بایستی رعایت کند توضیح داده اند که‌ازمهمترین شرایط رعایت تناسب مقدمه باذی‌المقدمه‌است یعنی بایستی مقدمه هر کلامی خواه منثور باشد یا منظوم، طوری تنظیم شود که ذهن خواننده یا شنونده را مهیای پذیرفتن ذی‌المقدمه ومستعد فهم وانس کامل با آن سازد ومقصود را چنان پرورش دهد که درجای خود حد بلوغ وبلاغت راپیدا نماید واین‌تناسب ابتداء سخن رابا انتهاء آن وبامقصود براعة‌الاستهلال یا براعة المطلع میگویند.

نویسندگان وسرایندگان قدیم واساتید فن ازروزگارپیش این شرط را رعایت

کامل‌مینمودند واساتید عصر کنونی هم درنثرونظم خودرعایت این شرط را لازم میشمارند واساساً این خود ازاساسی‌ترین شرط نویسندگی‌است واز این جهت میتوان از مقدمه فهمید که‌مقصود ازذی‌المقدمه چیست، اکنون‌لازم است‌نظری بمتن‌فرمان شاه عباس دوم که مورد ادعای نگارنده اینست که مبدء عنوان دارالعلم برای شیراز میباشد بیفکنیم ومقدمه‌این‌فرمان را باذی‌المقدمه‌آن بسنجیم واگر با دقت چنین مطالعه درمتن‌اینفرمان بکنیم شاید شکی‌برای ما نماند که علاوه بر اینکه مقصود آن شاهنشاه بزرگ توجه‌به طلبه علم و دانش وترویج مقام فضل وادب بوده است وتولیت مدرسه رفیعه منصوریه را میخواسته است تثبیت درمتولی‌آنروز که ازمردان بزرگ صاحب حسب ونسب بوده است بنماید، مقصود دیگری هم داشته و اینمقصود ازاین جمله «بتعیین اعیان ونصب نصیب یافتگان راتبه علم بحسب و نسب ازمنتسبان دارالعلم انا مدینةالعلم و علی بابها» مکشوف ولااقل هم‌ازاینجمله روزنه بمنظورش گشوده شود.

نگارنده ازبیم اطناب در کلام درتحلیل‌وتجزیه عبارت این‌فرمان وارد نمیشودولی ایجازمخل وصرف‌نظر کردن ازمختصر بحثی در اطراف این فرمان را هم ناروا میداند و ناگزیر مختصراً اشاره نموده وباصطلاح سر کلافه را بدست میدهد وبقیه را بذوق‌خواننده برگذار مینماید.

۱۲ـ تناسب درعبارات فرمان دوم

اینفرمان مقدمه را ازترفیع مقام علم وعلماء شروع کرده و بآیات قرآن مجید تفاوت طبقه طلبه علم و دانش را با جهال بیان میکند و ذهن خواننده را مهیای این میسازد که پاداشی نسبت باین طبقه ممتازه روادارد سپس ببیان حدیث « نحن العلماء و شیعتناالمتعلمون » یکقدم فراترمینهد وخواننده را متوجه این میکند که شیعه حقیقی‌آنکس است که در مکتب علوم اسلامی زانو برزمین زند و از ائمه هدی و پیشوایان فضیلت و کمال و تقوی کسب فیض کند بازمقصود رااندکی نزدیك بذهن کرده مفاداً چنین گوید که چون‌مدار دین برطلاب علوم ودانشمندان است پس‌بایستی برای تربیت‌آنان وسائل زندگانی‌آنان را ازملبس ومسکن ومأکل ومشرب تهیه نمودتا اینجا مقصود اصلی‌خود را نزدیك‌بذهن

خواننده مینماید وچون میخواهد که مقصود ثانوی خود را که منظور بحث کنونی مااست بیان کند ، نظری بشخصیت متولی مدرسه منصوریه که در حقیقت متصدی وقت تأمین آسایش طلاب بوده افکنده و حسب و نسب او را درنظر آورده درمقام تجلیل او برمیآید وهمین جارا مناسب این میداند که مقصود ثانوی خود راکه بخشش عنوان « دارالعلم » بشیرازاست عملی سازد لذا بهترین براعت واستهلال را باین مقصود دومی خود در این هنگام متصدی میشود ومفاداً چنین میگوید که چون متصدی فعلی اینمدرسه از سادات جلیل القدر واز خاندان نبوی است وشخص شخیص صاحب اسلام درحقیقت ووجوداً دارالعلم بوده وعلی در آن محسوب میشده چنانکه صریحاً فرموده « انا مدینة العلم وعلی بابها » و متصدی فعلی نیز فرزند کسی است که مرکزی برای تربیت و پرورش مردان دانش و علوم محمدی ساخته ومتولی فعلی هم درتأمین معاش آنان متصدی است ؛ پس حسباً ونسباً شایستگی تولیت را داراست و ازطرفی چون این مرکز علوم در شیراز واقع است ما نند قیاس مساواتی ازمفاد فرمان ازاین جمله درست میشود واشعار باین میگردد که بایستی شیراز دارالعلم گردد .

قیاس مساواتی را که بیان نمودم باین نحواست که چون متولی مدرسه رفیعه منصوریه منسوب بدارالعلم حقیقی یعنی شخص صاحب اسلام است ومرکزی هم که وی متصدی اداره آن است مدرسه ایست که برای پرورش علوم محمدی بکارافتاده واین مدرسه درشیراز است پس شیراز دارالعلم است وجمله (ازمنتسبان دارالعلم انا مدینة العلم وعلی بابها) درفرمان صراحت باینموضوع دارد البته این قیاس مساواتی که نگارنده ترتیب داده حقیقی نیست ولی میتوان ازمفاد جمله که ما نقل نمودیم وازصدر وذیل اینفرمان نتیجه تقریبی بنحو مرقوم بدست آورد ومایکمرتبه دیگر عبارت مورد استنتاج را برا برذوق و قریحه خوانندگان قرار میدهیم تا آنچه راکه نگاشتیم بر آن عبارت تطبیق فرمایند وآن عبارت اینست (به تعیین اعیان ونصب نصیب یافتگان رانبه علم بحسب ونسب ازمنتسبان دارالعلم انامدینة العلم وعلی بابها)

مناسبات دیگری هم بعضی ازدانشمندان بانگارنده مورد بحث قرارداده‌اند که ما آنها را بنظر خوانندگان میرسانیم ولی نتیجه این آراء مختلفه همان است که بیان نمودیم

۱۱ـ تکرار و خلاصه سومین دلیل بعبارت دیگر

خلاصه وتکرار دلیل سوم بعبارت دیگر چنین است که ازسبك این فرمان یعنی فرمان دوم منتسب بشاه عباس معلوم میشود که نویسنده فرمان اوضاع علمی واجتماعی شهرشیرازرا درعصرخود درنظر گرفته،تأسیس مدارسی که همه برمحورعلوم محمدی(ص) واسلامی مستقر گردیده ؛ گرمی بازار علم و دانش ، مدارس متعدده ایکه یکی پس از دیگری بنا میشده که هریك صدهامعلم ومتعلم وفیلسوف وحکیم وفقیه و ادیب وطلاب هریك ازعلوم متداوله آنعصررا درخودمیپذیرفته همه را مورد توجه قرارداده ، و ازطرفی موضوع فرمان برگذاری تولیت یکی ازهمین مدارس راکه مرکز مهمی برای دانش و پرورش بوده است وبیکی ازفرزندان شخصی که خود را مدینه علم وعلی را باب آن خوانده واکنون همان علوم منتسبه باومورد بحث و تحقیق است ملاحظه نموده سپس از جمع بین این مناسبات عنوان «دارالعلم» را برای این شهرپسندیده ودربهترین ومناسبترین مواضع برای ابراز سلیقه نویسندگی که همان متن فرمان تولیت است این جمله مورد انتخاب را جا داده‌است.

وبرای‌آنکه ذهن خواننده را بتدریج مأنوس باین عنوان جدیدالاحداث نماید حدیث مقدش‌نبوی را (انا مدینةالعلم و علی‌بابها) رابراعة واستهلال رسیدن بمقصودقرار داده ومقدمات راطوری مرتب‌ساخته که خواننده را بتواند بآسانی وازراه مستقیم بمقصود خود آشنا سازد و این عنوان را برای اولین بار وبرای شهری که تا روز پیش بعنوان دارالملك خوانده میشده معرفی واین کلمه‌جدیدالاحداث رادرحقیقت جعل ووضع نماید.

بلی با اوضاع آن عصرشهرشیرازومرکزیت او برای علم وفلسفه وادب و پیدایش اساتید ومحققین مانندآخوند ملاصدرا وشدرجال طالبان دانش وبینش‌ازاطراف و اکناف بسوی این شهر ، وهیاهو و غوغائی که ازبحث ونقد وانتقاد وتدریس وتدرس درمدارس متعدده این شهربرپا بود ودرهر گوشه و کنارآن فیلسوف وحکیم وفقیه و ادیب ودرهر مدرسه صدها استاد وشاگرد معلم و متعلم به بحث وفحص‌علمی ، بتألیف وتصنیف، به‌نقد وانتقاد اشتغال داشتند ومحور غالب این علوم همان علوم اسلامی‌ودانشهای محمدی‌بود

آیامناسب ترازاین عنوان یعنی دارالعلم برای چنین شهری یافت میگردید؟ این بود که مجال بدست نویسنده ئیکه تتبع درجمع مناسباب رابرای ابراز سلیقهٔ نویسندگی خود وظیفه هنرنمائی خود میدانست داده بادگرگون شدن اوضاع سیاسی‌شهرها و بی‌معنی بودن دارالملك برای‌این شهروعدم‌تناسب باآن‌عنوان‌مصطلح‌سابق‌عنوان رادگرگون کرد وازدارالملکی به دارالعلمی تبدیلش‌نمود.

این بود نظریه این بنده درتاریخ عنوان دارالعلم‌برای شیرازکه درحقیقت‌پاسخ پرشش «شیراز ازچه زمانی دارالعلم شناخته شده است» میباشد ومادرضمن برای اثبات مدعای خود ناگزیر ببیان پاره‌ای مناسبات برای این عنوان شدیم وبنظرخوانندگان عزیزعرضه داشتیم (تاچه قبول افتدوچه در نظر آید) دیگر بستگی بنظردقت و توجه محققین دارد.

اکنون برای‌تکمیل‌این بحث لازم میداندکه فصل دیگری بالاختصاص برای‌بحث درتناسب این عنوان بدون نظری بتاریخ آن بگشائیم ونظریات وآراءِ مختلفه رادربیان این تناسب مورد توجه قراردهیم

۱۲ـ نتیجه این فصل خلاصه ونتیجه گفتگوی ما دراین فصل‌این است که از چندین سال قبل‌ازفرارسیدن سال۱۰۶۶ که سال پیدایش‌عنوان دارالعلم برای شیرازاست اوضاع سیاسی‌ایران عللل واسبابی و هم آثار و علائمی از پیدایش یك ،سلطنت بزرگ و مستقلی که دارای مرکزیت واحد درسرتاسر مملکت باشد، نمودار میساخت وزمینه را برای ظهور دوران شاهنشاهان صفویه مهیا میکرد و قهراً سیاست کشوررا مرکزیت واحدی‌بنام پایتخت و یادارالسلطنه دریکی‌ازشهرهای مقتضی میداد وبالنتیجه عنوان مانند دارالملك راازروی شیرازوامثال‌آن برمیداشت

وازطرف دیگر علل واسبابی دیگرمرکزیت علمی این کشوررا برای شیرازپیش میآورد که جای عنوان «دارالملك» راکه منافی با مرکزیت واحده سیاسی کشور بود عنوان «دارالعلم» بگیرد و درست سال ۱۰۶۶ در سلطنت پادشاه بزرگ صفوی شاه عباس دوم، تمام این دوسلسله علل یکی برای نفی «دارالملکی» ودیگری برای اثبات

«دارالعلمی» جمع گردید و چنین نتیجه داد که فرمان پادشاه صفوی عنوان «دارالعلم» را برای شیراز اظهار و تثبیت نماید و ما هریك از پیش آمدهای سیاسی و اجتماعی آن دوران و سالها قبل از ١٠٦٦ را میتوانیم اجزاء علل این تغییر و تبدیل یا نفی و اثبات بدانیم.

و ممکن است مقتضیات این امر از انقلاب خونین چنگیزیان و مصون ماندن فارس از حوادث وحشت انگیز مغول شروع شده باشد.

١٣ـ دلیل و مستند تازه که هنگام طبع این رساله بدست آمده

هنگامیکه فصل دوم رساله کنونی از طبع خارج شده بود و برای غلط گیری و تجدید نظر بآن مراجعه میکردم رونوشت وقفنامه مدرسه خان که ضمن توضیح مدارس ساخته شده در ردیف حرف (ب) بیان آن گذشت بدستم رسید (١)

تاریخ وقفنامه باین عبارت است «کان وقوع ذلك یوم شنبه

(١) وکیل دانشمند و محترم دادگستری شیراز، دوست ارجمندم آقای احمد نادری رونوشت مزبور را برای استفاده نگارنده بمجرد احساس نیازمندی بنده بامانت ببنده سپردند اینك خصوصیات این رونوشت توضیح داده میشود:

رونوشت مزبور روی هفده قطعه کاغذ سفید نیم برگی که بیکدیگر الصاق شده و درمحل الصاق هربندی مهر اداره اوقاف قرار دارد نگاشته شده و درقسمت فوقانی رونوشت مزبور که عدد ١٧ روی آن نوشته شده علامت شیر و خورشید و مارك وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه و چند عدد تمبر و شماره کشیده ٤٣٢٠ و در زیر آن ٥/٨/٣ قرار دارد؛ و در آخر این رونوشت از طرف مدعی العموم بدایت فارس بامضاء حسن فداکار رونوشت مزبور تصدیق شده و این جمله نوشته شده است «برطبق مرقومه ١٠٧٢ مورخه چهارم ابان ١٠٣٥ اداره معارف و اوقاف فارس که حسب الامر وزارت جلیله معارف و اوقاف بود مطابقه شد سواد مطابق اصل است بتاریخ هفتم ابانماه هزار و سیصد و پنج» و نیز دربالای آن و بموازات این جمله نگاشته شده «این سواد تا اندازه ای که در اصل قرائتش ممکن بود مطابق است مدعی العموم اول عدلیه امضاء منقح مهر اداره مدعی العمومی عدلیه فارس تاریخ ١٢ ابان ١٣٠٥»

بیست و پنجم رمضان‌المبارك من شهورسنه۱۰۳۶من‌الجهرة النبویه) این مدرسه بطوری که تواریخ‌مربوطه‌حکایت میکند وهم‌درمقدمه وقفنامه‌اشعارشده‌است‌ازطرف الله وردیخان بیگلربیگی وحکمران فارس(۱) بنای آن گذاشته شده بود و از طرف امامقلیخان فرزند وجانشین وی‌تمام گردیده‌است(۲) ولی‌فارسنامه‌ناصری سال اتمام‌آنرا۱۰۲۲(۳) وآثارعجم درسال ۱۰۲٤(٤) ذکرمیکند بنابراین فاصله بین اتمام مدرسه وصدوروقفنامه۱۲سال‌یا۱٤ سال بوده است و گمان میرود نظرفارسنامه درست‌تر باشد.

دراین وقفنامه درسه موضع نام شیرازرا بعنوان دارالملك ذکرمیکند :

---

(۱) الله وردیخان قوللر اقاسی غلام خاصه شریفه که بشجاعت وسخاوت ذاتی ورأی‌رزین وعقل دوربین ازتمامت امراء ممتازبود درسال ۱۰۰٤ بحکمرانی و فرمانفرمائی فارس از طرف شاه عباس تعیین گردید ودرسال ۱۰۲۱ در اصفهان وفات‌کرد وشاه عباس نسبت به جنازه او احترام گذارده و جنازه اش را به مشهد مقدس روانه نموده در گنبدی که نزدیك روضه بهیه امام هشتم بدستورخود الله وردیخان ساخته شده بود وبنام اوتاکنون معروف است دفن گردید .

(۲) امامقلیخان فرزند الله‌وردیخان در همان سال وفات الله‌وردی خان بجای پدر بامرشاه عباس‌اول‌منصوب گردیدیعنی‌درسال۱۰۲۱ بحکمرانی فارس منصوب گردید ودر سال ۱۰٤۳ بدستورشاه صفی‌فرزندزاده شاه عباس اول اووسه‌فرزندش صفی قلی‌خان وفتحعلیخان و علیقلیخان درقزوین کشته شدند ، به این ترتیب که در شب جشن که از طرف شاه در میدان سعادت آباد قزوین بر پا بود و امام قلیخان و سه فرزندش حضور داشتند بدواً امام قلی‌خان بمنزل خود مراجعت کرده و حسین بیگ ناظر بیوتات سه نفر فرزندان امامقلیخان را میکشد و سپس علیقلی بیگ امیر دیوان و داود بیگ گرجی که هرد و داماد امامقلیخان بودند و کلبعلیخان ایشك آقاسی مأمور میشوند که بخانه امامقلیخان رفته و سراورا بریده بیاورند وباین ترتیب بعمر یکی از سرداران بزرگ و آقامنش ایران بواسطه تفتین بعضی از درباریان خاتمه داده میشود (نقل بمضمون از صفحات۱٤۳تا۱٤٥ گفتاراول فارسنامه) (۳) گفتاراول صفحه۱۳۹ (٤) حاشیه صفحه٤٩٥

الف ـ درحکایت تأسیس مدرسه مزبوره وشروع دربنای آن ازطرف الله وردیخان باین عبارت است «چون بیمن تأییدات الهی وحسن توفیقات نامتناهی خان عظیم الشأن؛ مکرم خداوند جهان ، مکرم اهل ایمان ، باسط ناموس زمان ، ناشر امن و امان ، باسط عدل واحسان جنت مکان علیین آشیان، فائز بلقاء الملك الرحمن ومجاورة الرضوان مبارزالایالة والشوکة والنصفة والعظمة و المعدلة والجود والاحسان والامتنان الله وردیخان طاب ثراه وجعل الجنة مثواه درحالت حیوة ونفاذ تصرفات ازخالص مال خود «دردارالملك شیراز» حفت بالکرامة والاعزاز بموضع موسوم بپای طل بنای عالی مدعو بمدرسه رفیعه خانی بقصد آنکه بعدازاتمام وقف کند براهل دانش ویقین وطلبه فضل و کمال دین احیاء وانشاء فرموده بود وقبل از اکمال آن و جریان صیغه شرعیه وقف برآن دعوت رب عز اسمه را بدارالخلد جنان اجابت کرده بلقاء رب العالمین ومجاوره ملائکه مقربین فائز گردید».

ب ـ ضمن شرح املاك مورد وقف باین عبارت است « منها مجموع زمین محل بناء محدث مدعو بقیصریه باابنیه محدوده کائنه درقرب بقعه محترمه امامزاده سیدعبدالله علیه التحیه ازتوابع محلات «دارالملك شیراز» صانها الله عن الاعواز»

ج ـ باز ضمن شرح یك رقبه موقوفه باین عبارت « کل مزرعه مشهوره بکت اسپست باقنات منسوبه بآن وتمام بستان مشهور بطالب آباد کائنه درآن باارض ابنیه ودهکده مجموعاً واقعه درحومه « دارالملك شیراز»

وبرای آنکه کیفیت فکروسلیقه متولی وواقف این مدرسه رادرآنعصر روشن سازیم ومؤید نظریه خودکه شیرازمهیای پذیرفتن« دارالعلم » میشده است قراردهیم بذکر قسمتی ازشروط وقفنامه میپردازیم باین عبارت « و دومدرس عالم یکی در علوم عقلیه ویکی در علوم نقلیه تعیین شود » وپیدایش این نوع فکردرمردم نیکوکار وزمامداران شیراز در همان اوانی است که دراصفهان شرط پذیرفتن طلاب را در یکی ازمدارس قدیمه این قرار میدهد که هیچکس از کسانیکه آشنای بحکمت و فلسفه هستند دراین مدرسه پذیرفته

نشوند(بطوری که د ر نظر دارم مد رسه بی بی مریم بیگم د ر اصفهان باین شرط از طلاب پذیرائی مینموده است وممکن است دراسم مدرسه اشتباه کرده باشم) واین خود سعه فکر مردم آن عصر شیراز را میرساند

این بود یکی ازمهمترین دلیل ما مصرح براینکه تاسی سال قبل ازسال صدور فرمان شاه عباس دوم دائر برعنوان « دارالعلم» برای شیراز ازطرف نزدیکترین افراد دربارسلطنت دارالملك گفته میشده است وهم ازکیفیت وقف کیفیت توجه طلاب علوم عقلی و نقلی را بشیراز میرساند .

فصل سوم

تحقیق و بحث در تناسب عنوان دارالعلم برای شیراز

آنچه دردو فصل سابق گذشت درسال ۱۰۳۶ بموجب فرمان شاهنشاه ایران **اولین بار شیراز بعنوان دارالعلم معنون شده** و تا مختصری تناسب این عنوان در ضمن اثبات اینکه همین فرمان سابق الذکر منشأ این عنوان بوده است ذکر گردید

اکنون سخن ما صرفاً دراین است که بچه مناسب (با تناسب تام) این عنوان برای شیراز انتخاب گردیده و آیا جز آنچه گفته شد جهات دیگری هم درانتخاب این عنوان موجود بوده است یانه؟ اگرچه تاریخ آنرا محقق بدانیم

دراین موضوع احتمالات چندی داده شده که بعضی از آن در کتابهائی که مقتضی بوده آورده شده و بعضی از آن هم ازطرف محققین مورد بحث قرار گرفته وما همه را بیان نموده و نظریه خودرا هم عرضه میداریم.

۱ـ حدیث ماثور نبوی

حدیث مشهور ومتواتری است از پیغمبر بزرگوار ما مسلمین که بعبارات مختلفه و مفاداً متحده نقل گردیده وازاین جهت تواتر معنوی(۱) آن مسلم است و آنحدیث اینست که پیغمبر فرمود:

---

(۱) خبرمتواتر را علماء فن چنین تعریف نموده‌اند که عده زیاد ونفرات چندی روایت را نقل نموده‌اند که عادة محال باشد همه سازش با یکدیگر برای جعل آن ودروغ گفتن درآن موضوع نموده باشندو این نوع خبر موجب قطع و یقین انسان میگردد، مثل اطلاع یافتن ویقین پیدا نمودن شخصی که پاریس را ندیده براینکه پاریسی موجود هست یایقین پیدا کردن بقبرسرباز گمنام د رپاریس ازروی خبر آنانکه رفته‌اند ودیده‌اند برای کسی که نرفته وندیده واین نوع خبر که آنرا متواتر میگویند بردوقسم است یاخبر

« لوكان العلم في الثريا لناله رجال من فارس » یعنی اگر علم و دانش در آسمانها باشد مردانی ازخاك فارس براوچنگ زنند و اورابزمین آورند تا از او بهره مند گردند ؛ این حدیث بعبارات دیگرهمه قریب بهم نقل شده مانند «ولوكان العلم في الثريا، يا:لوكان العلم في السماء» ودرقسمت اخيرحديث لناله رجال من اهل فارس يا: لتناله رجال من اهل فارس وشاید بعبارات دیگر ولی همانطور که گفته شد همه بیك مضمون ومفاد است.

۲- نظر اول در تناسب این عنوان

بعض ازمحققین تناسب عنوان « دارالعلم» رابشیراز مستند باین حدیث دانستهاند و بعبارت فارسنامه ابن باخی(۱) در قسمتی که درستایش فارس وفارسیان آورده استناد جستهاند وبرما لازماست که بدواً عبارت فارسنامه را که مورد استناد قرار گرفته نقل کنیم تاطريق این تناسب را بنظر خوانندگان محترم برسانیم.

فارسنامه مزبور فصلی تحت عنوان (درصفت پارس وبعضی ازاحوال آن ومردم آن) درمقدمه کتاب خود گشوده ومنجمله چنین مینویسد «وهمیشه مردم پارس رااحرارا لفارس

متواتر لفظی است وآن این که همه نقل کنندگان بیك لفظ بدون تغییر آنرا نقل نمایند ویاتواتر معنوی است وآن این است که درلفظ حدیث ازطرف روایت کنندگان اختلافی مشاهده شود که تاثیر درمعنی نداشته باشد مانند روایت مورد بحث

(۱) نویسنده فارسنامه ابن البلخی باسم و رسم معلوم نیست کیست فقط آنچه که ازاومشهوراست همان ابن البلخی است وتنها معرفی که از اوشده است همان است که نویسنده ضمن بیان سبب تألیف کتاب خود را باین عبارت معرفی نموده(بحکم آنك بنده را تربیت پارس بوده است اگرچه بلخی نژاداست) وتاریخ تألیف آن بین سالهای ۵۰۰ تا ۵۱۰ درعصرابوشجاع محمدبن ملکشاه است و گویا طبع های متعددی ازآن شده است ودر دسترس نگارنده نسخهایست که درسال ۱۳۵۳ قمری مطابق با ۱۳۱۳ خورشیدی در مطبعه مهرطهران باهتمام وسعی دانشمند محترم آقای سید جلال الدین طهرانی بامقدمه مختصری ازخود ایشان بطبع رسیده و پشت جلد نگاشته شده (از روی نسخه مصححه گاسی لیسترانج ورینولدالسن نیکلسون منطبعه درمطبعه دارالفنون کمبریج انگلستان)

نوشتندی یعنی آزادگان پارس و پیغمبر علیه السلام گفتست ان لله خیرتین من خلقه من العرب قریش ومن العجم فارس یعنی کی خدای را دو گروه گزین اند از جمله خلق او از اعراب قریش و از عجم پارس و پارسیان را قریش العجم گویند یعنی در شرف ایشان همچنان است کی شرف قریش درمیان عرب و علی بن الحسین را کرم الله وجهه کی معروف است بزین العابدین ابن الخیرتین گویند یعنی پسر دو گزیده بحکم آنکه پدرش حسین بن علی رضوان الله علیهما و مادرش شهربانویه بنت یزدجرد الفارسی و فخر حسینیان بر حسنیان در این است کی جده ایشان شهربانویه بوده است و کریم الطرفین اند» و پس از سطوری چند که بالغ بر یك صفحه بیش میشود مینویسد «و در ستایش پارسیان خبر مأثور از پیغمبر علیه السلام است «لو کان العلم معلقاً بالثریا لناله رجال من فارس» یعنی اگر علم از ثریا آویخته بودی مردانی از پارس بیافتندی»

پس از بیان قسمتی از فارسنامه ابن البلخی که در مدح پارسیان است چنین استفاده شده که پیغمبر اکرم فارس را مورد توجه قرار داده و آنانرا مدح فرموده و بمصداق این حدیث اخیر از مردم این سرزمین اند کسانیکه میتوانند چنگ بآسمانها افکنده و اگر علمی در آنجا نهفته باشد بدست آورند وچون شیراز مرکز فارس است از این جهت او را دارالعلم و مرکز دانش خوانده اند

این نظریه هرچند بنظریهٔ مرحوم محمدمؤمن شیرازی در کتاب دررالحکم که بعداً عبارت آنرا نقل میکنیم تأیید میشود ولی بنظر خیلی بعید میرسد زیرا لازمه این نظر این است که از زمان انتشار این حدیث شیراز دارالعلم خوانده شود و حال آنکه ما می بینیم که تا مدتی شیراز دارالملك خوانده میشده است حتی تا حدود ده قرن بعد از بیان این حدیث از طرف پیغمبر اکرم، نویسندگان، شیراز را دارالملك میگفتند؛ پس نبایستی این حدیث سبب این عنوان وموجب تناسب آن باشد.

درهر حال چون مورد بحث کنونی ما این است که بچه مناسبت شیراز دارالعلم نامیده شد ودر این موضوع احتمالات چندی از طرف نویسندگان ودانشمندان داده شده است و هر کس نظری داشته تکرار نه هم نظری پیدا کرده لازم است که بطور خلاصه آنها را

وبدون آنکه در اطراف آن اعمال نظری کنیم یا مورد نقد و انتقاد قرار دهیم بنظر خوانندگان عزیز برسانم.

و این نظریه موقعی که در بدو امر که بنده شروع بنگارش این مقالات نمودم یکی از دانشمندان را ملاقات کردم و نظریه خود را در پاسخ پرسش مدیر محترم گلستان و اقتراح این فکر بکر را برایشان عرضه داشتم هرچند ایشان در جناح حرکت بطهران بودند ادله بنده را درست توجهی نکردند و منهم فرمان مورد استناد را همراه نداشتم ولی بیان مزبور را ایشان فرمودند

۳ـ نظر دوم در تناسب این عنوان

دیگری از فضلاء معاصرین که مقام شامخی درعلم وروحانیت را حائز است بعد از تأیید نظریه این بنده در تعیین زمان عنوان دارالعلم برای شیراز در تناسب این عنوان چنین بیانفرمود که چون فرزند مرحوم میرزا نظام الدین احمد متولی مدرسه منصوریه مرحوم میرزا سید علیخان کبیر که از مفاخر جامعه علم و ادب و روحانیت بوده وصیت دانش و فضلش در ایران گوشزد خواص میبود و نظر باینکه در مدینه طیبه مولدش بوده و از اینجهت معروف بمدنی گردیده و انتساب به مدفن نبی اکرم (ص) یافته لذا درمقدمه فرمان بفرزند متولی ایهاماً اشعاری نموده و مدینه علم را احمد (که پدر است) و باب آنرا (علی) که پسر است قرار داده است و این بنده با آنکه نظری به نقد و انتقاد آرائی که ذکر نموده ام و یا بعداً بیان میکنم ندارم معذلك ناگزیرم در این رأی اظهار رای کنم که هرگز نمیتوان با مراجعه بتاریخ چنین نظریه را پذیرفت زیرا سال صدور فرمان ۱۰۶۶ بوده و تاریخ تولد مرحوم سید کبیر میرزا سید علیخان ۱۰۵۲ بوده بنا براین در سال صدور فرمان برای مرحوم میرزا نظام الدین احمد سن فرزند برومندش میرزا سید علیخان ۱۴ بوده و این سن مقتضی آن شهرت به اندازه ای که از مدینه به ایران رسد و منظور نظر مصدر فرمان قرار گیرد نبوده و در تواریخ چنین سابقه نیست علاوه بر اینکه این ابهام بسیار بعید است و هرگز ذهن خواننده متوجه آن نمیشود که از حدیث انا مدینة العلم و علی بابها متولی مدرسه (مرحوم میرزا نظام الدین احمد) و فرزند او (مرحوم میرزا سید علیخان) درخاطر آید.

۱۲۲۰۵

٤- نظر سوم در تناسب این عنوان

مرحوم فرصت الدوله ضمن وصف شیراز در کتاب آثار عجم اشاره بمناسبت این عنوان برای این شهر نموده چنین میگوید:

«مردمانش عیاش وصاحب ذوق، اکثر دارای فراست واندیشه غالب اهل صفت وهنرپیشه راغب بخواندن علوم ازاین است که این بلد رادارالعلم خوانند ص۴۲۷ چاپ اول مطبوعه مطبعه سپهر مطلع ناصری بمبئی»

ونیز درهمین کتاب ازکتاب درر الحکم تألیف حکیم محمد مؤمن شیرازی بیان میکند که پس ازتوضیح مختصری ازاین کتاب مورد حاجت واستناد خود رانقل مینماید واین همان عبارتی است که ما ضمن توضیح نظریه اول وعده بیان ونقل آن را دادیم

کتاب درر الحکم رساله ایست که قسمتی از آن متضمن وصف شیراز و دعای بشاه معاصر خود وستایش دونفر استاد بزرگوار خود شاه محمد اصطهباناتی وشیخ علی بن محمد ابن تمامی است این رساله که نویسنده آن ملتزم بوده که تمام کلمات آن ازحروف بی نقطه (معجمه) باشد نیز مواعظ و اندرزهای بسیار واوصاف ائمه اطهار را مشتمل است جزئی ازاجزاء کتاب لطائف الطوائف است

نویسنده این کتاب درعصر بسیار نزدیك بازمان شاه عباس دوم تولد یافته ونگارنده چون درجای دیگر در این رساله نیازمند نقل کلام اوهستم لذا دراین قسمت ازبیان خود قسمتی از کلام اورا که دروصف شیراز وتناسب عنوان دارالعلم برای شیراز است نقل نموده ازتوضیح دیگری صرف نظر میکنیم.

٥- بیان صاحب کتاب درر الحکم

وی میگوید: «هودار مدح رسول الله (ص) اهله لعلومهم وهو محط رحال العلماء والحکماء» یعنی (شیراز) خانه ایست که مورد مدح پیغمبر اکرم (ص) بواسطه دانش مردمانش قرار گرفته واین شهر محل توجه دانشمندان وحکما است واین بیان اشاره بحدیث مقدس نبوی است که فرموده «لوکان العلم بالثریا لناله رجال من فارس»

وچون نویسنده رساله نامبرده همانطور که گفتیم ملتزم باستعمال کلمات بدون نقطه بوده ازاین جهت کلمه شیراز رابنام (دار) یعنی خانه خوانده است وجز این کلمه که شاید

مصطلح آن روز برای شهر بوده واضافه بکلمه دیگر مانند (العلم والملك) میشده هر لفظ دیگری میآورده ناگزیر بوده که ازحروف با نکته استعمال شود وهمچنین ازذکر حدیث نبوی هم که مشتمل بر کلمات منقوطه بود خودداری کرده است وقبل از این جمله که ما اورا بیان کردیم جمله طفره آمیز دیگری آورده وازذکر اسم شیراز که سه حرف آن (ش ی ز) دارای نقطه و باصطلاح ازحروف معربه است فرار کرده وباین نحو اشاره نموده میگوید « دارالعلم له اسم معلوم وهو مولد المحرر ومأویه » یعنی دارالعلم از برای اواسم معروفی است واین سرزمین محل ولادت و زندگانی مؤلف است (وماجای دیگرنا گزیریم باین عبارت استناد کنیم) و سپس مؤلف نتوانسته است از تراوش ذوق خود جلوگیری کند لذا شیراز به جمله دیگرمدح نموده وبرای اونشانی آورده «وله کروم مدحها اهل العالم واهله اکرم اهل و اعلم رهط » یعنی این شهر دارای تاکها ودرختهای انگوری است که شهره جهان است و مردمش کریمترین مردم و قومش دانشمند ترین اقوام جهان است.

درهرحال منظور این بنده از نقل این عبارت دراین محل این بود که بنظر این نویسنده شیرازرا به آن جهت دارالعلم خواندند که پیغمبراکرم (ص) درباره او این بیان را فرمود وآن کلام مقدس خود را مورد افتخارش قرارداد.

۶ـ فارس و فرس

و بایستی این شبهه را ازخاطرعده بزدود که کلمه فارس درحدیث مقدس نبوی همین فارس فعلی است که شیرازمرکز آن است نه مقصود ایران است زیرا اگر مقصود ایران بود گفته میشد فرس واین رسم مورخین عرب و متابعین آنان است که ایران را فرس و فارس را همان فارس میگفتند و مینوشتند ،

۷ـ نظر نگارنده

اما تناسب این عنوان بنظر نگارنده این است که در این گونه مواردنمیتوان یك جهت یا دوجهت را وجه تناسب قرارداد بلکه بایستی بتدریج وبرحسب پیش آمد های طبیعی و سیاسی جهانی جمع گردد تا محل استعداد وقابلیت پذیرفتن عنوان منظور بیابدا گرچه یك جهت از این جهات هم بتواند عنوانی را تحمیل کند.

درپیدایش عنوان «دارالعلم» هم برای شیرازجهات متعدده دست بدست یکدیگر داده و با هم توأم شده یعنی هرجهتی درعصرمناسب خود ایجاد گردیده واز سالیان دراز قبل ازصدور فرمان جهتی برحسب اوضاع طبیعی پیش آمده تا عصرشاه عباس دوم، این جهات همه تکمیل شده و بعبارت دیگری این مناسبات حدتکامل راپیموده ودرعصرصدور فرمان شیرازازهرجهت استعداد پذیرفتن این عنوان را یافته و مسلماً متناسب تر از این زمان یافت نمیگردید و این جهات متعدده باینشرح است:

۸. جهات ده گانه

الف ـ حدیث نبوی مشهور (که چند بارآنرا ذکرنمودیم در باره فارس) از قدیم

ب ـ مصون گردیدن فارس ازتعرض وحشیانه مغول

ج ـ استعدادطبیعی و هوش و قریحه ذاتی مردم شیراز.

د ـ توجه رجال علم و دانش وطلاب علوم از اطراف و اکناف حتی از اصفهان و کاشان به این شهر

هـ ـ تأسیس مدارس پی درپی و گرم شدن بازار بحث و تدریس وادبیات وحکمت و وفقه واصول. و ـ شخصیت متولی مدرسه منصوریه حسباًونسباً: ز ـ همت صاحبان ثروت برازدیاد موقوفات بمنظورپرورش دانش آموزان درمراکز ومؤسسات علمی وتأمین معاش معلمین و متعلمین. ح ـ توجه شاهان فارس وشاهنشان ایران به نشر فرهنگ واحترام کردن بدانشمندان. ط ـ ورود بزرگترین فلاسفه عصر آخوند ملاصدری که هنوز ازمفاخر عالم فلسفه وحکمت ونوابغ علمی عالم بشریت است بشیراز که این خودحاکی ازانبساط وسعه نظرمردم آن زمان است واین خودمهمترین جهات است.ی ـ تصادف این همه جهات باپیدایش سلطنت صفویه که ازعلمداران ومروجین مذهب تشیع بوده اند؛ اینهاهمه جهاتی بودند که ازسالیان درازبلکه قرون متمادی بایکدیگر ارتباط یافته تااین تناسب رابموقع مقتضی پدیدارساخته است ومیتوان گفت که درحقیقت این جمله که جزء اخیرعلت تامه است در اینجا صدق میکند یعنی مهمترین جهات ده گانه تشیع سلاطین صفویه بوده است.

توضیح این امر باختصار اینست که شاهان صفویه که هم طرز تربیت آنان وهم

سیاست وقت اقتضا میکرد که ایران را از نفوذ خلافت عثمانی نجات بخشند وسلطنت مستقله‌ای روی کار آورند تا توانستند در نشر این مذهب و برانداختن مذهب مخالف کوشیدند واین سیاست را در تمام شئون کشوری تعقیب نمودند.

مدارس شیراز ومراکز علمی این شهر بزودی برمحور علوم تشیع بگردش افتاد مدرسین، حکما و علماء اساس افادات خود را برمسلك شیعی تطبیق نمودند معارف خانواده نبوت وفرزندان پیغمبر اسلام وائمه هدی علیهم السلام مورد نقد وانتقاد وبحث وتحقیق قرار گرفت فقه واصول وحکمت و کلام همه برمذهب پیروان خلافت بلافصل علی بن ابیطالب مبتنی گردیده و همه مرکز علم ودانش بصورت مکتبی از جعفر بن محمد (ع) که مؤسس اصول علمی اینمذهب بوده است درآمد. دراین موقع نویسنده دربار شاهنشاه بزرگ ایران شاه عباس دوم وبنابر رعایت میل واراده شاهنشاه ازاین مناسبات استفاده کرده عنوان شیراز را ازیك جمله که موجب مباهات شیعیان است واز احادیث مسلمه وگفتار بدون شك و ریب پیغمبر اسلام است وآن حدیث شریف «انامدینة العلم وعلی بابها» است اقتباس نموده وباین عنوان شیراز را مرکز معارف تشیع ایران معرفی نموده است.

و چون هرشهری بمنزله خانه میباشد وشیراز آنروز مرکزیت معارف اسلامی و علوم محمدی را داشته ودخول هرشهری مستلزم عبوراز درآن است پس عنوان دارالعلم گوئی خواسته چنین بگوید که ورود دراین مرکز دانش محمدی محبت علی ع وقبول مذهب تشیع است.

وبعبارت دیگر مسلم است که عنوان دارالعلم اقتباس ازحدیث مسلم (انامدینة العلم وعلی بابها) شده زیرا درمقدمه فرمان باین جمله تقریباً صراحت دارد یعنی این حدیث را شاهنشاه صفوی یانویسنده دربار ش درنظر گرفته وعنوان دارالعلمی رابشیراز داده است

بنا براین نمی‌توان شیراز را بمعنی ظاهر دارالعلم بدون اینکه تصور عنایتی وارتباطی باین حدیث داشته باشد معنون دانست زیرا بایستی بین آنچه راکه اقتباس شده وآنچه راکه از او اقتباس گردیده وبعبارت علمی بین مقتبس ومقتبس منه نحوه ارتباطی موجود باشد وچون درمقدمه فرمان جمله ای راکه ازاو اقتباس عنوان دارالعلمی گردیده و(آن

حدیث همان مشهورانا مدینةالعلم وعلی بابها است) ذکر کرده و آن رابراعة الاستهلال عنوان مرقوم درمتن فرمان قرارداده پس بایستی ارتباطی بین حدیث انا مدینةالعلم وعلی بابها ودارالعلم شیراز موجود باشد و این ارتباط بهیچ نحوتمام نمی‌شود مگر گفته شود که شیرازمرکزعلوم محمدی آن هم ازطریق پیروی ازعلی بن ابیطالب «ع» بوده است و درتمام مدارس آن علومی که از تشیع ناشی میشده مورد بحث قرارمیگرفته و درحقیقت شیرازخانه از شهرعلوم ومعارف محمدی که علی دروازه آن شهر بوده است میباشد ازین جهت سزاواراست که آنرا دارالعلم خواند(۱)

---

(۱) نویسنده‌توانا ودانشمند ، استاد محترم آقای استخر که دارای آثارقلمی بسیار ازتالیف و ترجمه و مقالات باسبك وشیرینی خاصی میباشند واکنون کرسی نمایندگی فارس را درمجلس شورای ملی شاغلند پیش از آنکه بطهران عزیمت نمایند رساله خود را بنظرمحققانه ایشان رسانیدم ، در ذیل این صفحه در محل علامت در پیش نویس طبع شرحی با مداد سرخ مرقوم فرموده‌اند که عیناً آن را نقل نموده و سپس نظریه‌خود را عرضه میدارم :

« بزحمت زیاد بـاید تحمل اینهمه مناسبات دور و نزدیك را کرد تا بمقصود که دارالعلم بودن شیرازاست رسید ، بهتراین است که‌اصلاعنوان مذهب را در دارالعلم‌بودن شیراز دخالت ندهیم والا بایستی‌بسیاری ازمفاخرعلمی‌شیرازرا که ازفرقه سنت وجماعت بوده‌اند دور بریزیم یا در دارالعلمی هم شکافی‌ایجاد کنیم. »

این‌بود نظریه استاد محترم که با سعه فکر ودقت علمی‌خاصی ابراز شده است ، ولی‌با اذن فحوائی که درانتقادات علمی و ادبی واظهار آن ازایشان دارم ناگزیرم‌توضیح دهم اصولا همین طور است که فرموده‌اند عده زیادی ازمفاخر علمی وعلماء محقق‌بلکه پایه گذار وشالوده ریز قسمتی ازعلوم عربیت که از این شهربرخواسته‌اند دارای مذهب سنت بوده‌اند و تاریخ شاهد است که قبل ازدوران سلطنت صفویه شیرازیکی‌ازشهرهائی بوده‌است که اکثریت آنرا اهل سنت تشکیل میداده‌اند وهمین دسته ازعلماء اکثرسنی

بقیه پاورقی صفحه قبل

مذهب هم بوده‌اند که شیراز را معد ومهیای پذیرفتن دارالعلم نموده‌اند و گوش ثروتمندان را آشنای بعلم ودانش کرده‌اند که مدارسی بسازند و مدرسینی بر آن بگمارند ولی در زمان شاه عباس دوم که عنوان دارالعلمی بشیراز داده شده و یا تثبیت گردیده شیراز یکشهر شیعی مذهب بوده و استفاده بنده هم از فرمان منتسب باین شاه و از جمله های مصرحه یا موهمه این فرمان بوده است که یکی از آن جمله ها جمله‌ایست که چندین بار از فرمان مزبور استشهاد بآن جسته ایم و آن این است که « به تعیین اعیان و نصب نصیب یافتگان راتبه علم بحسب و نسب از منتسبان دارالعلم انا مدینة العلم و علی بابها » و علاوه درمقدمه فرمان که مینویسد « جهت انتشار علوم دین مبین و ازدیاد طلبه و متعلمین که برحسب خبر حقیقت اثر نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون رشحات سحاب فضل طیبین و طاهرین علیهم صلوات الله الملك المبین» همه صراحت براین دارد که منظور شاه عباس علوم منتسب بشیعی وطلاب مکتب اهل بیت بوده است و درمرتبه دیگر چون صدور این فرمان درمورد یکی از فرزندان این آب وخاك و منتسب بخانواده علوی بوده و آن سلسله جلیله سادات دشتکی که همه معروف به تشیع وعلوم اهل بیت بوده‌اند بوده جای شك وشبهه بنظر نگارنده نمیگذارد که عنایت خاصی بمذهب تشیع بوده است . بنابراین بنده نخواسته ام که درتناسب دارالعلم برای شیراز باحتمالات بعیده متشبث شوم و بخواهم عنوان مذهب تشیع راداخل در این عنوان برای شیراز نمایم بلکه فرمان مزبور علوم مخصوصه برمحور تشیع رادخل درعنوان دارالعلم داده است . واین امر هم منافی با این نیست که بگوئیم ازقرنها پیش رجال علمی شیراز که اکثر دارای مذهب سنت وجماعت بوده‌اند از هرطبقه خواه طبقه علوم ادبی یا علوم فقه و یا تفسیر معدات و مقدمات صلاحیت این عنوان را برای شیراز بوجود خود فراهم آورده‌اند ولی وقتی این عنوان درمورد شیراز تحقق پیدا کرد که دیگر جز علوم تشیع و یا بر مبنای علوم تشیع اگرچه مؤلفین آن از اهل سنت بوده‌اند درمدارس شیراز تدریس نمیشده و بطوریکه تاریخ حاکی است اززمان طلوع سلسله صفویه دیگر بیشتر شهرهای ایران شیعی مذهب بوده‌اند و رسماً سلطنت ایران بنام تشیع اعلام گردید و در زمان شاه

عباس دوم بطریق اولی ، بنا بر این بنده نخواسته‌ام که پای مذهب را در کار بیاورم و بیشتر مفاخر این شهر را که دارای مذهب تسنن بوده‌اند و مؤلفات و افکار علمی آنان هنوز مورد استفاده اهل بحث ودرس علوم اسلامی است از دائره خارج نمایم بلکه این فرمان شاه‌عباس است که مستند ما قرار گرفته وحکایت ازاین میکند که روی اصل کای که این سلسله ازسلاطین ایران درطریق سیاست کشورداری خود پیش گرفتند وهم از آن جهت که خود مرکزتصوف وازمشایخ دسته ازصوفیان بوده‌اند وعلاوه براین منتسب بخانواده علی بن ابیطالب(ع) میشدند مخصوصاً درزمان شاه‌عباس دوم که هشتمین پادشاه این سلسله بوده وازمدت ها پیش مذهب تشیع در ایران استقرار یافته بود عنایت بالخصوص باین پیدا کردند که علوم رائجه عصر را برمحور تشیع قرار دهند و یکی از افراد این سلسله برای یکی از متولیان و متصدیان یکی ازمدارس ومراکز علمی شیراز که دارای حسب ونسب عالی بوده ومنتسب بخانواده پیغمبر بوده و از نسل علی شمرده میشده مناسبتی بدست آورده واین عنوان رابرای شیراز پذیرفته است این بود استفاده بنده ازاین فرمان بدون آنکه نگارنده خود نظری بالخصوص ازجهت مذهب اعمال کرده باشد.

وچنانکه استاد محترم ومعظم من آگاه بطرز فکر این بنده که ازشاگردان ایشان بوده‌ام میباشند میدانند که بنده یکی ازمهمترین اسباب انحطاط مسلمین اگر نگوئیم تنها سبب آنرا همین اختلافات میدانم - آری تعصب‌های جاهلانه بوده‌است که اسلام را باین روز آورده است و علاوه براین داخل نمودن پای مذهب در تحقیقات علمی یکی از علائم کوتاهی فکر ونارسائی برای تحقیق است وشاید شاه عباس دوم هم که این فرمان از ناحیه وی صادر گردیده نظری باین نداشته که مفاخر علمی اسلام را که ازاین شهر برخواسته‌اند ودارای مذهب سنت بوده اند خارج نماید بلکه اوضاع عصر و وضعیت متولیّ مدرسه مورد نظر حسباً ونسباً و جریان امور از سالیان قبل بر مذهب تشیع خواهی نخواهی بدون عنایت خاصی برای عدم توجه بعلماء سنت این عنوان را پیش آورده و شیراز را مناسب عنوان دارالعلمی دیده است ودرهرصورت ازتوجه خاص استاد محترم خود باین رساله که همین هم ازنشانه‌های بارزان است سپاسگذارم.

پس میتوان گفت که شیراز از آن جهت که مکتبی از مکاتیب علوم اهل بیت گردیده از همان موقع عنوان دارالعلمی یافته است با ضافه اینکه مدرسه منصوریه و تولیت آن این تناسب و ارتباط را تحکیم وفرمان شاه عباس رسماً آنرا تثبیت کرده است.
این نظریه واستنباط اگرچه مسبوق بسابقه نیست امیدوارم مورد تحقیق ومطالعه ارباب علم ودانش قرار گیرد.

سخن ما دربیان دارالعلم وتناسب وضع آن دراینجا بپایان رسید و اکنون لازم میدانیم که عطف توجهی باصل موضوع نمائیم.

۹- تجدید نظر درفصول سابقه

پرسش یکی از دانشمندان که آیا وضع اینگونه عناوین دفعی و غیرمسبوق باستعمال است ما را وامیدارد که توضیحی دراینمورد بدهیم که مبادا غفلت ازبیان آن وپیدایش مدرکی غیر رسمی بر استعمال عنوان دارالعلم برای شیراز درقبل از تاریخ ۱۰۶۶ که تاریخ صدور فرمان شاه عباس دوم است ازارزش فرمان مزبور بکاهد و باز موضوع مبهم گردد.

وضع اینگونه عناوین هرگز نمیتواند دفعی و غیرمسبوق باستعمال باشد و الا بایستی اینگونه عناوین را عناوین وضعی دانست نه وصفی و حال آنکه ما در بدو رساله خود وضمن مقدمه آن گفتیم که اینگونه عناوین وصفی است یعنی بایستی بدواً اوصافی که منشأ پیدایش یا انتزاع این عنوان است بتدریج یافت شود وتکمیل گردد تا کاملا عنوان منطبق بر آن شود.

وعنوان دارالعلم برای شیراز هم آنگاه وضع وبعباره بهتر وجامعتری تثبیت گردید که جهات عدیده که تقریباً هر جهتی جزئی ازعلت استحقاق این عنوان برای شیراز بوده است دست بدست یکدیگر داده ووضعیت خاصی را برای شیراز ایجاد نموده و ما ضمن شرح جهات ده گانه درفصل سوم این موضوع را روشن ساختیم.

اگرما بخواهیم بتحقیق دراین مسئله بررسی کنیم وضع اینگونه عناوین مانند تغییر الفاظ خاصه ازمعنی لغوی خود بمعنی دیگری یا باصطلاح دیگری میباشد که آنرا حقیقة ثانویه می گویند مثلا همین کلمه رساله درلغت بمعنی فرستاده است ولی ازمعنی لغوی دراصطلاح اهل علم

تغییر پیدا کرده و مصطلح در کتاب کوچکی که محتوی بحث در مسئله مخصوصی است گردیده است و یا مثلا کلمه بدیع بمعنی تازه است ولی در عرف و اصطلاح ادبا بمعنی علم خاصی است که مسائل مخصوصه‌ای را مطرح قرار میدهد و یا کلمه منطق بمعنی آلت نطق است ولی در اصطلاح اهل علم بعلم مخصوصی اطلاق میشود که دارای مسائل مخصوصه‌ایست

و این مسئله در فن خود مقرر است که هر گاه چنین لفظی را بخواهند از معنی لغوی خود بمعنی اصطلاحی دیگری تغییر دهند تا مدتی آن لفظ را در معنی اصطلاحی جدید بقرائن و امارات استعمال میکنند و آنقدر این استعمال تکرار میشود که دیگر احتیاج به قرینه نباشد مثلا کلمه طیارات در لغت بمعنی بسیار پرواز کننده ها است و شامل دسته کلاغ و باز و امثال آن میشود چون در استعمال ثانوی بوسیله مخصوص اطلاق گردیده و این استعمال کثرت پیدا کرده دیگر اگر گفته شود دسته طیارات مقصود همه از آن ساخته شده مخصوص که فارسی آن هواپیما است در ذهن شنونده میآید.

عنوان دارالعلم هم برای شیراز ناشی از صفاتی است که بتدریج پیدا شده و شاید از آن موقعیکه مرحوم آخوند ملاصدری باآن افکار جدید فلسفی و عرفانی خود وسبکی که وی مبتکر آن بوده است و طالبان حقیقت را مفتون خود میساخته بساط تدریس را در این شهر گسترانید و صیت شهرتش در اطراف و اکناف برخواست و دسته دسته برای استفاده از محضر این استاد بزرگوار که نابغه عصر خود بوده است بشیراز می آمدند عنوان دارالعلم برای شیراز در خاطرها خطور کرده و شاید هم خصوصی استعمال میشده و مهیای این گردیده که در یك فرمان رسمی از طرف شاهنشاه ایران این عنوان رسماً برای شیراز تثبیت یا اظهار گردد

و مسلم است که شاهنشاه ایران این عنوان را از آن جهت که موقعیت خاص شیراز را در عصر خود مشاهده کرده و تمایل مردم واستعداد طلاب وعشق و شوق آنان و گرمی بازار تدریس و تدرس را دیده بشیراز داده و گرنه هرگز نمیتوان تصور نمود که شاه عباس دوم خود موجد موقعیت مزبوره بوده وما از آن جهت درمقدمه خود گفتیم که اینعنوان عنوان وصفی شیراز است نه وضعی.

بنابراین چون گفتیم عنوان« دارالعلم » برای شیراز از قبیل تغییر حقیقت لغوی

باصطلاح دیگری است ممکن است از زمان پیدایش وضعیت علمی شیراز تا زمان شاه عباس دوم درافواه مردم دارالعلم بشیراز گفته شده باشد ولی فرمان شاه عباس این عنوان را تثبیت نمود و تقریباً حقیقت ثانوی پیدا کرده یعنی از معنی حقیقی خودش که بمعنی خانه دانش است بشیراز که شهری بوده که مرکزیت علم ودانش پیدا کرده بوداطلاق گردید واین بود منظور ما ازآنچه درباره فرمان شاه عباس دوم گفته ایم .

و این امرهم مسلم و بدیهی است که تا حدود سال قبل از فرمان مزبور باستناد تواریخ و مستنداتی که شرح آنرا داده‌ایم جزدارالملك برشیراز اطلاق نمیشده است واگر گفته میشده اسب درنامه های خصوصی ومدارك مخصوصه بامرخاصی بوده است .

فصل چهارم

نظری بعد از صدور فرمان شاه عباس دوم

بنا بر آنچه را که قبلا بیان کردیم و به‌ادعاء بنده درسال ۱۰۶۶ عنوان «دارالعلم» بشیراز داده شدبطوریکه معلوم میشود پس از صدوراین فرمان این عنوان اشاعه یافت ورسماً شیوع این عنوان ازمدارس ومحافل علمی شروع گردید

نویسنده دیگرخود را بی نیاز میداند که در کتب مؤلفه بعدازسال ۱۰۶۶ بیش از حد مجال فحص نماید و از این جهت به چند مدرك تحقیقات خود راانحصارمیدهد

۱ - ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی ما همانطور که ضمن دومین دلیل‌خود ذکر کردیم ذیل تاریخ عالم آرای عباسی که‌بوسیله‌آقای سهیلی‌بذکرحدیقه ششم وهفتم ازروضه هشتم تاریخ‌خلدبرین‌تکمیل گردیده واکنون نسخه چاپ شده آن دردست‌است سلطنت شاه صفی (سام میرزا) را بپایان رسانیده ولی‌نویسنده کتاب خلد برین در تاریخ خود (یعنی در اصل‌کتاب‌خلد برین) حوادث تاریخی ایرانرا تا سال ۱۱۰۵ یعنی پایان سلطنت شاه سلیمان صفوی که سی و نه سال بعد از صدور فرمان مورد بحث است ذکر نموده بنابراین مؤلف این تاریخ تاسی و نه سال بعد ازفرمان شاه‌عباس دوم در موضوع دارالعلم شیرازحیات داشته ووی درشرح انتقال‌آخوند ملاصدرای شیرازی را بشیراز و تدریس آنمرد بزرگ در مدرسه ساخته شده ازطرف الله وردیخان شیراز را « دارالعلم » خوانده است(۱)

۱ـ عبارت کتاب ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی عیناً نقل میشود « ملاصدرای شیرازی در عصرخود عارج معارج علوم حقیقی ومجازی و صدرنشین مجالس دانش و بی نیازی بود در ریعان ایام جوانی وآغاز اهتزار بهارستان زندگانی هوای پریچهرگان حجال دانش

پس معلوم میشود بعد از آنکه در فرمان شاه عباس دوم شیراز دارالعلم خوانده شده است این عنوان کم کم مصطلح ومعروف شده بطوری که سی و نه سال بعد هم‌شیراز را دارالعلم خواندند.

۲ ـ کتاب دارالحکم مؤلف این کتاب بطوری که درآثارعجم عین عبارت‌او نقل‌شده(۱) **محمد مؤمن شیرازی** در شرح حالات خود مینویسد که در سال ۱۰۷٤ تولد یافته بنابراین مدت هشت سال بعد ازتاریخ صدور فرمان مورد بحث (۱۰٦٦)تولدیافته ولی درست نمیدانم که کتاب درر الحکم خود را در چه سن و چه سال زندگانی خود تألیف کرده واگر فرض کنیم درسن‌چهل سالگی کتاب خود را نگاشته است مسلماًدر چهل و هشت سال بعد ازصدور فرمان مزبور عنوان دارالعلم برای شیراز باندازه‌ای شهرت یافته بود که توانسته است بدون اینکه اسم شیراز را برد و التزام خود باینکه رساله خود را ازحروف بی نقطه تألیف و تکمیل بنماید اغماض نماید بلفظ « دارالعلم » به‌آن اشاره نموده است و نویسنده بطوریکه قبلا اظهار نموده است که باردیگرعبارت حکیم محمدمؤمن را ناگزیر است مورد استشهاد خود قراردهد اینك دراینجاآنجمله مورد استناد را باضافه یکی‌دوجمله دیگرمورد استشهاد قرار میدهد.

و کمال خدمتش را بحال‌خود نگذاشته بسعی واهتمام تمام وجد واجتهادمالاکلام جویای حصول این مرام شد و سالها در دارالمؤمنین قم برسجاده عبادت و وساده افادت متمکن بود تا دراکثرعلوم عقلی ونقلی‌مدرس مدرسه امتیاز و صاحب تصانیف و تألیفات ممتاز گردید ودرنشرآثارحکمای متألهین و جرح و تعدیل معضلات مسائل عقلی بذل جهد به تقدیم رسانید. دراین فن یگانه روزگارخود شد وچون پرتوانواراشتهارش بردرودیوار ساحت روزگارش تافته و درعهد خجسته وزمان فرخنده نواب گیتی‌ستان فردوس مکان چون الله وردیخان امیرالامرای فارس در دارالعلم شیراز به احداث مدرسه عالی سرفراز شده بود بعد ازعرض ابواب تدریس آنمدرسه را برروی جناب افادت مآب گشود وازاین راه خدمتش بوطن مألوف معاودت‌نمود مدرس آنمدرسه عالی بود تا برآستان قدس انتقال نمود.» ص۲۹۹چاپخانه اسلامیه تهران (۱) درص٤۲۹ چاپ اول مطبع سپهر مطلع ناصری درمعمووه بمبئی سال ۱۳۱٤ بنام مولانا محمدمؤمن شیرازی ابن‌الحاج‌ناصر الجزایری که ازعلماء شیعی است اورا ذکرنموده است.

مرحوم محمد مؤمن دررساله دررالحکم چنین مینویسد (هوالله الاحد، ولدالمحرر اواسط اول المحرم عام (۱۰۷٤) ومولده دارالعلم) چنانکه دراین دوجمله مشاهده می شود اولا مؤلف سال ولادت خود را تعیین کرده (۸ سال بعد از صدور فرمان مورد بحث) وسپس لفظ دارالعلم راآورده وپس از آن اوصافی دیگر برای شیراز ذکر کرده و گفته است « ومحرس الکمال و محل اهل المکارم ومحط اهل الحال » یعنی پاسبان کمال و جایگاه مردان بزرگوار واقامتگاه مردم اهل حال و بعد ازاین اوصاف برای اینکه نقطه ابهامی باقی نگذارد و آنطور که بایستی این شهر را معرفی کند تا اگر کسی ازاینعنوان برای شیراز آگاه نباشد اورا بشناساند و ضمناً لفظ شیرازراهم که دارای سه حرف معربه (با نقطه) است نیاورد گفته است « دارالعلم له اسم معلوم وهو مولد المحرر ومأوایه » وخود این جمله حکایت میکند که عنوان دارالعلم برای شیراز درآنعصر با آنکه زمان طولانی ازفرمان شاه عباس دوم نگذشته بود شهرت یافته بود و درخطابه ها و کتب مربوطه استعمال میشده بطوریکه دربـاره او گفته است « له اسم معلوم » یعنی اسمش را همه میدانند ولی باز گوئی ازذکرشیراز نمی تواند صرفنظر کند و درذکرمحامدش کوتاه آید ازاین جهت دوسه جمله دیگردر مدح هوای شیرازوستایش ازدو نفر استادبزرگوار خود (شاه محمد اصطهباناتی وعلی بن محمد تمامی) آورده و تجدید عنوان کرده میگوید « دارالعلم حرسه الله مصدرالعلم الاصول و صاعد مصاعد الوصول » دارالعلم (شیراز) که خدایش او را نگاه دارد محل پیدایش علم اصول و (در راه حق) آخرین مدارج وصول است،

پس بنابر آنچه گفتیم درمدتی که کمتر ازپنجاه سال است عنوان دارالعلم برای شیراز مصطلح وشایع گردیده بود وهمین اندازه هم برای ما واستدلال ما کافی است

۴ ـ تاریخ گیتی گشا این تاریخ تألیف محمد صادق نامی که از خانواده های برگزیده شیراز و متوطن اصفهان است میباشد این کتاب در حدود سال ۱۱۹٤ تا ۱۲۰۳ درحالات پادشاه عادل ایران کریمخان زند و خانواده زندیه نگاشته گردیده و در سال ۱۲۰٤ مؤلف این کتاب درحالیکه تألیفش ناتمام بوده بدرود زندگانی گفته است واین

سال مصادف با حکمرانی جعفرخان زند بوده است.

مورد استشهاد ازاین کتاب این است که وی در کتاب خود در حدود هفتاد واندی موضع نام شیراز را آورده که حدود شانزده محل آن بعنوان «دارالعلم» و درسه موضع آن بعنوان «دارالملك» ودرسایر مواضع دیگر آنرا بدون عنوان ذکرنموده واین خود کافی است که شهرت شیراز رابعنوان دارالعلم برساند، هرچند گاه گاه بعبارت مصطلحه سابقه برفرمان شاه عباس دوم شیراز رادارالملك خوانده است وعجب اینست که شاگردش میرزاعبدالکریم ابن علی رضاالشریف شیرازی که تاریخ گیتی گشای مزبوررا خواسته است با تمام برساند و حالات خانواده زندیه را تا حکمرانی لطفعلیخان زند بیان نموده وآنرا ذیل تاریخ مزبورقرارداده هرکجا اسم شیراز را باعنوان ذکرنموده عنوان را «دارالملك» قرارداده و ظاهر علتش این بوده که درآنعصر شیراز بازمرکزیت حکومت کریمخان زند راپیدا کرده بود وتنها درخطبه کتاب شیراز را دارالعلم خوانده ودر یکموضع عنوان تازه که سابقه نداشته بشیرازداده وآن عنوان «دارالفضل» (۱) است و نگارنده عین عبارتش را دراینمورد دراینجا نقل میکند:

«حسب الامر پدر والاگهرش ازدارالفضل شیراز محرك لشکر ظفر تراز گردید» (۲)

واینجانب این عنوانرا برای شیراز بسیار کم دیده بودم بلکه فقط دریکجا مشاهده کرده بودم که بعداً ذکر میکنم در هرحال خوانندگان محترم میدانند که این قسمتی را که از طرز نگارش میرزا عبدالکریم صاحب اواین ذیل تاریخ گیتی گشا نقل نمودم منافی با استدلال عنوان دارالعلم برای شیرازنیست زیرا منظور نگارنده از استدلالات خود این بوده که شیراز را اززمان شاه عباس دوم رسماً دارالعلم گفته‌اند و بعداً هم اشاعه پیدا کرده و این مدعا ملازم باین نیست که شیراز را «دارالملك» نگفته‌اند ولی میرزامحمد رضای

۱ـ واین خود مؤید این است که دارالملك از عنوان شیراز در آن تاریخ ساقط گردیده ودارالفضل هم که درمعنی مساوق وهم‌معنی ومشترك معنوی با «دارالعلم» است شاید برای تفنن درعبارت آورده است.

۲ـ صفحه ۳۱۲ دربیان ماًمورشدن نواب جهانبانی بجانب بندرعلویه

شیرازی که ذیل دوم را بر تاریخ مزبورنگاشته و ازاواسط حکمرانی لطفعلیخان زند را که میرزا عبدالکریم موفق بنوشتن آن نشده بود بنگارش در آورده برای شیراز هیچ گونه عنوانی نه بعنوان « دارالملك » و نه عنوان « دارالعلم » نیاورده‌است ،

نگارنده دراینجابی‌تناسب نمیدانم که برای تنوع در کلام‌وتفریح خاطر خوانندگان عزیز بسیارمختصر ازشخصیت علمی وادبی‌نامی‌مؤلف تاریخ گیتی گشا سخنی‌برانیم

نامی محمد صادق‌نامی‌ازسادات موسوی‌شیرازی‌الاصل‌واصفهانی‌المسکن میبوده‌است که خانواده اودرحدود یکقرن ونیم قبل ازاین زمان که ما از اوسخن میرانیم بدستور پادشاهان صفویه‌باصفهان منتقل گردیدند وطبابت دربارا عهده دار بودند. این مرد که اکنون ما ازاوگفتگو میکنیم ازجوانی بفن انشاء رغبت زیاد داشت و دراین فن‌بکوشید تا منشی‌گری دربار کریمخان زند را بدست‌آورده و همراه اوبشیرازآمد . وی در کتاب خسرو شیرینش که یکی از مجلدات پنجگانه داستان سرائی اوست با ستناد نوشته متتبع ومحقق معاصرآقای سعید نفیسی دارای چهارهزار بیت است در موضوع مسافرتش بشیرازچنین گفته است :

مرا درموکب سالار کشور ـ خدیو ظلم سوز و عدل پرور ـ وکیل قائم آل محمد (ص)
که دوردولتش‌بادا مخلد ـ گذرافتادسوی ملك شیراز ـ چه شیرازآنکه برجنت کندناز

پس بطوریکه ازمحتویات سطور بالا پیدا است وی مردی شاعر پیشه بوده است والحق شعر راخوب سروده است مخصوصا هنرنمائی خود را در اوزان مثنوی بروزداده و گویند بیش‌ازهمه شاعران معاصر شعرسروده است .

گنجیه نامی که خود او را نامه نامی نام گذاشته است مشتمل بر پنج داستان درج گهر ـ خسرو شیرین ـ وامق وعذراء ـ لیلی و مجنون ـ یوسف و زلیخا میباشد وما نمونه دیگری از اشعار اورا دراینجا می‌آوریم‌و شرح حال وی راکه از بحث ما خارج بوده است خاتمه میدهیم .

چه شیرین شهره شد دردلربائی　　غرورش کرد دعوی خدائی

بلی خوبان خدای عاشقانند ولی رسم خدا و ندی ندانند(۱)

٤ ـ قباله نکاحنامه خطی نوشته شده درسال ۱۲٤٥ قمری ـ یکی از مدارکی که باعدم حاجت به آن بدستم افتاد و مورد استناد نگارنده است قباله نکاحنامچه ایست که خصوصیات آن ذیلا ذکرمیشود و برحسب قرائن موجوده نکاحنامه ازدواج مرحوم میرزا ابوالحسن خان مشیرالملك است .

خصوصیات این نکاحنامه لولهایست بطول یکمتروده سانتیمتر . کاغذآن خانبالغ وخطآن هرچند که نویسندهاش خود را معرفی نکرده ولی بواسطه آشنائی که بنظائر اینخط دارماورا ازمرحوم ملاعلیعسکرارسنجانیمیدانم (۲)

تاریخ تحریراین نکاحنامه ۱۲٤٥ است و طرز انشاء آن نسخ و بلسان عربیست ولی پیدا است که منشیآن فارسی زبان بوده است زیرا عبارات آن غالباً فاقد مزایای اهل لسان و نکات و دقایق و لطایف بیان عربی است . و در عین حال بااشعارنغز و شیرین بسیاری که در ضمن آن استشهاداً آورده رویهمرفته چیز بدیعی بیرونآمده است و چون این قباله مسجل و ممهور نشده تصور میکنم که اصل نکاحنامه را نسخه فارسی آن قرار داده اند یا این نسخه پیش نویس آن بوده است

در قباله مذکوره زوج را ابوالحسنخان فرزند میرزا محمد علیخان وزوجه را خدیجه سلطان بیگم و مهرالمسمی را یکهزار و پانصد تومان وجه نقد بطلای مسکوك

۱ـ مقدمه دانشمند محترمآقای سعید نفیسی صفحات ح و خ نقل بمضمون برتاریخ گیتی گشاچاپ شده درچاپخانه‌اقبال‌تهران‌بسال۱۳۱۷ منقول ازمجمع الفصحاء وآتشکدهآذر

۲ . مرحوم حاج محمد علی عشکرارسنجانی از نویسندگان شهیر مخصوصاً در خط نسخ بوده است وی نه تنها خودش درخطوط تعلیق ونسخ وثلث هنر مندکم نظیر یابی نظیری بوده بلکه در خانواده اواین هنر موروثی بوده وهنوزهم آثاری از او باقی است و مخصوصاً فرزند اومرحوم ملامحمد شفیع متخلص باشلرکه جمع‌بین شیوه خط پدرو میرزا احمد نیریزی خطاط معروف نموده وبعضی را عقیده است کهوی‌از هر دواینها گرم تر وشیرین ترنگاشته و در هر حال این پدر و پسر از مفاخر هنرمندان ایران و خطاطان بزرك قرون اخیره اند و هرکس‌آشنابخط این پدر و پسر باشد میداندکه هرجا اثر خامه اثان پدیدارگردد دیکدنیا زیبائی و جمال و تناسب و نظم آشکار میشود .

و یك بنده خواجه شده مقوم بهفتاد تومان و یك بنده سیاه حبشی بقیمت ۳۰ تومان و چهار کنیز بقیمت یکصد تومان و پنج من ابریشم خالص و شش دانگه قریه آسمان گرد ومزرعه زنگنه (از مزارع آسمانگرد) و مزرعه معروفه باربابی و سهام مختصه از بساتین واقعه در خفر ذکر کرده است

اما قرائن ارتباط این نکاحنامه بازدواج مرحوم میرزا ابوالحسن خان مشیرالملك با اینکه لقب مشیرالملکی را برای آن نیاورده این است اولا در عنوانیکه برای پدر زوج میرزا محمد علیخان آورده وی را وزیر خوانده است باینعبارت **الی الوزیرا لمکرم اولوالی المعظم مهبط انوارالجلی محیی رسوم نظام المله مشیدشرع النبی محمد علی**

ثانیاً وی را از خانواده های نبوی و از سادات معرفی نموده و باینعبارت **و اقتفی اثر جده الشافع سلیل المصطفین**

ثالثاً زوجه را بعنوانی بیان کرده است که از فرزندان شاه و از شاهزاده گان بسیار محترم بوده است و باینعبارت اورا معرفی کرده است

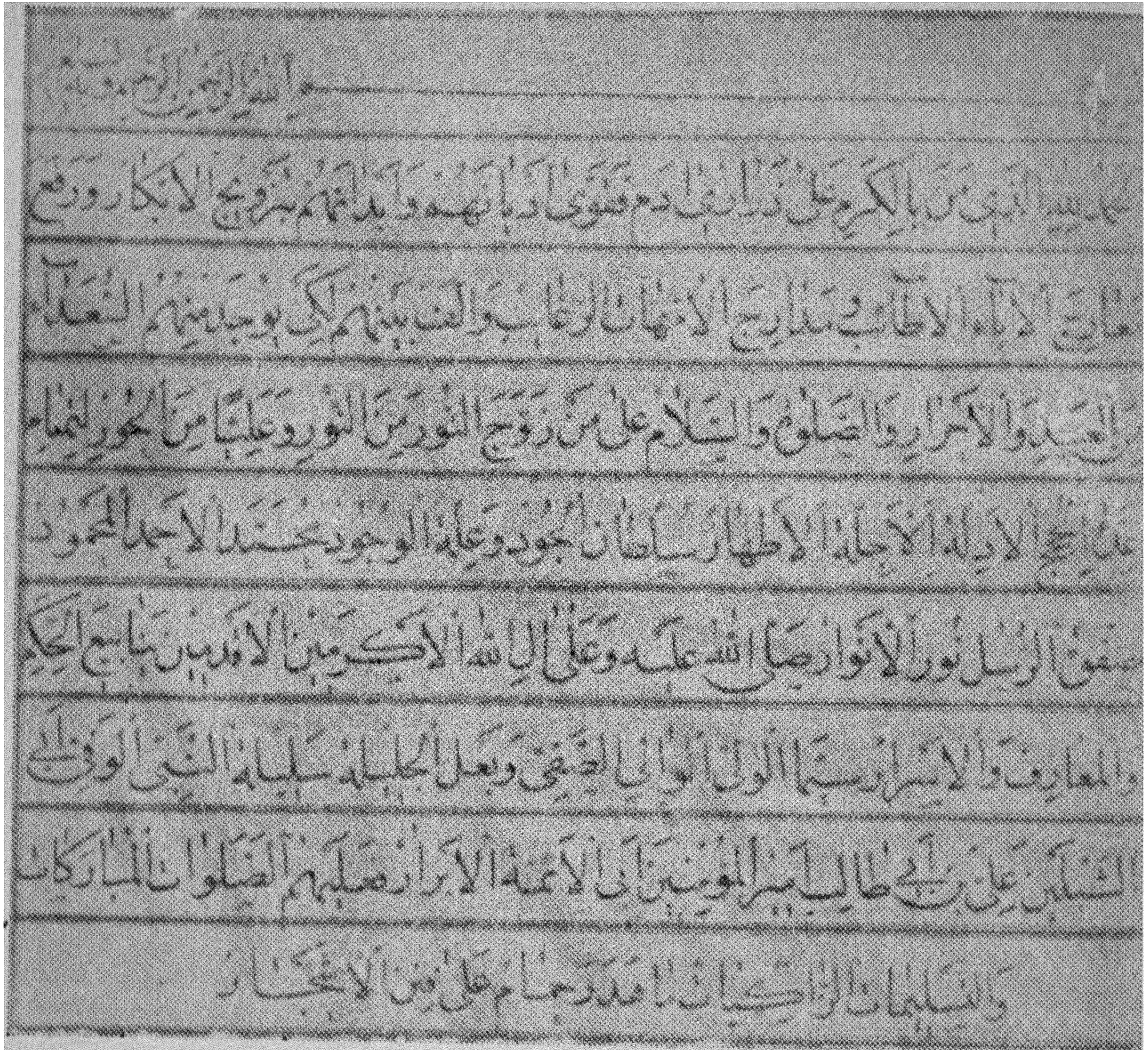
فخطب الملکه المالکه الملیکه وهی النجیبه الحسیبه اللبیبه الادیبه لجلیله العقیله النبیلة الدره الصفیه الجلیه فی صدف السلطنه العلیه خدیجه سلطان بیگم

رابعاً املاکی که جزء صداق قرار داده شده ٠

پس از ذکر این مقدمات اینك توضیح داده میشود در بین رجال فارس در حدود سال ۱۲٤۰ کسیکه مقام وزارت را داشته ونام او محمد علی و فرزندش ابوالحسن وهم از سادات باشد جز میرزا محمد علی خان مشیرالملك نبوده و بطوریکه معلوم میشود لقب مشیرالملکی را بعد از سال ۱۲٤۵ که تاریخ این قباله مورد استناد است یافته و دختری را هم که برای فرزندش مرحوم میرزا ابوالحسن خان مشیرالملك گرفته فرزند مرحوم **حسینعلی میرزا فرمانفرما بود** علاوه براین درچند سال پیش که این قباله نکاحیه مرامفتون زیبائی خط خود نمود و آنرا بدست آوردم وبثمن بحسنی آنرا خریداری نمودم بآشنایان و مربوطین باین خانواده ارائه دادم و نظر بنده را تأئید نمودند اینك قباله مزبور راکه در عکس بچهار قسمت تقسیم شده و اصل قباله یك قطعه است کلیشه نموده ضمیمه این رساله مینماید)

قباله نکاحنامه که احتمال میشود

مربوط بمرحوم مشیرالملک باشد



بسم الله الرحمن الرحیم

حمداً لله الذی من بالکرم علی ذراری آدم فسوی ذراریهم و ابدانهم بتزویج الابکار و رفع

مدارج الآباء الاطائب فی مدارج الامهات الرغائب والف بینهم لکی یوجب بینهم النعماء

العبید والاحرار والصلوة والسلام علی من زوج النور من النور و علیناً من الحور لتمام

[illegible] الاجلة الاطهار سلطان الجود و علة الوجود محمد الاحمد المحمود

صفوة الرسل نور الانوار صلی الله علیه و علی آل الله الاکرمین الامجدین ینابیع الحکم

والمعارف والاسرار سیما الولی الوالی الوصی و بعل البتول [illegible] النبی الوفی

[illegible] علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین ابی الائمة الابرار علیهم الصلوات المبارکات

والتسلیمات الزاکیات ما مدد [illegible] علی [illegible] الاشجار

۱- میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک وزیر فارس متولد سال ۱۲۲۶ متوفی بسال ۱۲۸۸ فرزند میرزا محمدعلیخان مشیرالملک متولد سال ۱۱۷۷ متوفی بسال ۱۲۶۲ فرزند میرزا ابراهیم متوفی ازمردان خیرخواه و بانی ابنیه عالیه وقف برمصارف عامه است و مسجد مشیرالملک در شیراز ازبناهای نفیس او وجالب توجه انظار سیاحان است و کاروانسرای مشیری و بازارمشیری و پل محکم و تماشائی نزدیک دالکی و حسینیه مشیری که فعلا دبیرستان سلطانی است همه از بناههای اواست و املاک زیادی وقف بر نگاهداری ابنیه مزبور و مصارف عامه دارد و پدرش مرحوم میرزا محمدعلیخان ازمردان هنرمند و مستوفیان عالیمقام و خطاطان معروف است

رجوع بصفحه ۷۲

من جسيل جليل جزيل نعم الله وكرمه على الانسان ترويج تزويج الاباحة

نهاية الفضل وغاية الاحسان حيث قال وانكحوا الايامى منكم والصالحين من عبادكم وامائكم

ومخاطبتهم بامره فانكحوا ما طاب لكم من النساء لطيب نسلكم وحفظ دمائكم ومن اجمل اكمل اشمل ما

نعم الله لوفور اللطف والاكرام والاعزاز على اهل السلم والكرام ساكني دار الفضل ودار الملك

ودار العلم شيراز وقوع وقيعة منيعة رفيعة وصك في حجر الازمان وافضل الاحيان وحدوث

امر محكم ميمون مبارك ظهر في زمن دولة الملك المنصور بالاعوان قوام قسطاس عدل ورعيته

نظام قانون الاحسان والاشفاق طاوي اسم حاتم الطائي من ذكره منسي عدله ذكر من على الطاق

اعني به السلطان المعلى والخاقان المحلى بمحاسن الآداب ومكارم الاخلاق تاج الملوك والسلاطين

وعماد الكهوف والاساطين في الآفاق) من لم يزل برفع الاقبال رايته من لم يزل بهزم الاعادي

نهد من لم يزل لكل عدو سيف نعمهم يغدو الى بابه السامي بكل غد ببشارة انسان ولد العظيم

المظفر والمايل العادل المؤيد والملك الوالي الذي ملكه الله رقاب السلاطين وهو المؤيد المسدد

المانيد الرابيد العالي ... خاتم جود ... سناقنا ... مجد ...

عقاد ... جود باظهرهم جلال عضد اشكال بادفاق وهو المالك الاكرم ناشر رايات

العدل والامن والامان والملك الاعظم الذي به قوام الشرع والاسلام والايمان

رجوع بصفحه ۷۲

رأى المرهف المسلول زين لسان صمصامه المرنح للمديه ومن له السبق في الاقلام خاصية

ومن به الدولة العظمى على عمد الى الوزير المكرم والوالي الاعظم مهبط انوار الملك الجلي محيي رسوم

نظام الملك مشيد شرع النبي ودين الوصي محمد [illegible] على [illegible] ورسالك [illegible] قانون حكم

لقمان باحذاق كان [illegible] [illegible] صفائح وصفحه [illegible] [illegible] الصدق

والصفا ومناهج الود والوفا وهو العلم الذي [illegible] الاعظم [illegible]

الواثق بالله والمتوكل عليه من [illegible] [illegible]

الاعظم الرافي بهمته الى ذروة [illegible] [illegible] المقام [illegible] العالي والاصل

بالمطلب الاجد والوالي [illegible] [illegible] على النبي الماجد [illegible]

التالي واقتفى اثر من الشاهد الشافع [illegible] [illegible]

دينه فليتق الله في [illegible] [illegible] [illegible] الله الى [illegible] والمنا

وفتح عليها ابواب الخير والسعادة والعمد [illegible] [illegible] الطيبة الا

الجليلة العقيلة النبيلة [illegible] [illegible] سلطان

الطيبة الجليلة الناجية [illegible] [illegible]

رجوع بصفحه ۷۳

و بجد عبدهما كذا النعدد فقام منزلة العبد لقرة عينها الرشيد النبيل غصن الشجر الثابت اصلها

و فرعه في سماء العز والتمكين وابنه السعيد الجليل سليل المصطفين بان الله اصطفى آدم و نوحا و آل

عمران على العالمين وهو الشاب الظريف فتى من منابت الجود والكرم والافضال نماه ونشاه من

الله عليه بالنعمة العظمى والرتبة القصوى ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء النجيب المؤيد المؤتمن

ميرزا ابو الحسن خان به دوحة الآمال باسقة خان له كوكب الاقبال نيّر سعيد خان نوائله

مبسوطة ابدا يأتي خوان نداه كل ذي وفد فوقع بينهما العقد المبارك الميمون في احسن عام و

افضل شهر دار على اسبوع وخير يوم وازكى ساعة مباركة طابقة فتوى المشرع وحكم اهل

النجم والجفر على صداق الف وخمسمائة تومان ذهبي بالدينار المسكوك بسكة سلطان العصر

على وزن المثقال الصيرفي وثلاثمائة مثقال من الذهب الاحمر الخالص وعبد حبشي مقوم بسبعين

تومانا وعبد حبشي مقوم بثلثين تومانا واربع اماء مقومات بمائة تومان والقيم كلها ذهبية

وخمس منات من الابريسم الخالص والقرية المسماة باسمان كرد والمزرعة المسماة بنكه والمزرعة

المسماة بالارباب بجميعها الحصص المخصصة من القناتين الواقعات في كل منهما مع التوابع

واللواحق الواقعات في الجفر عقد به عقد المسرة عاقد مقرونة بالطاير الميمون اكرم عملا

فيها سنة [illegible]

عفيف ملفقة بما بمراتب التوفيق والتمكين الف تسعة بهما وكان ذلك في شهر جمادى الاولى

رجوع بصفحه ۷۲

بنابر این قرائن میتوان قطع پیدا نمود که این قباله مربوط با زدواج مرحوم میرزا ابوالحسن مشیرالملك (۱۲۲٦و متوفی ۱۰۳۳ فرزند مرحوم میرزامحمد علیخان مشیرالملك اول (متولد ۱۱۷۷ متوفی ۱۲٦۲ بوده است ۱

مورد استناد بنده در این قباله اینست که درعنوان شیراز جمع بین تمام عناوین شیرازنموده باین عبارت(**و من اجمل اکمل اشملها انعم الله لوفورا للطف والاکرام والاعزاز علی اهل السلم والحلم ساکنی دارالملك دارالفضل دارالعلم شیراز وقوع و قیعه دقیقه منیعه**)

شیرازراکه محل وقوع عقد تعریف کرده است وعنوان دارالفضل ذکر کرده واین دومین مرتبه ایست که این عنوان رادیده ام یکی از آن در کتاب ذیل گیتی گشا که قبلا ذکر آن گذشت ودیگرد ر این قباله و هم چنین معلوم میشود که پس از آنکه شیرازبعنوان دارالعلم خوانده شده بود دارالفضل را هم که بادارالعلم تناسب دارد برای شیراز بیاوردند بنابراین دارالعلم از زمان شاه عباس دوم برای شیراز بمنزله علم خاص دوم و عنوان مخصوص آن گردیده بود .(۲)

۱ـ ازآقای کرامت الله مشیری وبعض افراد این خانواده محترم نظر باتتساب آنان بخانواده مرحوم مشیرالملك و اینکه اهل البیت میباشند تحقیق نموده ام نظربنده را تأئید نموده‌اند و حتی قریه آسمان کردوسایر رقباتی که جرء مهرالمسمی زوجه مرحوم مشیرالملك بوده است ارثاً بدختران مرحوم مشیرالملك از زوجه مزبوره منتقل گردیده بود وگویا مدتی هم در ملکیت آقای مشیری بوده است

۲ـ اخیراً یعنی پس از طبع فصل سوم این رساله از طرف دوست ادیب ودانشمندم آقای عیسی مؤیدی رئیس محترم اوقاف فارس بنا بدرخواست بنده دفتر ثبت املاك موقوفه فارس تحت نظرم گذاشته شد ـ دفترمزبور که میتوان آنرا دفتر اسامی عده از نیکوکاران قدیم دانست که هریك بفراخورهمت ودارائی وعقیده خودملکی یااملاکی راوقف مصارف عامه کرده بودند دفترمزبورد فتربسیار بدیعی است که سوادوقفنامه‌های ازچندقرن باین طرف درآن ثبت شده است و مهری نیزبرای آن تهیه شده این دفتر ناتمام است

بقیه پاورقی

وبیشر از ۷۵ رو نوشت املاك موقوفه در آن ثبت نیست ولی در فهرست تا شماره ۱۱۰ ضبط شده است .

وقفنامه شماره ۲ ثبت شده از صفحه ۳ تا صفحه ۲۱ دفتر مزبور مربوط به رو نوشت وقفنامه اب خیرات و مدرسه اسمعیلی (که فعلا اثری از آن نیست) است و اقف میر معین الدین محمد غیاثی است که در محل امضاء چنین ثبت شده العبد معین الدین محمد ابن غیاث الدین علی الغیاثی - تاریخ متن وقفنامه باین عبارت است (وکان ذلك فی شهرذی حجة الحرام حجة ثمان وخمسین بعد الالف من الهجره النبویه المصطفویه علیه واله الف الف السلام و التحیه) یعنی این امر درشهرذی حجة الحرام سال ۱۰۵۸ هجرة نبوی که برا و هزاران درود باد واقع گردیده است ولی تاریخی که در شرح حاشیه قباله واقع است باین عبارت است (تاریخ شهر رمضان المبارك مطابق سنه تسع و خمسین فالف الهجری) یعنی سال ۱۰۵۹ بنا براین وقوع این وقف ۸ تا۷ سال قبل از صدور فرمان شاه عباس دوم است که عنوان دارالعلم را بشیراز رسماً شاهنشاه عصر داده استمیباشد - این وقفنامه مبنی بر پنج فصل است - فصل اول دربیان موقوفات - فصل دوم درذکر محال موقوفه - فصل سوم دربیان امر تولیت - فصل چهارم در ذکر شروط خاصه هریك از موقوفات - فصل پنجم در ذکر شروط عامه و مصارف محال موقوفه وهر فصلی مشتمل برابواب وموضوعاتی است (این وقفنامه ازحیث توسعه دائره موقوفه وزیادی املاك موقوفه ومزایای موقوف علیه وشرایط آن باندازه مهم است که اگر روزی عین وقفنامه بدست آید سزاوار است آنرا کلیشه نموده ضمیمه این رساله شود) وچون شرح وتفصیل بیشتری در موضوع این وقفنامه خود رساله دیگری تشکیل میدهد ازاینجهت باختصار میگوئیم دراین وقفنامه چند موضوع ذکرشده است که مورد استنادواستشهاد و یا مزید براطلاع و علم بموضوع این رساله است -۱- در این گفته خود که درآن عصر شیراز مرکزعلم و دانش بوده و از اطراف و اکناف برای تحصیل رو بشیراز میآوردند و شیرازدر افواه بدارالعلم تلقی میشده - باین جمله از موضوع دوم فصل اول این وقفنامه

استشهاد مینماید (ثانی آنکه در این معموره باکثرت مدارس و بقاع الخیر که محل سکون طلبه علوم وارباب تحصیل کمال است ـ ازبس هجوم طالبان و محصلان ازاطراف و اکناف بجهت تحصیل استعداد و استکمال بیوتات و حجرات مدارس از عدد رؤس طلبه عظام ناقص کل واحد از مشارك در حجره د لتنك اعانت ورفاه این طبقه علیه را پیشنهاد خاطر فیض مظاهرساخته همگی و تمامی خان مشهور بحاجی خداداد واقعه در محله مدعوه بسر دزك از محلات دارالعلم مذکور از ذوی الایادی والحقوق بمبایعه شرعیه مالك شده و تمام آن را خلع نموده بخوبتر صورتی واندك فرصتی مدرسه مشتمله برحجرات تحتانیه وفوقانیه وطاقات رفیعه منیعه وسایرمایحتاج الیه ساکنین ودرودرگاه شمالی با تمام رسانید) ۲ در این موضوع که علوم آن روزو هم مدارس آنعصرهمه مبنی بر مذهب خاصه تشیع بوده است ـ درچند جای این وقفنامه ضمن شروط و عنوان تصریح کرده وما یکی ازآن جمله ها را برای استشهاد میاوریم. در فصل چهارم ـ درضمن شروط مدرسه اسمعیلی « و اما شروط مدرسه رفیعه که موسوم است باسمعیلی ومشتمل است بر حجرات تحتانیه و فوقانیه داخله و شش حجره واقعات در خارج مدرسه که ابواب آنها از کریاس مدرسه مفتوح است وحجرات مذکورات بدستور مدرسه وقفاست برطلبه عظام آنکه چون وقف است بر معلمین و متعلمین که درآنجا اکتساب کمالات نمایند که متولی عالمی امامی اثنی عشری حاوی کمالات صوری و معنوی و حامی علوم عقلی ونقلی بجهت تدریس مدرسه و ارشاد معلمین تعیین نماید و ایام تحصیل بافاده علوم دینیه من علمی الاصول والکلام والفقه والتفسیرو الحدیث وما یتعلق بهامن العلوم العربیه اشتغال نماید وسی وسه نفرازمعلمین وطالبین علوم دینیه امامی المذهب غیرمتظاهر الفسق متشبثین باذیال ولاء ائمه المعصومین متبرین ازاعادی این دین غیرمتهمین بخلاف مذهب تعیین نمایند که درمدرسه مذکوره ساکن باشند ـ ۳ ـ هم مورد استشهاد وهم مزید بر اطلاع است این است که در این قباله در سه جا عنوان شیراز را دارالفضل و دوجا دارالعلم و درچند جا دارالملك نامبرده است اما دارالفضل الف در موضوع اول از فصل

بقیه پاورقی صحفه قبل

اول ـ (اول آنکه در دارالفضل شیراز صانها الله عن الباس والاعواز نهری سابقاً جاری بوده)

ب ـ در یکی دو سطر بعد در محل قنات خیرات (در قرب موضع دینکان از محال قری الاعالی حومه دارالفضل شیراز که محل قنوات وانفجار عیون است.)

ج ـ در فصل سوم در موضوع فرض انقراض نسل واقف (تولیت موقوفات مذکوره متعلق ومرجوع است بفقیه عدل امامی اثنی عشری جامع شرائط حکم و فتوی ساکن دارالفضل شیراز) اما دارالعلم الف ـ در فصل اول در موضوع سرای حاجی خداداد که عبارت آن نقل شد ب. فصل دوم در محل قسمتی از موقوفات (از آنجمله آنچه واقع است در بلده حومه دارالعلم شیراز) . اما دارالملك چندین جا و در دو سه فصل آن ذکر شده است من جمله درفصل اول در موضوع رباطی که واقف یا ساخته یا تعمیر نموده و آن ده رباط بوده است باین عبارت است (ثامن اما رباط واقع درجویم حومه دارالملك شیراز و عاشر رباط واقعه درمحل مشهور بچنار راهدار حومه دارالملك شیراز)

بنا براین در نزدیکی سال ١٠٦٦ که فرمان شاه عباس دوم صادر گردیده شیراز در افواه والسنه و درمکاتیب خصوصی گاه بنام دارالعلم و گاه بنام دارالفضل و گاه بنام دارالملك خوانده میشده است . و فرمان شاه عباس دوم عنوان دارالعلم را برای شیراز تثبیت و در حقیقت اختیار و وضع نموده .

و این نکته را هم تذکر میدهد که در وقفنامه های دیگر که در دفتر مزبور ثبت است آنچه هم مربوط بسالهای پیش از این سال است که در وقفنامه مزبور ذکر شده شیراز بعنوان دارالملك و آنچه بعد از آنسال است بنام دارالعلم نگاشته شده است و چون ذکر و بیان آنها موجب اطناب است از آن صرف نظر میشود .

۵ ـ سکه دارالعلم شیراز مهمترین چیزی که مدرك رسمیت عنوان دارالعلم برای شیرازاست ـ و میتوان آن را ازبرجسته ترین آثار رسمیت این عنوان دانست سکه ای است که بعنوان دارالعلم زده شده است.

نزد نگارنده دو عدد سکه بعنوان مزبور موجود است که چون وسائل کلیشه آن موجود نیست بشرح مختصری از خصوصیات آن اکتفاء مینماید این سکه باندازه یك ده دینار ی کنونی است ولی محیط دائره آن غیر منظم است یك طرف آن بالای یك خط زنجیری دائره ای مانند بموازات دائره محیط سکه که قسمت فوقانی آن دائره نقش نه بسته است با خط نسخ نگاشته شده است (ضرب دارالعلم شیراز) وطرف دیگر آن یك ترازو قرار داده شده که وسط دو کفه آن قدری منحرف روبسمت راست کلمه (عدل) نقش بسته و تاریخ سکه در صفحه که جمله (ضرب دارالعلم شیراز) نوشته شده است در زیر خط زنجیری ۱۲۶۸ نگاشته شده است و از تاریخ آن معلوم میشود این سکه دراوائل سلطنت ناصرالدینشاه پادشاه قاجار در شیراز زرده شده است [۱]

تذکر موضوعی خارج از مقصود سکه دیگری نزد این بنده موجود است که متعلق بزمان شاه شجاع است و این سکه یکطرف آن جمله (عدلیه شیراز) نگاشته شده با خط نسخ و طرف دیگر آن در وسط سکه با خط ثلث دائره مانند وپیچیده نگاشته شده است (السلطان المطاع شاه شجاع) وتاکنون نتوانسته ام منظور ازاین جمله (عدلیه‌شیراز) باآنکه تصورمیرفت کلمه عدلیه از کلمات مستحدثه‌الاستعمال است چیست؟ وآیا این هم عنوانی بوده‌است یانظر خاصی؟ وآیامنظورمؤسسه‌بودمانند دارالقضاة که سکه را میزده است یاآنکه اشاره بدادگستری شیراز بوده است؟

---

۱ ـ این دوسکه از طرف دوست عزیزوارجمندم آقای مجید شیرازی به نگارنده داده‌شده ازایشان سپاسگزاری میکنم

فصل پنجم

مطالب متفرقه مربوط بموضوع این رساله

اکنون که رساله ما پایان میپذیرد مطالب متفرقه برای عرضه به خوانندگان محترم مربوط و یا متناسب با رساله داشتیم که خواستیم آنرا بنام خاتمه کتاب قرار دهیم ولی چون ممکن بود چندان توجهی بعنوان خاتمه نشود فصل دیگری گشودیم تابنظر خود مطالب ناگفتنی راجع بموضوع رساله و یا متناسب باآن باقی نگذاشته باشیم

۱ نام شیراز در شاهنامه فردوسی ما در مقدمه طبع این رساله بحث مختصری تحت عنوان شیراز و تاریخ بنیاد آن نمودیم واز شاهنامه فردوسی دلیلی برسبقت شیراز بر زمان پیدایش و ظهور اسلام نیاوردیم باآنکه تا آنجا که تفحص شده است شاهنامه در دو تا از داستانهای خود مربوط بیکنفر در تاریخ ساسانیان در چند جا نام شیراز را میبرد و میرساند که شیراز شهری بوده است قدیمی و مردانی ازآنجا برخواسته اند که در تاریخ ایران تأثیر داشته اند.

داستانی که فردوسی آنرا بنظم آورده ونام شیراز را درآن برده داستان سوفرای سپهبد ایران است و آن داستان این است که چون پیروز فرزند یزدگرد بپادشاهی رسید لشکری گرد آورد تا بجنك خوشنواز فرزند خاقان رود وی چون شنید که پادشاه ایران بااو سرجنك دارد از راه مکر و فریب برآمد و درجنگ پیروز شاه وعده از سرداران ایرانرا بچاهی که در میدان جنگ تعبیه کرده بود افکند و باین ترتیب وی‌را کشت.

پیروز شاه هنگام عزیمت بجنگ یکی از سرداران نامی خود راکه سوفرای نام داشت واز اهل شیراز بوده بر فرزند خود بلاش و برای حفظ تاج و تخت او بگماشت

و سوفرای چون خبر کشته شدن پیروز شاه را شنید سخت بر آشفت و بخوشنواز ترک نامه نوشت و بجنگک او و خونخواهی پیروز شاه مهیا شد .

در اینجا اولین مرتبه ایست که درتاریخ ساسانیان برخورد بنام شیراز میکنیم

بدانگه که پیروز شد سوی جنگ — یکی پهلوان جست با رأی و سنگ
که باشد نگهبان تخت و کلاه — بلاش جوان را شود نیکخواه
بدان کار شایسته شد سوفرای — یکی مایه ور بود وپاکیزه رأی
جهان دیده از شهر شیراز بود — سپهبد دل وگردن افراز بود

دیگر در داستان پادشاهی قباد که بعد از بلاش بسلطنت میرسد نام شیراز را در داستانی از ابیات خود بیان میکندو آن داستان این است که قباد از سوفرای سردار بزرگ خود بدگمان میشود و سوفرای از پادشاه اجازه میخواهد که بوطن خود شیراز باز گردد و قباد در شیراز اقدام بکشتن سوفرای مینماید .

فردوسی علیه الرحمة درقسمت اجازه گرفتن سوفرای برای رفتن بشیراز چنین میگوید

چنان بود تا بست و یکسا له گشت — بجام اندرون باده چون لاله گشت
بیامد بر تاجور سوفرای — بدستوری باز گشتن بجای
سپهبد خود و لشکرش ساز کرد — بزد کوس و آهنگ شیراز کرد

همی رفت شادان سوی شهرخویش — ز هر کام بر داشته بهر خویش
همه پارس او را شده چون رهی — همه بود جز تاج شاهنشهی .

و هم علت بدگمانی قباد را چنین میسراید

برآن بدکه من شاه بنشاندم — بشاهی بر اوآفرین خواندم
گرازمن کسی زشت گویدبدوی — ورا سرد گوید براند ز روی
چو آگاه آمد سوی کیقباد — ز شیراز و ازکار بیداد و داد

همی گفت هر کس که جز نام شاه — ندارد ز ایران نه گنج و سپاه
نه فرمانش باشد بچیزی نه رأی — جهان شد همه بنده سوفرای

قباد را از سوفرای میترسانند و چنین رأی میدهند که شاپور رازی را از ری

بطیسفون پایتخت ایران و مرکز قباد بخوانند و او را بشیراز گسیل دارد که سوفرای را اسیر کند و بنزد شاه برد شاپور چون بر قباد وارد میشود و قباد بیم و ترس خود را از سوفرای بیان میکند شاپور چنین رأی میدهد که نامه سخت بسوفرای بنویسد و حامل آن نامه شاپور باشد که با لشکر زیادی بشیراز رود و بدواً نامه شاه را باو بدهد وسپس او را در بند کند .

چو بر نامه بر مهر بنهاد شاه | بیاورد شاپور لشکر براه
گزین کرد پس هر که بد نامدار | پراکنده از لشکر شهریار
خود و نامداران پرخاشجوی | سوی شهر شیراز بنهاد روی

شاپور چون برسوفرای دست مییابد و اورا اسیر میکند و بنزد قباد میبرد قباد دستور میدهد که آنچه گنج و دیگر چیزها در شیراز بوده همه را یکسره بطیسفون برد .

چو بشنید شاپور پایش ببست | بزد نای روئین وخود برنشست
بیاوردش از پارس سوی قباد | قباد از گذشته نکرد ایچ یاد
بفرمود کو را بزندان برند | بنزد یك ناهوشمندان برند
ز شیراز فرمود تا هر چه بود | زرنج وز گنج وز کشت و درود
بیارند یکسر سوی طیسفون | سپارد بگنجور او رهنمون

تا اینجا ما بهمت دوستان[۱] آنچه که درشاهنامه نام شیراز را یافته‌ایم درج نمودیم واگرهم جای دیگر نام شیراز درشاهنامه برده شده برای ما همین مقدار کافی است ودومطلب را برما روشن میسازد وهم مدعای ما را درمقدمه اثبات مینماید یکی آنکه شیراز پیش ازظهوراسلام بوده ودیگر آنکه شهری بوده ازشهرهای ایران واگرزمان حجاج شیراز بدست محمد ابن یوسف و یا قاسم ابن‌ابی‌عقیل باختلاف روایات ساخته شده‌است ممکن‌است درموقع جنگی که بین‌مسلمین وایرانیهادرشیرازواقع شده‌این‌شهر خراب شده باشد و بعد بدست یکی ازآن دونفر تجدید ساختمان شده باشد .

---

۱ ـ درچند سال پیش بنده نام شیراز را درشاهنامه دیده بودم ولی فراموش کرده

۳ملك سليمان يامملكت سليمان چون ما عنا وين مشهور شيراز را بيان كرديم لازم است اين نكته را نيز متذكر شويم كه در تواريخ گاه فارس و گاه شيراز را بنام ملك سليمان يامملكت سليمان نام برده اند و نيز دراشعار شعراء نامى بفارس ياشيراز اين تعبير شده است مخصوصاً از زمان سلطنت سلغريان بيشتر اين شهرت پيدا شده است .

درتاريخ وصاف [۱] هم بشيرازوهم بفارس اين تعبير را نموده است و حتى براى شيراز ملك سليمان را علم خاص ذكر نموده باين عبارت (عرصه ممالك شيراز صانها الله بوائق الزمان و وقاها طوارق الحدثان كه زبده ممالك ايران زمين است بل مربع رباع ربع مسكون و ملك سليمان علم خاص آن درسوالف ايام وسوابق اعوام درتصرف آل بويه بوده)۲-جاى ديگر ضمن تاريخ اتابكان فارس مينويسد (بيست و نه سال درسره مملكت سليمان سكه و خطبه را بالقاب زاهره و اسماء فاخره مزين و معلى گردانيد) ۳- وجمله ديگر كه ظهور در تعبير بفارس دارد مينويسد (در اين مجلد شرح تجددات

بقيه پاورقى صفحه قبل:

بودم ونميدانستم ضمن چه حكايت وداستانى بود وچون دست بكارطبع اين رساله گرديدم خودم شروع بتفحص از نام شيرازدرشاهنامه شدم ولى بواسطه ضيق مجال پيدا نكردم تا بدوست ارجمند واديبم آقاى اشرف دبيرانجمن ادب شيرازدرخواست تفحص وهمكارى با خود نمودم ايشان درانجمن ادب موضوع را مطرح قرارداده و بالاخره نام شيرازرا پيدا كردند ولى بطوربسياراجمال نشانى به بنده دادند وديگرضمن تجديدتفحص اين نام را پيدا نمودم وعرضه برخوانندگان محترم داشتم و بنده لازم ميدانم ازدبيرانجمن ادب فارس واعضاء دانشمندآن سپاسگذارى نمايم .

۱-تاريخ وصاف تأليف فضل الله ابن عبدالله شيرازى معروف بوصاف حضرت درذكر حالات پادشاهان مغول نگاشته وخود با كتابش بدرگاه الجاتيوسلطان محمد خدابنده متوفى سال ۷۱۶ راه يافت ۲-صفحه ۱٤٥ چاپ بمبئى سال ۱۲٦۹ خط آقا اوليا سميع شيرازى ۳ - صفحه ۱۵۵

امورملك سلیمان ازمبادی انتقال سلطنت بدودمان کریم سلغری)[۱] ودربسیارجای دیگر این نوع تعبیر نموده و رسانیده است که ازپیشتر بشیراز یا فارس بملك سلیمان یا مملکت سلیمان تعبیر مینموده اند (۲) و ما به نمونه‌ از کیفت تعبیر ملك سلیمان ومملکت سلیمان بشیرازوفارس ازاین کتاب اکتفاء مینمائیم

ونیز درشیرازنامه زرکوب شیرازی مکرر باین تعبیر نظماً ونثراً برمیخوریم من جمله دراشعاری که دروصف شیرازسروده میگوید :

دراو یادگار بسی پادشا است	برو دخمه های بسی پارسا است
کلاه جهانگیر و اقنوم داد	سریر سلیمان و تخت قباد (۳)

۱ - صفحه ۱۴۵ ۲ - رجوع شود بصفحات ۲۳۷ و ۳۳۰ و ۳۸۶۳۸۵ و ۶۲۴ از کتاب مزبور (مرحوم علامه قزوینی درسعدی نامه این صفحات را ذکرفرموده است)

۳ — اشعاردرشیرازنامه دروصف شیرازاین است :

زمینی است رو شسته چون لاجورد	هوائی است صافی دم ازدود و گرد
قدم بر قدم نقره افکنده فرش	منور چو کرسی مقدس چو عرش
همه باغ و راغش پر از بید و سرو	چمن زار رنگین چو پر تذرو
مبارك زمینی فلك پر تو است	قدمگاه جمشید و کیخسرو است
دراو یادگار بسی پادشا است	سریر سلیمان و تخت قباد
دو جام است دروی یکی می فزای	یکی جام زرین گیتی نمای
دوحاتم بمانده دراو یادگار	یکی ملك بخش و یکی زینهار

سپس گوید (هوای هوس انگیزش مفرح جان هرعلیل غلیل، خاك پاکش تریاق هرلدیغ (یعنی گزیده شده) شمائل شمالش محرك سلسله آرزوی عاشقان نسمات صباء صبوة آمیزش مروح دل غمگینان

مخضرة والغیث لیس بساکب	و مضیئة و اللیل لیس بمقمر

(یعنی سرزمینش بدون باران سبزاست وشبش بدون ماه روشن است) نقل از شیرازنامه ابی العباس احمد ابن ابی الخیر زرکوب شیرازی متوفی در حدود سال ۷۳۴ هجری

و شعراء بزرگ ما مانند شیخ العرفاء شیخ سعدی شیرازی و سید المجد وبین خواجه حافظ شیرازی دراشعارخود فارس و یا شیرازرا باین عبارت نام برده‌اند چنانکه سعدی درچکامه شیوای خود که شیرازرا وصف میکندچنین میگوید :

خوشا سپیده دمی باشدآنکه بینم باز رسیده بر سر الله اکبر شیراز
نه لایق ظاما تست بالله این اقلیم که‌تختگاه سلیمان‌بداست‌وحضرت‌راز (۱)

حافظ هم درشکوای ازدوری وطن و بهوای نزهنگاه شیرازهنگامی که در یزد بوه غزلی سروده وشیرازرا ملك سلیمان خوانده و گفته :

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت رخت‌بر بندم وزی‌ملك سلیمان بروم (۲)

وازهمین جهت سلغریان (۳) معروف بوارث ملك سلیمان گردیدند

---

۱ - استفاده ازمقاله مرحوم علامه قزوینی درسعدی نامه صفحه ۷۸۹

۲ - تمام غزل این است :

خرم آن روزکزین منزل ویران بروم راحت جان طلبم دریی جانان بروم
چون صبا با تن بیمار و دل بی طاقت بهواداری آن سرو خرامان بروم
گرچه دانم که بجائی نبرد راه غریب من ببوی خوش آن زلف پریشان بروم
بهواداری او ذره صفت رقص کنان با دل زخم کش و دیده گریان بروم
دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت رخت بر بندم و زی ملك سلیمان بروم
نذر کردم گرازاین غم بدر آیم روزی تا درمیکده شادان و غزلخوان بروم
نازکان را چوغم حال گرفتاران نیست سار بانا مددی تا خوش و آسان بروم
ورچوحافظ نبرم ره ز بیابان بیرون همره کوکبه آصف دوران بروم

۳ - اتابکان فارس را نظر باینکه سر سلسله آنان سلغرنام داشته که بنیان حکومت خود را در شیراز گذاشته سلغریان میگویند سلغر که دردربارسلجوقیان سمت حجابت و پرده داری داشته برشیرازمستولی گشته وسیزده سال درشیراز بعدل و داد وتعمیروآبادانی اشتغال داشت وسال ۵۵۷ بدرود حیات گفت پس ازاوزنگی ابن مودود و پس ازاوملك ابن زنگی و بعد ازوی طغرل ابن سلغرو بدرگذشت وی سعد ابن زنگی

بقیه پاورقی صفحه قبل

سعد درسال ۶۲۲ بدرود حیات گفت و ابوبکر ابن سعد ابن زنگی ممدوح شیخ اجل سعدی بجای او نشست واین پادشاه با آنکه اسلافش مردمی خیرخواه و با عدل وداد بودند گوی اشتهار وافتخار از آنان ربود ولی یك كار بد در دوران سلطنت خویش نمود و آن این بود که دانشمند وادیبی مانند عمیدالدین ابو نصر اسعد افزری وزیر پدرخودرا بزندان افکند واین شاعر بزرگ وخونین جگر قصیده معروف خودرا درزندان گفت ودرسال ۶۲۴ در زندان جان بداد وگویند بردر و دیوار زندان خود که درقلعه اشکنوان نزدیکی استخر است قصیده رانگاشت ومطلع قصیده شکوائیه آن که بسیار رقت انگیز است اینست :

من یبلغن حمامات ببطحاء ممتعات بسلسال و خضراء

ابوبکر مذکور از طرف اکتای قاآن بلقب (قتلغ خانی) ملقب گردید واین پادشاه بلکه غالب افراد این سلسله بواسطه کیاست خود فارس را از دستبرد فتنه شوم مغول نگاهداشتند وآن را پناهگاه دانشمندان فراری ایران قراردادند واز این راه خدمتی شایان بادبیات وعلوم ایران نمودند ابوبکر درسال ۶۵۸ بدرود حیات گفت و بعد از او محمد ابن ابوبکر که طفلی صغیر بود بپادشاهی برداشته شد وطولی نکشید که وی در اثر حادثهٔ جهان را پشت سر گذاشت و پس ازاو محمد شاه ابن سعد ابن زنگی و پس از وی سلجوق شاه ابن سلغرشاه و بعد از وی ابش خاتون دختر سعد ابن زنگی از طرف هلاکوخان حکومت فارس را در دست گرفت واونیز درسال ۶۸۶ بدرود حیات گفت وزندگانی سلطنت این خانواده بختام عمراین بانوخاتمه یافت وروبهم این سلسله که درطول یکقرن ونیم درفارس سلطنت داشتند موجب عمران وآبادی فارس بودند وچون فارس مشهور بملك سلیمان یا مملکت سلیمان میبود این سلسله این شهرت را وسیله استفاده معنوی خود قرارداده وازاین جهت نیزمشهور بوراث ملك سلیمان یا مملکت سلیمان گردیدند چنانکه شیخ سعدی علیه الرحمه در مدح محمد ابن سعد ابن ابوبکر گوید

خداوند فرمان ملك سلیمان شهنشاه عادل اتابك محمد

۳- ایات نازله قران را جع بفارس بعقیده مفسرین

بی تناسب نیست که موضوع دیگری را هم از شیراز نامه نقل بمضمون نمائیم و آن عبارت از نزول آیات قرآنی درباره فارس و مردم فارس است و در شیراز نامه مزبور وی چنین گوید باستثناء این آیه درسه موضع آیات قرآنی درباره مردم فارس بنظر بعضی از مفسرین نازل گردیده

اول قوله تعالی بعثنا علیکم عباداً لنا اولی بأس شدید سوره ۱۷ بنی اسرائیل آیه ۵ (یعنی فرستادیم ما بسوی ایشان بندگانی از خودمان که دارای نیروی سهمگین میباشند) وسپس در ذیل این آیه مینویسد (چون یهود دست تعدی برخلق دراز کردند وزکریا پیغمبر و یحیی معصوم را بقتل آوردند حق تعالی بگودرز اشغانی که از ابناء فارس بود الهام فرمود او لشکر گران از فارس برگرفت و انتقام از یهود بخواست) و در تفاسیر مختلفه که شرح آن اطناب در کلام است مانند تفسیر مجمع البیان وابی الفتوح رازی و بیضاوی بدون آنکه نامی از گودرز آورده شود باحتمال در روایاتی این مطلب را تأیید میکند که مراد از (عباداً لنا اولی بأس شدید) مردم فارسند (رجوع شود به

وهم کمال الدین اسمعیل درمدح سعد زنگی گوید :

مملکت را ز نوی داده شکوهی دیگر　　　شاه جمشید صفت خسرو افریدون فر

وارث تخت سلیمان ملك حیدر دل　　　که بگسترد در آفاق جهان عدل عمر

در تفاسیر مختلفه در ضمن تفسیر این آیه تصریح باین شده که پایگاه سلیمان گاه اصطخر بوده ومنظور از (غدوها شهر) این شهر بوده است ودر تفسیر مجمع البیان بروایت حسن چنین است (که سلیمان اول روز را دردمشق میبود وپیشتر اززوال خورشید یعنی پیش ازظهر دراصطخر بوده است ، جزء ۷ مجلد چهار چاپ شده درمطبعة العرفان سوریا صفحه ۳۸۲) درتفسیر ابوالفتوح رازی ضمن تفسیر همین آیه نقل میکنند ازوهب ابن منبه (که در بعض کتابها خوانده‌ام که درناحیه دجله نوشته بر روی سنگی دیده اند که بعضی ازاصحاب سلیمان نوشته بودند که ما بامداد ازاصطخر حرکت کردیم واکنون دراینجا قیلوله میکنیم (یعنی پیش ازظهر) وشب را بشام برمیگردیم ، جلد هشتم صفحه ۲۰۴ چاپ تهران مطبعه علمی)

تفاسیر مزبوره)

دوم، ستدعون الی قوم اولی بأس شدید تقاتلونهم اویسلمون (سوره ٤٨ الفتح آیه ١٦ یعنی بزودی خوانده میشوید بسوی قومی که دارای نیروی سهمگینی هستند که مقاتله کنند به آنها یا آنها تسلیم شوند) در شیراز نامه میگوید (جمعی از مفسران گفته‌اند که این آیه هم نیز اشارت باابناء فارس است) بعض از تفاسیر نامبرده بالا نیز روایاتی تصریح باین موضوع نموده‌اند (رجوع شود بتفاسیر مربوره)

سوم، وان تتولوا یستبدل قوماً غیرکم (یعنی اگر پشت کردانید بازاء شما قوم دیگری آورده میشوند سوره ٤٨ محمد آیه ٤٠) درشیرازنامه چنین است (نزد طایفه از اهل تحقیق دراین آیه هم نیز اشارت بفارسیان کرده‌اند)

وسپس این دو حدیث را از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل مینماید اول: لوکان الدین علی الثریا لنا وله رجال من فارس واین حدیث شاید ازهمان مبنای حدیث لوکان العلم فی الثریا باشد ومعنی آن این است که اگر دین برثریا قرار گرفته باشد مردانی از اهل فارس به آن چنگ زنند و آن را باختیار خود آورند

دوم السلمان منی لا یخلوالایمان من الدنیا حتی یبقی من آل سلمان احد (یعنی سلمان ازمن است جهان ازایمان تهی نمیشود تافرزندی از آل سلمان یعنی ابناء وطن او درجهان باقی است

واین هرسه آیه که درتفاسیر مجمع البیان، ابوالفتوح رازی، و بیضاوی وسایر تفاسیر بهمین نحو ذکر گردیده، مخصوصاً در تفسیر آیه سوم مجمع البیان و بیضاوی مینگارند که ازپیغمبر (ص) پرسیدند مقصوداز این قوم کیست؟ پیغمبر بسلمان که پهلویش نشسته بود اشاره نمود و دست برران وی زد و گفت این مرد و قومش وعین عبارت این است (فضرب یده علی فخذ سلمان فقال هذا وقومه) و مجمع البیان سپس این حدیث را علاوه میکند که پیغمبر فرمود (والذی نفسی بیده لوکان الایمان منوطاً بالثریا لتنا وله رجال من فارس)

٤ـ عناوین شهرستانها

نگارنده ضمن مقالات خود وعده داد که عناوین شهرستانهای ایران قدیم و بلاد اسلامی را که رابطه فرهنگی وارتباط ادبی یا سیاسی با ایران داشته‌اند تا آنجا که طی مطالعات خود بدست آورده ذکر نماید اینک موقع آن فرارسیده که وعده خود را انجام دهد لذا بطریق حروف تهجی اسامی شهرستانها را با عناوین آنها بیان مینماید

۱ ـ ابرقو	دارالسعاده
۲ ـ اردبیل	دارالارشاد
۳ ـ ارومی	دارالنشاط (۱)
٤ ـ استراباد	دارالمؤمنین ـ دارالفتح
۵ ـ اصفهان	دارالسلطنه
٦ ـ بخارا	دارالکتب
۷ ـ بغداد	دارالخلافه ، دارالملك ، دارالسلام
۸ ـ بلخ	قبةالاسلام
۹ ـ تبریز	دارالسلطنه
۱۰ ـ خوی	دارالصفا (۲)
۱۱ ـ رشت	دارالمرز
۱۲ ـ ری	اشرف‌البلاد (۳)
۱۳ ـ زنجان	دارالسعاده
۱٤ ـ شوشتر	دارالمؤمنین
۱۵ ـ شیراز	مملکت سلیمان، ملك سلیمان، دارالملك ، دارالعلم ، دارالفضل
۱٦ ـ طهران	دارالملك قصبةالرجال (۴) دارالخلافه، دارالسلطنه
۱۷ ـ قزوین	دارالسلطنه، دارالسنه

---

۱ و ۲ و ۳ و ٤ باستناد مجله محیط شماره ۳ ابان ۱۳۲۱ بمدیریت آقای سید محمد محیط طباطبائی

۱۸ ـ قم دارالایمان

۱۹ ـ کاشان دارالمؤمنین

۲۰ ـ کرمان دارالامان

۲۱ ـ کرمانشاه دارالدوله (۱)

۲۲ ـ گیلان دارالملك

۲۳ ـ مازندران دارالمرز

۲٤ ـ هرات دارالسلطنه

۲۵ ـ همدان دارالسرور

۲٦ ـ یزد دارالعباد

۲۷ ـ سمنان دارالوزاره

این است عناوین شهرستانها تا آنجا که بنظر اینجانب باستناد مستندات عدیده رسیده است و باید این نکته را متوجه بود که در مورد ری که آن را اشرف البلاد خوانده اند این کلمه بشرحی که ما داده ایم عنوان وصفی برای طهران است و عنوان اشرف‌البلاد که بشهر مازندران داده شده عنوان وضعی است (مراجعه شود بمقدمه رساله).

شیراز ـ صدرالدین محلاتی
تیرماه ۱۳۳۳

پایان

---

۱ ـ باستناد مرقومه خصوصی دانشمند معظم آقای محمود عرفان (شیرازی).

مدارک و مستندات این رساله

ویا کتابی که در این رساله در آن اسم برده شده است

۱ـ فارسنامه ناصری	تألیف مرحوم حاج میرزا حسن حسینی فسائی شیرازی
۲ـ » ابن بلخی	» ابن بلخی
۳ـ شیرازنامه زرکوب	» ابوالعباس احمد بن ابی الخیر شیرازی
٤ـ عالم آرای عباسی	» اسکندر بیگ ترکمان
۵ـ ذیل عالم آرای عباسی	اسکندر بیگ ترکمان مشهور بمنشی و محمد یوسف مؤرخ
٦ـ حبیب السیر	» غیاث الدین بن همام الدین الحسینی معروف بخواندمیر
۷ـ رجال حبیب السیر	» عبدالحسین نوائی
۸ـ روضة الصفا	» میرخواند ملقب به برهان الدین
۹ـ مجمل التواریخ	» ابوالحسن امین گلستانه
۱۰ـ آثار عجم	» مرحوم فرصت الدوله شیرازی
۱۱ـ روضات الجنات	» ملامحمد باقر خوانساری
۱۲ـ تاریخ وصاف	» وصاف
۱۳ـ ذیل تاریخ جامع التواریخ رشیدی	تألیف حافظ ابرو
۱٤ـ لب التواریخ قزوینی	» قزوینی
۱۵ـ تاریخ گیتی گشا (تاریخ زندیه)	» محمد صادق نامی
۱٦ـ تاریخ طبری	» ابوجعفر محمد بن جریر طبری
۱۷ـ دائرة المعارف محمد فرید وجدی	» محمد فرید وجدی
۱۸ـ روزنامه میرزا محمد کلانتر	» ناشر آقای عباس اقبال آشتیانی
۱۹ـ عقدنامه مرحوم مشیرالملك	
۲۰ـ مجله محیط	» آقای محیط طباطبائی
۲۱ـ شاهنامه فردوسی	» ابوالقاسم فردوسی

مدارك ومستندات این رساله . . . . . .

۲۲- مرآت البلدان تألیف اعتماد السلطنه
۲۳- نزهت القلوب » حمدالله مستوفی
۲۴- تفسیر مجمع البیان » طبرسی
۲۵- تفسیر ابوالفتوح رازی » رازی
۲۶- تفسیر بیضاوی » ناصرالدین ابوسعید عبدالله القاضی البیضاوی
۲۷- دستورالوزراء » غیاث الدین خواند میر
۲۸- مجمل التواریخ والقصص با مقدمه علامه قزوینی و تصحیح ملك الشعراء وچند جلد کتاب دیگر که دررساله نام آنان برده شده است

فهرست مطالب وموضوعات مندرجه در متن وپاورقی

موضوع	صفحه
مقدمه بر طبع رساله	۳
مقدمهٔ اول بر رساله	
شیراز و تاریخ بنیاد آن	۵
خلافت عبدالملك‌ابن مروان	۵ پاورقی
ساختمان شیراز بعقیدهٔ بعضی‌نویسندگان	۶ »
پرسش و پاسخ درروزنامه	۹
مقدمه مطلب	
القاب و عناوین وضعی و وصفی	۱۳
کیفیت وضع و یا استعمال عناوین	۱٤
فصل اول	
۱ــ عنوان دارالعلم برای شیراز	۱۵
ساختمان شهر اشرف	۱۵ پاورقی
۲ــ چرا شیرازرادارالملك میگفته‌اند	۱٦
مختصرتاریخ سلسله آق قوینلو و قراقوینلو	۱۷ پاورقی
۳ــ سوادفرمان سلطان یعقوب بهادرسورو	۲۰
فارس وتقسیمات‌آن	۲۰ پاورقی
تاریخ زندگانی بعضی‌ازنویسندگان قرن ۱۰ و۱۱	۲۳ پاورقی
سلسله صفویه	۲۳ »
٤ــ فرمان شاه عباس دوم صفوی بعنوان دارالعلم	۲۵
نتیجه این فصل	۲۷
فصل دوم ــ دراوضاع وخصوصیات کشور بین قرن نهم و یازدهم	
۱ـ وضعیت سیاسی کشور بطوریکه تاریخ حکایت میکند	۲۸
۲ـ پیدایش سلطنت صفویه ـ کیفیت پیدایش مقدمات	
سلاطین صفویه و سر چشمه آن	۲۹ متن وپاورقی

موضوع	صفحه
۳- نویسندگان و مورخین دو قرن	۳۱
٤- نظری بطرز نگارش مورخین - اولین دلیل	۳۳
٥- عناوین برای شهرها است نه ایالات	۳٤
٦- قسمت اول عبارت ذیل تاریخ عالم آرا تعبیر بدارالملك	۳٥
۷- قسمت دوم عبارت ذیل تاریخ عالم آراتعبیربدارالعلم	۳٥
شرح حال آخوند ملاصدرا	۳٦ پاورقی
۸- تناسب عناوین بامقتضیات زمان یا دومین دلیل ما	۳۹
۹- تغییر وتبدیل عنوان دارالملکی بدارالعلمی بواسطه مقتضیات زمان	٤۰
۱۰- مدارس ساخته شده درنیمه اول قرن یازدهم	٤۲
۱۱- نظری بمفاد فرمان شاه عباس دوم یا سومین دلیل	٤۳
۱۲- تناسب در عبارات فرمان دوم	٤٤
۱۳- تکرارخلاصه سومین دلیل	٤٦
۱٤- نتیجه این فصل	٤۷
۱٥- دلیل ومستند تازه که هنگام طبع رساله بدست آمده	٤۸
شرح مختصری ازوقفنامه مدرسه خان	٤۸ پاورقی
تاریخ زندگانی الله وردیخان و امامقلیخان باختصار	٤۹ پاورقی

فصل سوم - تحقیق وبحث درتناسب عنوان دارالعلم برای شیراز

۱- حدیث مأثور نبوی	٥۲
تعریف خبرمتواتر	٥۲ پاورقی
۲- نظراول در تناسب این عنوان	٥۳
نویسنده فارسنامه ابن البلخی	٥۳ پاورقی
۳- نظردوم در تناسب این عنوان	٥٥
٤- نظرسوم درتناسب این عنوان	٥٦
٥- بیان صاحب کتاب دررالحکم	٥٦
٦- فارس و فرس	٥۷

از خوانندگان محترم خواهش میکنم صفحات این رساله را از روی غلطنامه صفحه بعد تصحیح فرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶	۳	طهمورت	طهورث
«	۲ پاورقی	نوضح	توضیح
«	۵ «	ابی‌العاس	ابی‌العاص
«	۶ «	حضاری	حصاری
۷	۱	اکنشافات	اکتشافات
«	۹	گذارش	گزارش
۸	۵	پیشدایان	پیشدادیان
«	۷	احتملات	احتمالات
«	۱۰	موجپ	موجب
«	۱ پاورقی	اصطحر	اصطخر
«	۳ «	خواست	خاست
«	۷ «	اصطحر	اصطخر
«	۸ «	حال	خال
«	۱۰ «	بیضاء	ید بیضاء
«	۱۲ «	نهاندم	نهادند
۹	۱۵	گوته	گونه
۱۰	۷	آنچة	آنچه
۱۱	۱۲	درآن اظهار	دراظهار
«	۱۷	توفیقتم	توفیقم
«	۱۹	سنه	سنهٔ
۱۲	۶	سپاس گذاری	سپاسگزاری
«	۶	بخوتهم	بخواهم
۱۳	۱۴	شزط	شرط

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳	۲۲	ویخته	ریخته
۱٤	۱۳	لقت	لقب
»	۱۹	دانشمندانان	دانشمندان
۱٥	۲۱	محض	فحص
۱٦	۲	بیان	بیان
»	٥	میبرساند	میرساند
»	۱۱	میاورند	میآوردند
»	۱۲	شاهنشاه	شاهنشاهان
»	۱ پاورقی	لقبی	این کلمه زایدو بیجااست
»	۳ »	فرح آپاد	فرح آباد
»	۳ »	نردیکی	نزدیکی
۱۷	٦ »	ان قونیلو	آق‌قوینلو
»	۱۰ »	ردرممدان	ودرهمدان
»	۱٥	۱۲٥۳	۱٤٥۳مسیحی
۱۸	۳	ترلیت	تولیت
۱۹	٥ پاورقی	۷۹٦	۸۹٦
»	٦ »	سررو	سورو
۲۰	٦ »	ناخیه	ناحیه
»	۱۸ »	تاحیه	ناحیه
۲۱	٦ پاورقی	شبراز	شیراز
»	۱۲ »	پوده	بوده
۲۲	۳	افاضة	افاضته
»	۳	وولت	دولت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۲	٤	دا رالمك	دارالملك
«	۱٦	با تی	بانی
۲۳	۲	یععی	یعنی
«	۷ پاورقی	تآلیف	تألیف
«	۸ «	نوابی	نوائی
«	۹ «	تاریخ وفاتش	تاریخ وفات‌مؤلفش
۲٤	۱۲ «	در دومرتبه اولی	در دومین مرتبه
۲٥	٦	مزایا	برایا
«	۸	سرع	شرع
«	۱۲	خ لق	خالق
«	۱٤	هت	جهت
«	۱٤	المتعملون	المتعلمون
«	۱٤	اسحاب	رشحات
«	۱٥	ابد	اند
«	۱۷	مدنیت	مدینه
«	۱ پاورقی	منصوو	منصور
۲٦	۱۱	طل	ظل
«	۱٤	سابقاً امیرمعزالدین	سابقاًبمرحوم‌امیرمعزالدین
«	۱٥	مومی‌الیه‌بوده	مومی‌الیه متعلق بوده
«	۱٦	تازیخ	تاریخ
«	۱۹	محافل	محال
«	۱۹	نکدارد	نگذارد
۲۷	۱	جنین	چنین

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۸	۱۶	تکیه دارد	تکیه داد
«	۱۸	ارقلعه	ازقلعه
۲۹	۱	اراده	باراده
«	۲ پاورقی	برگردید	برگردیم
«	۶ «	میپمود	میپیمود
«	۱۱ «	ین أ بیداً	یداًبید
«	۱۹ «	بازدواج درآورد	بازدواج او درآورد
۳۰	۲	صوفیان قرا اع	صوفیان قراباغ
۳۱	۵	صفوبه	صفویه
«	۶	شاه سهماسب	شاه طهماسب
«	۱۰	موضرك	موضوع
۳۲	۲	ریبای	زیبای
«	۱۰	علیی	علمی
«	۲۱	خونسأری	خونساری
۳۳	۷	مچالس	مجالس
«	۱٤	پیمأیند	پیمایند
«	۱٤	اپالتی	ایالتی
«	۱۵	جون	چون
«	۲۱	بعض	بعضی
۳٤	۱	دستورالوزاره	دستورالوزراء
۳٤	۱٦	شبراز	شیراز
۳۵	۳	نگاوش	نگارش
«	۱۳	عارج و معارج	عارج معارج
«	۱۵	جمال	حجال

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۵	۱۸	نادراکثر	تا در اکثر
«	۱۹	بذل جهت	بذل جهد
۳۶	۳	بسراستان	بسرابستان
«	٤	شیراز	شیراز را
«	٤	نامیده	نامیده‌اند
«	٦ پاورقی	گفتاو	گفتار
«	۹	دریای اخضروفلك	دریای اخضر فلك
۳۷	۲	معروف بشیخ بهائی	معروف بشیخ بهائی بوده است
۳۸	۱	بقبه	بقیه
۳۹	۱۹	بعض	بعضی
«	۲۳	بمزیذ	بمزید
٤۰	۱۷	ابهام	ایهام
٤۲	٦	شیراز	شیرازی
٤۳	۳	یعتی	یعنی
٤٥	۲٤	بیان	بیان
٤٦	۱٥	مقدش	مقدس
٤٦	۲۰	شد رجال	شد رحال
٤۷	۷	پرشش	پرسش
٤۸	۸ پاورقی	ازطرب	ازطرف
٤۸	۱۰ «	۱۰۳٥	۱۳۰٥
٤۹	۱	بطووی	بطوری
٥۲	۳	۱۰۳٦	۱۰٦٦
٥۲	٦	بجهٔ مناسب	بجه مناسبت
٥۲	٥ پاورقی	خبو	خبر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٥٤	۱۷	که بعداً	بعداً
٥٥	۳	که دربدو	در بدو
٥٥	٥	عرضه داشتم	عرضه داشتم اظهار نمود
٥٥	۲۲	ابهام	ایهام
٥٦	٤	صفت	صنعت
٥٦	۱۲	(معجمه)	(غیر معجمه)
٥٧	٦	المحرر رمأویه	المحرر بومناوه
٥٧	۹	شیراز	شیراز را
٥٨	۲۰	سطنت	سلطنت
٦۰	۱	حدیث همان	همان حدیث
٦۱	٥ پاورقی	پوده	بوده
«	۲۱	برمینای	برمبنـای
٦۲	۷	سلسه	سلسله
٦۳	۲۳	حقیق	حقیقة
٦۷	٤	دارالحکم	درزالحکم
«	۱۲	عبا رث	عبا رت
«	۹ پاورقی	بسراستان	بسرابستان
«	۱۱ «	معمووه	معموره
٦۸	٥	کمال	کمال
٦۹	۲	که	که
«	٦	نیست	اینست
۷۰	۲۰	کنجیه	کنجینه
۷۱	۳ پاورقی	عشکر	عسکر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۲	٤	کرده است	کرده است
«	٥	اپوالحسن	ابوالحسن
«	۸	اوالوالی	والوالی
«	۱۳	لجلیله	الجلیله
«	۲۲	بحسنی	بخسی
۷۳	۱	احتمال میشود	احتمال داده میشود
«	۲ پاورقی ذیل کلیشه	متوفی	مستوفی
۸۱	۲	۱۲۲٦	متولد ۱۲۲٦
۸۱	۱ «	باتتساب	بانتساب
«	۳ «	جرء	جزء
«	٥ «	گردبده	گردیده
«	۷ «	عیسی مومدی	محسن مؤیدی
«	۱۰ «	دفترمزبور	(زائد است)
۸۲	۱۳ «	ییان	بیان
«	۱٥ «	قصل	فصل
۸۳	۱۰ «	وقفنام	وقفنامه
۸٤	۷ «	نفل	نقل
۸٥	۱۲	زرده	زده
۸۷	۳	مرتبه‌ایست	مرتبه ایست
۸۷	۸	یادشاهی	پادشاهی
۹۰	۳	مینموده‌اند	مینمودند اند
«	۹ پاورقی	زربن	زرین

معذرت از خوانندگان محترم

بواسطه تصادف طبع و غلط گیری این رساله با کسالت ممتد نگارنده اغلاط زیادی روی داد که توفیق تصحیح در موقع طبع نیافت و نیز یکی دو مطلب آن در متن و حاشیه ولی هردفعه بمناسبتی تکرار گردیده است بدینوسیله معذرت میخواهد.